

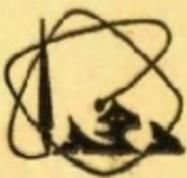
یادگار عمر

خاطراتی از سرگذشت

دکتر عصیانی

استاد ممتاز داشتگاه

جلد دوی



مرکز فروش : کتابفروشی محمدنا - پوپولی دانشگاه تهران تلفن ۰۱۸۵-۶۶۰

حافظ سخن بگوی که بر صفحه جهان
این نقش مانداز قلمت یادگار عمر

یادگار عمر

خاطراتی از سرگردشت

دکتر عصی یق

آستانه ممتاز و ائمہ

جلد دوم

چاپ دوم

مردادماه سال ۱۳۵۴



مرکز فروش : کتابفروشی دهخدا – روبروی دانشگاه تهران تلفن ۱۸۵ ۶۶۰

چاپ این کتاب در مردادماه ۱۳۵۴ در چاپخانه افست مروی بچاپ رسید

حق چاپ محفوظ است

قیمت ۲۵۰ ریال

فهرست مندرجات

صفحه

فهرست کتاب	۱
فهرست تصویرها	۲۱
دیباچه	۸۳
ج	۱۰۳
ه	۱۰۴
ط	۱۰۵

فصل اول

یاکسال در امریکا

فصل دوم

از نیویورک تا تهران

فصل سوم

دانشسرای عالی

هشتۀ مرکزی دانشگاه

فصل چهارم

خاطرات گوناگون

مسافرت تا گور بایران

۱۶۳	تأسیس انجمن ملی تربیت بدنی
۱۷۲	تأسیس دانشگاه تهران
۱۸۶	چرا ایران را دوست دارند ؟
۲۰۱	هزاره فردوسی
۲۳۴	فرهنگستان ایران
۲۶۴	کنگره لنین گراد
۳۰۰	همدوشی مرد و زن
۳۱۷	تألیف دو کتاب تازه
۳۲۳	دو واقعه در دنالک
۳۳۵	والاحضرت ولیعهد در دانشسرای عالی
۳۴۳	ورود بعرصه سیاست
۳۵۲	سرگذشت ۲۶ سال اخیر مؤلف در چند سطر
۳۵۳	میراث تألیفات نگارنده

فهرست تصویرها

<u>صفحه</u>	<u>نام تصویر</u>
۳	بل منرو
۴	کندل
۴	کیل پاتریک
۶	جکسن
۷	رکفلر
۱۱	روزولت
۱۲	ذریفوس
۱۲	بانو دریفوس
۱۶	سرلیگر هورلی
۳۴	اطاق من در کشتی اگر تور
۳۶	تمرین نجات
۵۱	فیتر جرالد
۶۰	مجسمه ابوالهول
۶۰	شبستان جامع الازهر
۶۶	درسرکسولگری ایران در بیروت
۷۵	بیشاھنگان مدارس ایران در بغداد و کاظمین
۷۶	یکی از کوچه‌های بغداد در ۱۳۱۰
۷۷	کاخ سلطنتی ساسانیان در قیسون

صفحه	نام تصویر
۸۷	تیمورناش
۸۸	داور
۹۱	اعتمادالدوله
۹۹	ساختمان مرکزی دانشسرای عالی
۱۰۲	برهختگان رشتۀ ریاضی در ۱۳۱۲
۱۰۷	فرهختگان رشتۀ تاریخ و جغرافیا در ۱۳۱۲
۱۱۲	استادان دانشگاه در نوروز ۱۳۱۵
۱۱۷	فرهختگان رشتۀ ریاضی در ۱۳۱۵
۱۲۱	فرهختگان رشتۀ فیزیک و شیمی در ۱۳۱۶
۱۲۶	دانشجویان مقدمات برشگی در ۱۳۱۶
۱۳۰	فرهختگان رشتۀ ریاضی در ۱۳۱۸
۱۳۴	فرهختگان خرداد ۱۳۱۸
۱۳۷	برهختگان رشتۀ فیزیک و شیمی در ۱۳۱۸
۱۴۰	فرهختگان خرداد ۱۳۱۹
۱۵۶	تاگور
۱۶۷	حسین علاء
۱۸۴	رضاشاه بهنگام نهان بنlad دانشگاه
۱۹۱	رسام ارزنگی
۱۹۴	پروفسور اسمیث درخانه امیرجاهد
۱۹۶	حاج میرزا آقا امامی
۲۰۴	هیئت مدیرۀ بخت آزمائی فردوسی
۲۰۷	محمدودخان حکیم الملک
۲۱۳	هیئت رئیسه کنگره فردوسی
۲۱۵	کنگره فردوسی در تالار دارالفنون
۲۱۸	اعضاء کنگره فردوسی
۲۲۵	باغ امامزاده محروم
۲۲۶	آرامگاه خیام در جنب بقعه امامزاده
۲۲۷	آرامگاه خیام در ۱۳۱۳
۲۳۰	رضاشاه بهنگام نطق و افتتاح آرامگاه فردوسی

<u>صفحه</u>	<u>نام تصویر</u>
۲۳۹	محمدیاعی فروغی ذکاءالملک
۲۴۳ - ۲۴۵	اعضای فرهنگستان
۲۴۷ - ۲۴۸	بنیاد اعضای فرهنگستان
۲۵۶	اسماعیل مرآت
۲۷۶	نمای خارجی موزه ارمیتاژ
۲۷۹	کلیساي حضرت اسحاق درلنین گراد
۲۸۱	در باشگاه داشمندان درلنین گراد
۲۸۳	پروفور پوب
۲۸۷	در انتیتویی شرق
۲۸۸	گوشاهی از پارک پطرهوف
۳۰۳	نخستین ملاقات رضاشاه با آناترک
۳۰۴	رضاشاه درخانه عصمت اینونو
۳۱۳	رضاشاه پس از مراسم رفع حجاب بانوان
۳۴۱	ولیعهد در کتابخانه دانشسرای عالی
۳۴۲	ولیعهد بهنگام ترک دانشسرای عالی

بنام پروردگار دانا

جلد اول این کتاب شامل پاره‌ای از خاطرات من است
از آغاز عمر از ۱۲۷۳ تا ۱۳۰۹ خورشیدی و این جلد از
۱۳۱۹ تا ۱۳۰۹.

در دیباچه جلد اول وجه تسمیه یادگار عمر و انجیزه
حواله در نویسندگان بتفصیل بیان کردند. با این وصف لازم
نمی‌دانم در اینجا یادآوری کنم که منظورم تدوین تاریخ عصر
خویش یا شرح کامل زندگانی نبوده بلکه بیشتر ذکر خاطراتی
بوده است که از لحاظ تربیت سودمند توأند بود.

نکته دیگری که باید مذکور شوم این است که مطالب
این جلد مربوط بسالهای ترددیک بزمیان حال است و شرح
وبسط خاطرات مربوط بسالهای ترددیک بزمیان حال محظوظات
و مشکلاتی دارد که باید از نظر دورداشت بلکه باید به حکم
واقعیتی از نقصان چشم پوشید و با دیده لطف و اغماض
کتاب را مطالعه نمود.

بهنگام تألیف همواره کوشیده‌ام تا خودستائی نکنم

و در مقابل دیدگانم حب " ذات پرده‌ای نگسترد معدّلک ممکن است در محضر ارباب خرد و بصیرت لغزش‌هائی مشهود افتد و سهو و نسیانی بنظر رسد که در آن صورت توقع از کرم و اخلاق بزرگان چنان است که مرا آگاه فرمایند تا با عرض تشکر و سپاس در مقام اصلاح و جبران برآیم .

در اینجا از وزارت فرهنگ و هنر بویژه از رئیس چاپخانه و کارکنان آن باید تشکر کنم که درطبع این کتاب حسن‌ذوق و دقت فراوان بکار برده و تقریباً بی‌غلط آنرا بزیور چاپ آراسته‌اند . امیدوارم که این جلد نیز مانند جلد اول مورد عنایت دانشمندان فرزانه و فرهنگیان ارجمند قرار گیرد و از خلال سطور آن فردی را در نظر مجسم فرمایند که بگمان خود کوشیده است رضای پروردگار را بدست آورد و بخدمت مردم و کشور همت گمارد و با تمام قوا و ظایف خویش را به نیکوترين وجه انجام دهد .

لویزان - ۱۹ آبانماه ۱۳۴۵

عیسی صدیق

فصل اول

یک سال در آمریکا

عنوان این فصل نام کتابی است که یک بار در ۱۳۱۱ و بار دیگر در ۱۳۲۱ در ۲۶۰ صفحه طبع و منتشر شد و اکنون بکلی نایاب است و فقط در بعضی از کتابخانه‌های عمومی مانند کتابخانه دانشکده ادبیات و مجلس شورای ملی ممکن است یافت شود. چون در پایان جلد اول یادگار عمر متذکر شده است که کتاب «یک سال در آمریکا» دنباله خاطرات من است و میتواند جلد دوم یادگار عمر محسوب شود برای اینکه بین جلد اول و این جلد فاصله‌ای نباشد ملخص بخشی از «یک سال در آمریکا» که برای درک خاطرات بعدی سودمند است در اینجا آورده شد تا بتوان بدون اشکال زیاد کتاب حاضر را جلد دوم یادگار عمر خواند و تأثیری هم که اقامت و مطالعه در آمریکا در افکار و عواطف من داشته تاحدی در اینجا روشن ساخت. گرچه مرا برای دیدن مدارس آمریکا و مطالعه فرهنگ

آن کشور پهناور بدانشگاه کلمبیا واقع در شهر نیویورک دعوت کرده بودند لیکن من قبل از عزیمت تصمیم گرفتم مطالعات خود را در رشته تعلیم و تربیت طوری انجام دهم که باخذ درجه دکتری هم نائل شوم و اسناد و مدارکی که برای این منظور لازم می شمردم باخود بردم.

با ارائه گواهی نامه عالی آموزگاری از دانشسرای ورسای و درجه لیسانس از دانشگاه پاریس، به پیشنهاد استادان دانشسرای عالی دانشگاه کلمبیا و تصویب شورای دانشگاه مذکور مقرر شد مواد ذیل را در سه فصل تحصیلی زمستان و بهار و تابستان ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ تحصیل کنم :

- ۱ - مبانی تعلیم و تربیت در امریکا از لحاظ سیاسی و اجتماعی و اقتصادی .
- ۲ - تربیت و ملیت در کشورهای عقب مانده .
- ۳ - اصول اداره کردن فرهنگ یا ککشور .
- ۴ - آموزش و پرورش تطبیقی .
- ۵ - اندازه گیری هوش و دانش .
- ۶ - مبانی و اصول تهیه برنامه مدارس .
- ۷ - فلسفه آموزش و پرورش .
- ۸ - روان‌شناسی علمی از لحاظ تربیت .
- ۹ - جامعه‌شناسی از لحاظ تربیت .
- ۱۰ - تاریخ فرهنگ اروپا و امریکا در قرون اخیر .
مواد مذکور همگی مورد علاقه من بود و بسیار خوب تدریس می شد و من با کمال دقیقت آنها را فراگرفتم و امتحانات

لازم را دادم و رساله مبسوطی درباره فرهنگ امریکا تهیه و تقدیم کردم و چون نمرات عالی گرفتم حق ورود بدورة دکتری پیدا کردم.

در دوره دکتری نیز از من امتحانات عمومی راجع بمعلومات کلی و امتحانات تخصصی درباب فرهنگ نمودند و شایستگی مرا برای تهیه پایان نامه دکتری اعلام کردند. پایان نامه‌ای که نوشتمن عنوانش «ایران نوین و دستگاه تربیتی آن»^۱ بود که در جلسه‌ای از فحول استادان از آن دفاع کردم و با خذ درجه نائل گشتم. استادان شهیری که در جلسه مذکور شرکت داشتند عبارت بودند از پروفسور پل منرو^۲ استاد



پل منرو

استاد تاریخ فرهنگ و رئیس مؤسسه بین‌المللی دانشسرای عالی

Modern Persia and Her Educational system (۱)

Paul Monroe (۲)

تاریخ فرهنگ رئیس هیئت - دکتر کندل^۱ استاد تربیت تطبیقی - دکتر کوئنتر^۲ استاد مبانی تربیت در امریکا - دکتر کیل پاتریک^۳ استاد فلسفه تربیت . دانشگاه کلمبیا کتاب مذکور را در سلسله انتشارات رسی حمید بجمال طبع آراست



کیل پاتریک

استاد فلسفه تربیت دانشسرای عالی
دانشگاه کلمبیا (در نیویورک)



کندل

استاد تعلیم و تربیت تطبیقی دانشسرای عالی
دانشگاه کلمبیا (در نیویورک)

و منتشر ساخت و به ریک از دانشگاه‌های درجه اول جهان
نسخه‌ای فرستاد .

از دروسی که مذکور افتاد بعضی توأم بود با تجربه

Isaac Kandel	(۱)
G. S. Counts	(۲)
William Kilpatrick	(۳)

در آزمایشگاه یا مطالعه کتب معینی که خلاصه و عصاره آن بنظر استاد یا در حضور او با اطلاع همدرسان میرسید . برخی دیگر ملازمه داشت با بازدید عده‌ای از کودکستانها و دبستانها و دبیرستانها و هنرستانها و دانشگاهها و دادن گزارش باستاد مربوط . برای دیدن مؤسسات دیگر از قبیل کارخانه‌ها و مدارس آنها و مزارع یا ملاقات اشخاص مهم و پیشوایان مؤثر ، دانشگاه کلمبیا وسیله مسافرت را بایالات و ولایات فراهم ساخت و یکی از اساتید آزموده را به مراغه من و همدرسان اعزام داشت .

عده اشخاص معروفی که ظرف یک سال ملاقات کردم و با آنان آشنا و از بیانات و مصاحبت و مفاوضات آنها برخوردار شدم از پنجه نفر تجاوز میکرد . اسمی و عنوانین آنها بامثل خص سخنان و افکارشان در کتاب «یکسال در امریکا» آمده است و کافی است در اینجا نام چند تن از آنها بطور مثال ذکر شود : دکتر بتلر^۱ رئیس بسیار متنفذ دانشگاه کلمبیا - دکتر دگن^۲ رئیس دانشمند و محبوب مؤسسه تربیت بین‌المللی امریکا - ویل کاکس^۳ نایب رئیس روزنامه معروف هرالد تریبون نیویورک - ژنرال پیرس^۴ نایب رئیس شرکت نفت استاندارد - دکتر کوپر^۵ مدیر کل فرهنگ ممالک متعدد

Nicholas Murray Butler	(۱)
Stephen Duggan	(۲)
Wilcox	(۳)
Palmer Pierce	(۴)
William Cooper	(۵)

امریکا - دکتر ویلبر^۱ وزیر کشور ممالک متحده امریکا -
 بانو کارنگی^۲ همسر توانگر نیکو کار فقید - دریاسالار برد^۳
 کاشف نامی قطب جنوب - ویلیامز جکسن^۴ ایران شناس شهیر -



ویلیامز جکسن

استاد زبانهای ایران و هندی دانشگاه کلمبیا

لهمن^۵ رئیس مجلس سنای مملکت نیویورک - فروید^۶ استاد
 و دانشمند نامور اتریشی - دکتر فوزدیک^۷ رئیس معظم

Lyman Wilber	(۱)
Carneigie	(۲)
Richard Byrd	(۳)
Williams Jackson	(۴)
Lehman	(۵)
Sigmund Freud	(۶)
Fosdick	(۷)

کلیسای بزرگ و رفیع رودکنار^۱ - مرگان شوستر^۲
خزانه‌دار کل سابق ایران و نویسنده کتاب معروف «اختناق
ایران»

یکی دیگر از اشخاصی که با شارء خانه بین‌المللی نیویورک
و دانشگاه کلمبیا در میلاد مسیح سال ۱۹۳۰ (مطابق با ۴ دیماه



رکفلر دوم

۱۳۰۹) مرا بخانه خویش واقع در قلب نیویورک در کوچه ۵۴
دعوت کرد رکفلر دوم^۳ بود که در آن موقع بیش از پنجاه
سال داشت و در کاخ مجلل بابانوی مکرم خود از من پذیرائی
کرد . پدر او رکفلر اول مرد خود ساخته‌ای بود که در اثر

Riverside Church (۱)

Morgan Shuster (۲)

John D. Rockefeller, Jr. (۳)

لیاقت و مجاہدت مکنت سرشار پیدا کرد و قسمت مهمی از دارائی خود را صرف خیرات و میراث نمود از جمله دانشگاه شیکاگو را در ۱۸۹۲ تأسیس کرد و پانصد میلیون دolar به بنگاه تحقیقات پژوهشگی امریکا اهدا نمود و مؤسسه رکفلر را با یکصد و پنجاه میلیون دولار سرمایه برای کمک به بهداشت و فرهنگ در تمام دنیا ایجاد کرد . در این مؤسسه کارشناسان مجرب و دانشمندان آزموده هر یک در رشتہ خود بنوع بشر خدمت میکنند و در صفحات آینده خواهید دید من چگونه از راهنمایی‌های آنان برای طرح دانشگاه تهران استفاده کردم . روزی که بخانه رکفلر رفتم چون از مشرق زمین رفتند بودم پیش خود فکر میکردم که وی باتکاء ثروت سرشار خود با نخوت و تکبر با این ضعیف گمنام برخورد خواهد کرد ولی همین که از سرسراهای مجلل گذشتم و با طاق او وارد شدم بحدی مهربانی و مهمان نوازی و حتی فروتنی کرد که من غرق در خجلت و حیرت شدم و بطرز تربیت امریکا آفرین گفتم . پس از صرف شام تالار ایرانی خود را بمن نشان داد و گفت که آنرا مخصوص آثار و مصنوعات کشور من ساخته است . سقف تالار در حدود پنج شش متر ارتفاع داشت و یک تخته قالی ممتاز شاه عباسی دیوار را از سقف تا کف تالار می‌پوشانید و بقراری که بعد شنیدم یکصد هزار دولار بهای آن رمان قالی بود . در قفسه‌های عالی ظروف قدیمی ایران را از هر قبیل چیده بودند . زری و محمل کاشی و شال و ترمه و قلمکار اصفهان و مینیاتورهای عالی دیوارهای تالار

وبخاری و نیمکت‌ها را مزین می‌ساخت. در روی میز بزرگ مر صعی دست تخط قاب شده ناصرالدین‌شاه که به رکفلر اول نوشته بود و دست تخط مظفرالدین‌شاه با تمثال امضا شده و نشان شیر و خورشید و فرمان آن قرار داشت. از سقف تالار قندیل عظیمی آویزان بود و چراگهای برق از درون پیرامون آن روشنائی مطبوعی با طرف اپراکنده می‌نمود.

در موقع ارائه تالار رکفلر با صمیمیت زیاد از زیبائی و اصالت هریک از اشیاء صحبت می‌کرد و مراتب تقدیر خود را از هنرمندان ایران ابراز میداشت و می‌گفت کمتر ملتی در عالم تو انسنه است در طرح و نقش و زینت ورنگ آمیزی پای ایران بر سد و بهمین جهت ما امریکائیان کوشش می‌کنیم نمونه‌ای از آثار ایران را بدست آوریم و از تماشای آنها بهره‌مند شویم و آفرینندگان آنها را ستایش کنیم و با آنها درود بفرستیم. بهنگام ترک کاخ و خدا حافظی با اینکه چند تن پیشخدمت خوش قامت با لباس فراک حاضر بخدمت بودند رکفلر شخصاً پالتوی مرا گرفت تا بر تن کنم و تا آستانه قصر مرا مشایعت کرد.

رکفلر دوم پسران خود را مانند خویش تربیت کرد. روزی که بدیروستان لینکلن^۱ وابسته بدانشگاه کلمبیا رفته بودم تا روش تعلیم و تربیت آنرا مشاهده کنم یکی از پسران او با همدرسان خود مشغول نجاری بود. هریک از دانش آموزان در ساعتی که بکلاس رفتم مطابق ذوق و سلیقه خود ساز ساده‌ای

از نوع چنگ و عود و نای می ساخت . دبیر کلاس آهسته پسر رکفلر را بمن نشان داد و نام کوچک اورا داود^۱ ذکر کرد و گفت با اینکه رکفلر او تومویل های متعدد عالی در اختیار دارد و هر یک از مستخدمین او هم او تومویل شخصی دارد معذلک پسر خود را با قطار زیرزمینی بدبیرستان میفرستد تا هر روز با خلق الله و مردم عادی محشور شود و غرور پیدا نکند و ارزش پول هم برای او معلوم باشد و بداند که با پنج سنت^۲ می توان در نیویورک چندین کیلومتر راه را سواره طی کرد .

در مقابل روش مذکور که بنظر ما سخت گیری محسوب میشود باید یادآوری کرد که رکفلر دوم علاوه بر ساختن کلیسای عظیم سیزده طبقه رودکنار ترددیک دانشگاه کلمبیا سه خانه بین المللی^۳ هر یک با تقریباً پانصد اطاق در نیویورک و شیکاگو و سان فرانسیسکو بنادرده و برایگان و اگذار کرده تادانشجویان خارجی در بدو ورود با مریکا دارای زندگانی خوب و ارزان باشند و موجبات و وسائل حشر با مردم امریکا و آشنا شدن ب زبان و آداب و رسوم آن مملکت برای آنان فراهم شود . با سرمایه او در اراضی متعلق بدانشگاه کلمبیا در قلب نیویورک مرکز رکفلر^۴ ساخته شده که چهارده ساختمان

(۱) David که اکنون (دیماه ۱۳۴۴) رئیس بانک معظم چیس منهتن Chase Mankattan Bank است

(۲) Cent معادل با ده ماهی آنروز

(۳) International House

(۴) Rockefeller Center

هفتاد طبقه‌ای دارد و شهر رادیو^۱ در آن است. مرکز رکفلر از مهمترین مراکز تجاری و تفریحی واژ نقاط دیدنی آن شهر بزرگ است. اجاره بهائی که بزمین مذکور تعلق می‌گیرد یکی از منابع درآمد دانشگاه کلمبیا است و طبق قرارداد پس از چندی تمام عمارت نیز بدانشگاه واگذار خواهد شد.



روزولت
رئیس جمهوری امریکا از ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۵

شخص مهم دیگری که سه ماهونیم بعد ملاقات کردم روزولت بود. روز دهم آوریل ۱۹۳۱ مطابق با ۲۱ فروردین

۱۳۱۰ با قرار قبلی و بدعوت و همراهی دکتر گروز^۱ استاد کالج البرز که در آن موقع بمرخصی با میریکا آمده بود شهر آلبانی^۲ رفتم که پایتخت مملکت نیویورک بفاصله ۲۵۰ کیلومتر در شمال شهر نیویورک واقع است. در آن تاریخ روزولت فرماندار کل مملکت نیویورک بود و مانند تمام فرمانداران کل ممالک متحده امریکا از طرف عموم مردم بدین سمت برگزیده شده بود. در همان ایام حزب دموکرات امریکا روزولت را نامزد ریاست جمهوری کرد و بود و چندی بعدم به مقام مذکور انتخاب شد و چهار دوره متوالی آن مقام را حائز بود و تا پایان عمر در ۱۹۴۵ زمام امور امریکا را در دست داشت و خدمات بر جسته بمیهن خود وجهان کرد.

روزولت با سیمای جذاب و قریحه عالی و شخصیت ممتاز بود و با مهر بانی و گرمی بسیار مرا در دفتر کار خود پذیرفت و برخلاف عموم امریکائیها که در آن زمان از صدهزار نفر یک نفر هم نسبت با ایران اطلاعی نداشت وی نسبت بتاریخ و جغرافیا و وضع سوق الجیشی و ادبیات و هنر ایران بسیار آگاه بود و در ضمن صحبت معلوم شد که در اثر مذاکره و مکاتبه بادائی خود دلانو^۳ و پسر خاله اش ایموری^۴ که مدتی در ایران مأموریت رسمی داشتند چند کتاب راجع با ایران

Walter Groves (۱)

Albany (۲)

Franklin Delano (۳) بسب همین انتساب نام کامل رئیس جمهوری

Roosevelt بود.

Copley Amory (۴)

مطالعه کرده و سخت علاوه‌مند بدیدن کشور ما شده بود تا آنجا که از او پرسیدم آیا قبل از رفتن به کاخ سفید با ایران خواهد آمد یا پس از آن که البته جواب ملک‌معنی باقی‌قده و خنده بلند داد و همان‌روز این موضوع در جراید آلبانی انتشار یافت. در باب کمونیسم و نفوذ روسیه شوروی در ایران بیش از مسائل دیگر با من گفتگو کرد و اظهار داشت امریکا در حال حاضر در سیاست خود نسبت بخاورمیانه از مشورت با دولت بریتانیا پیوسته استفاده می‌کند زیرا دولت مذکور دویست سال قبل از دولت امریکا با هشترین رابطه داشته و در موازنه قوا و حفظ صلح و آرامش جهان عامل مؤثر بوده است.

در بحبوحه جنگ جهانی دوم موقعی که ایران در اشغال نیروهای بیگانه بود و افق سیاسی بسیار تاریک می‌نمود و از هرسو موجبات نگرانی وجود داشت سران دولت متحده امریکا و انگلستان و روسیه یعنی روزولت و چرچیل و استالین با عده‌ای از وزیران و مشاوران و افسران عالی رتبه روز پنجم آذرماه ۱۳۲۲ بطور سری بتهران آمدند تا نقشه جنگی و برنامه عملیات بعدی خود را بر ضد آلمان و هیتلر تهیه کنند. علت سری بودن مسافرت حفظ جان و مصونیت از آسیب عمال دشمن بود. در آن موقع شغل رسمی من استادی دانشگاه تهران بود و در امور سیاسی مملکت مداخله نداشتم معدّل ک وظیفه می‌بهنی خود دانستم که از مختصر آشنازی خود با روزولت استفاده کنم و شخصاً بنام یاک نفر ایرانی اورا ملاقات نمایم و مصائب وابتلاءات و نگرانی‌ها و آرزوهای هموطنان

خودرا بدون تعارفات صوری و تشریفات و با کمال صمیمیت باطلاع او برسانم . در آن موقع وزیر مختار امریکا در ایران دریفوس^۱ سیاستمداری بود شریف و خلیق و نوع پرور وایران دوست . من با بانوی نیکوکار او در کمک به مبتلایان



بانو دریفوس
همسر نیکوکار وزیر مختار ممالک
متحدة امریکا در ایران



دریفوس
وزیر مختار ممالک متحدة امریکا در ایران

به تیفوس که در اثر جنگ در تهران همه گیر شده بود واعانت به مستمندان جنوب شهر همکاری مستمر داشتم . درخواست ملاقات با روزولت و موضوع مذاکره با او را با دریفوس در میان گذاشتیم و او معاذیر و محظوراتی از قبیل کوتاهی

Louis G. Dreyfus, Jr. (۱)

مدت اقامت سران دول در تهران و سنگینی فوق العاده برنامه روزانه آنها و خستگی زایدالوصف روزولت و سکونت او در سفارت روس و بدگمانی احتمالی روسها ذکر و توصیه کرد که مطلب خودرا برئیس جمهوری امریکا بنویسم.

علت اقامت روزولت در سفارت روس این بود که از ۱۹۲۱ در اثر بیماری فلنج^۱ در سی و نه سالگی پاهایش از حرکت باز مانده و رفت و آمد از سفارت امریکا به محل ملاقات سران سه دولت در سفارت شوروی بسیار دشوار بود. باری، در اثر توصیه دریفوس یک جلد از کتاب «یک سال در امریکا» که حاوی مصاحبه و عکس روزولت بود با نامه‌ای توسط دریفوس فرستادم و در آن ملاقات‌نمایم را با او در دهم آوریل ۱۹۳۱ یاد آور شدم و نوشتیم که در آن موقع تصور نمی‌کرم تمایل و علاقه شما بدین‌مرز و بوم هنگامی صورت گرفته که مسیر مسافرت شما بدین‌مرز و بوم هنگامی صورت گرفته که مسیر تاریخ عالم در کف با کفایت شماست با کمال صمیمیت و خلوص نیت از طرف هموطنان خود تقاضا می‌کنم که مدلول منشور آتلاتتیک در مورد ایران اجرا شود و امریکا در تجدید حیات ایران کمک کند.

وزیر مختار نامه و کتاب را بروزولت رسانید. بقرار مسموع پس از خواندن نامه و تصفیح کتاب نامه را به سر لشگر هورلی^۲ که از محارم او و مأمور تهییه متن اعلامیه سه دولت

Polio (۱)
Hurley (۲)

بود داده بود .

اعلامیه سه دولت راجع بایران در نهم آذر ۱۳۲۲
در آخر شب بامضای روزولت و چرچیل و استالین رسید
و اینان روز دهم آذرماه از تهران باوطان خویش بازگشتند
اعلامیه روز ۱۳ آذر که سران سه دولت سالم بمقصد خود



سرلشگر پتریک هورلی

مشاور و محرم رئیس جمهوری امریکا در کنفرانس تهران
در آذر ۱۳۲۲

رسیده بودند در تهران انتشار یافت و من خدای را شکر کردم
که مدلول درخواست من در آن منظور شده بود .

در اعلامیه سه دولت پس از تصدیق کمک‌های ایران
به متفقین در جنگ دوم جهانی و مشکلاتی که جنگ مذکور

در ایران بوجود آورده بود موافقت نمودند که در حین جنگ در حدود امکان بدولت ایران کمک اقتصادی کنند و پس از جنگ مسائل اقتصادی ایران را در مجامع بین‌المللی مورد توجه کامل قرار دهند و اتفاق نظر خودرا در حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران و اتکاء به مشارکت ایران در برقراری صلح بین‌المللی و امنیت طبق منشور آتلانتیک اعلام نمودند.

راجع به منشور آتلانتیک باید یاد آور شد که در سال دوم جنگ روزولت رئیس جمهوری امریکا و چرچیل نخست‌وزیر انگلستان در کشتی جنگی در اقیانوس اطلس با یکدیگر ملاقات و اصولی که می‌بایست آینده بهتری را در عالم تأمین کند در هشت ماده تدوین و در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ مطابق با ۲۳ امرداد ۱۳۲۰ امضا و بتمام جهان اعلام کردند. مفهوم کلی مهمترین اصول هشتگانه این بود که حقوق حاکمیت و استقلال و مرز هر کشوری را محترم شمارند و صلحی برقرار سازند که تمام ملل فارغ از ترس و نیازمندی زندگی کنند و از استعمال زور دست بردارند و در امور اقتصادی و امنیت با یکدیگر همکاری کنند.

جواب نامه‌ای را که بروزولت نوشتند بودم از واشنگتن با اظهار کمال محبت و ملاحظت فرستاد که تردم م وجود است. اکنون بازگردیدم بدزکر آنچه در یک سال اقامت در امریکا گذشت.

پایان نامه‌ای که برای اخذ درجه دکتری تألیف کردم

شش فصل داشت تحت عنوانین ذیل :

فصل اول - مختصری از وضع جغرافیائی و اقتصادی و اجتماعی ایران - موجزی از تاریخ و خدمات ایران بفرهنگ جهان .

فصل دوم - تماس ایران با مغرب زمین در قرن ۱۹ میلادی و تأثیر آن در زندگانی مردم .

فصل سوم - آداب و سنت فرهنگی ایران .

فصل چهارم - سازمان اداری فرهنگ ایران .

فصل پنجم - دستگاه آموزش و پرورش .

فصل ششم - نقائص و نیازمندی‌های دستگاه تربیتی و راه اصلاح آنها .

در آن تاریخ که هیچ‌گونه اطلاعی راجع به ایران در امریکا وجود نداشت فصول اولیه پایان‌نامه بسیار سودمند واقع شد و کتاب مذکور طبق مرسوم بعد از زیادی از دانشگاه‌ها از راه مبادله ارسال گردید .

از لحاظ آینده مهمترین قسمت آخرین فصل بود زیرا با تکاء آرمان و کمال مطلوب ملت ایران هدف آموزش و پرورش در آن فصل معین گردیده و در پرتو آن معاوی و نقائص یک یک ذکر و در سایه تجارت ملل مترقی طرق اصلاح پیشنهاد و اقداماتی که ظرف بیست سال باید انجام گیرد خاطر نشان شده است . از جمله اقدامات یکی تأسیس دانشگاه تهران بود که بدستور رضا شاه کبیر طرح تفصیلی آن بصورت کتابچه‌ای تهیه و تقدیم گردید .

دستور رضا شاه در نامه ۱۷۵۳/۱۱ مورخ ۱۱ فروردین
۱۳۱۰ بشرح زیر باین جانب ابلاغ شد :

آقای میرزا عیسی خان صدیق

متمنی هستم تحقیق بفرمایید که اگر دولت ایران خود بخواهد دارالفنونی دارایی شعب پداگوژی - طب و مهندسی راهسازی (شوسه و راه آهن) در طهران تأسیس نماید بچند نفر معلم و چه تأسیساتی احتیاج داشته و تقریباً چه مبلغ خرج خواهد داشت . اشعار نتیجه تحقیقات را مترصد است .
وزیر دربار پهلوی - تیمور تقاش

بدین ترتیب لازم آمد که طرح جامعی برای تأسیس دانشگاه تهران تهیه کنم . نخستین دانشمندی که در این باب مرارا هنماشد پروفسور پل منرو^۱ بود که استادی تاریخ فرهنگ و ریاست مؤسسه بین المللی دانشسرای عالی^۲ را در دانشگاه کلمبیا بر عهده داشت و با غالب ممالک مشرق زمین مسافت کرده و از اوضاع فرهنگی آنها آگاه بود و هم او بود که از طرف دانشگاه کلمبیا در ۱۳۰۹ بتهران آمد تا یک نفر فرهنگی را برای مطالعه دستگاه تربیتی امریکا برگزیند و نویسنده این سطور را انتخاب کرده بود . پروفسور منرو علاوه بر تألیف چند کتاب نفیس در باب تاریخ فرهنگ که

تابامروز مورد استفاده فضلا است، فرهنگنامهٔ تریتی^۱ در پنج جلد بزرگ با کمک عده‌ای از متخصصین و استادان تهیه و منتشر ساخته که در نوع خود بی‌نظیر است.

استاد مذکور در آن وقت شصت و یک سال داشت و بسیار متبحر و مهربان و فروتن و صمیمی و نوع دوست بود. همین که از مأموریت من آگاه شد با کمال گشاده روانی و محبت نظریات خود را اظهار داشت سپس با تلفون و نامه مرا بعده‌ای از رؤسای دانشکده‌ها و مؤسسه رکفلر و استادان صاحب نظر معرفی کرد و به منشی خود دستور داد از هر یک از آنها برای من وقت ملاقات بخواهد و بمن اطلاع دهد.

از جمله دانشمندانی که ملاقات و با آنان بحث و مذاکره و مشورت کردم دکتر کارت^۲ رئیس تعلیمات پزشگی مؤسسه رکفلر و معاون او دکتر لمبرت^۳ بود که هر دو حدود پنجاه سال داشتند و مدت‌ها عهده‌دار ریاست دانشکده طب در دانشگاه‌های معتبر امریکا بودند و با غالب ممالک مسافرت کرده از اوضاع مدارس طب دنیا آگاه بودند. یک روز از بامداد تاعصر را در مؤسسه مذکور بسر بردم و ناهار هم مهمان دو پزشگ نامبرده بودم. ابتدا سوالات بسیار راجع با اوضاع و احوال ایران و بودجه کشور و فرهنگ و عده انواع مدارس از من گرفتند. آنگاه گفتند که با همگانی نبودن تعلیمات و کمی

Cyclopedia of Education (۱)

Carter (۲)

Rebert Lainbert (۳)

عدد دیبرستان و فارغ‌التحصیلان آن (که در تمام کشور در آن موقع از ۲۸۴ نفر تجاوز نمی‌کرد) و کمی و کوچکی بیمارستان و نقدان سرویس‌های مختلف در مریض خانه‌های تهران بهتر است دولت ایران از تأسیس دانشکده پزشگی صرف نظر واکتفا کند با عزام دانشجو بدانشگاه امریکائی بیروت زیرا که هزینه دانشکده طب بسیار زیاد و تأسیسات و تجهیزات آن متعدد است و استادان متخصص و مخبر در هر رشته لازم دارد که در ایران نیست و باوضع اقتصادی مملکت استخدام اساتید خارجی با حقوق گزار دشوار است.

من با حرارت و کوشش بسیار نهضتی که در آن موقع در ایران جریان داشت و در خارج از آن بی‌اطلاع بودند برای دکترهای مذکور تشریح کردم و آنقدر از پیشرفت‌هایی که از کودتای اسفند ۱۲۹۹ شده بود سخن گفتم تا بالاخره قانع شدند نیازمندیهای یک دانشکده پزشگی را که سالی پنجاه دانشجو بپذیرد برای من بیان کنند و همین که روز بیان رسید و خواستم از آنها جدا شوم یک صندوق کتاب و رساله و مجله راجع بطرز تأسیس مدرسه طب و مؤسسات وابسته بمن هدیه کردند که بسیار جالب درآمد. بموجب تحقیقات و مطالعاتی که بخش تعليمات طبی مؤسسه رکفلر کرده بود ملاک و معیارهایی برای ایجاد دانشکده پزشگی بدست آورده‌اند که بصورت جدول در کتب اهدائی جلوه گر شده بود و در مقابل مفروضات معین از روی جدولها احتیاجات دانشکده مطلوب فوراً بدست می‌آمد. مثلاً برای تربیت

پنجاه نفر دانشجوی طب در هرسال ، مشخص بود که چند متر مربع ساختمان برای کلاس درس یا آزمایشگاه - چه مبلغ برای تجهیز هر آزمایشگاه - چند تخت خواب و چند شعبه در بیمارستان - چند استادیار و دانشیار و پرستار و امثال آنها بایسته است .

ملاقات رئیس دانشگاه یارئوسای دانشکده‌ها و مؤسسات علمی واستادان و دانشمندان چندان آسان نبود و آنان نیز تا از مقدمات و مفروضات و امکانات طرحی آگاه نمی‌شدند نظری ابراز نمی‌کردند. مثال بالارا برای این آوردم تا روش شود چگونه طرح تأسیس دانشگاه تهران باصرف وقت زیاد و بحث و تحقیق و مطالعه و محاسبه تهیه و آماده شد .

وقتی نظریات علماء و کارشناسان که با آنها مشورت کرده بودم معلوم شد با مفروضاتی که پیش خود کرده بودم کتابچه‌ای تدوین و با پست سفارشی دو قبضه در ۱۶ خرداد ۱۳۹۰ برای وزیر دربار پهلوی فرستادم . بعضی از آن مفروضات بقرار ذیل بود :

۱ - دانشگاه تهران در درجه اول بتعلیم و تربیت پیشوایان و رؤسای قوم بپردازد و در درجه دوم به تحقیق و تتبیع و ایجاد علم .

۲ - دانشگاه تهران بر فوق دستگاه موجود یعنی شش سال تحصیلات ابتدائی و شش سال تحصیلات متوسطه بنا شود.

۳ - وسیله تعلیم و تدریس زبان فارسی باشد .

۴ - برای استادانی که از خارجه باید استخدام کرد

ملیت و حقوق آنها با وضع استادان امریکا و فرانسه منظور شود.

۵ - دانشکده تعلیم و تربیت شامل دانشکده ادبیات و دانشکده علوم و دوره آن سه سال باشد و پنج رشته در آن ایجاد و تا ۱۳۱۵ برای هر رشته سالی ۱۵ دانشجو پذیرفته شود.

۶ - دانشکده پزشگی سالی ۵۰ دانشجو بپذیرد و دوره آن شش سال باشد.

۷ - دانشکده فنی تا ۱۳۱۵ سالی ۳۰ نفر دانشجو قبول کند و دوره آن سه سال باشد.

۸ - دانشگاه تهران دارای قسمت شبانه‌روزی باشد و بودجه آن از درآمد خود شبانه‌روزی تأمین شود.
بموجب طرحی که تهیه کردم و خلاصه موجز آن را در پایان نامه دکتری ذکر و منتشر نمودم برای ساختمان دانشگاه و اثاثیه مبلغ هفت میلیون قران و برای تجهیزات و لوازم آزمایشگاه و کتابخانه سیصد هزار دolar و برای مخارج سالیانه چهار میلیون و نیم قران لازم بود. برای اینکه بودجه کل فرهنگ ایران به نوزده میلیون قران نمیرسید.
اقدام مهم دیگری که در فصل ششم پایان نامه پیشنهاد کرده‌ام تربیت معلم و تأسیس دانشسرای است که اهمیت فوق العاده آنرا بتفصیل در پنج صفحه متذکر شده و آنرا بزرگترین وظیفه وزارت فرهنگ اعلام کرده‌ام. پیشنهادهای مهم دیگر

عبارةست از اصلاح برنامه و روش تعلیم و کتب درسی و تهیه وسایل و لوازم تدریس و ساختمان مدارس - رفع اختلافات ادارات و کاغذبازی آنها و بی ثباتی مشاغل فنی و اداری - توسعه تعلیمات ابتدائی و فراهم ساختن وسایل آموزش اجباری و پیکار با بیسوادی از راه وضع عوارض محلی و تخصیص قسمت مهمی از درآمد موقوفات بفرهنگ - قائل شدن حق تقدم برای تربیت دختران که مریبان نسل آینده‌اند - توجه خاص بتریت دینی و اخلاقی و تهیه روحانیان روشنفکر و مؤمن - تأسیس مدارس عملی کشاورزی وبالا بردن سطح اطلاعات روستائیان و تبدیل کشت خشخاش به پنبه و درخت میوه - تأسیس مدارس حرفه‌ای و مستخرج معادن ذغال سنگ و پخش مواد نفتی در نقاط مختلف کشور و جلوگیری از انهدام جنگلها - تشویق صنایع دستی و هنرهای زیبا و افزایید صادرات کالای سبک وزن پر قیمت مانند فرش و منسوجات ابریشمی و مانند آن - توجه بهداشت و لوله کشی آب ...

اکنون که شمه مختصر و موجزی از قسمتی از سرگذشت من در امریکا گفته آمد باید دید مسافت و اقامت و تحصیل در امریکا چه تأثیری در روح و فکر و اخلاقم کرده و چگونه مرا برای خدمت بفرهنگ کشور آماده ساخت و چه تغییراتی در عقاید و طرز کار و رفتار من پیدید آورد . اطلاعات و معلومات تازه‌ای که در باب علوم تربیتی بدست آوردم با ذکر مواد تحصیلی در صفحات قبل و اخذ درجه دکتری بنظر آشکار و روشن است و تصور نمی‌رود محتاج به تشریح باشد .

تأثیر کلی مشاهدات و مطالعات من در امریکا این بود که اولاً بندهای سنت و سابقه از دست و پای من برداشته شد . قبل از رفتن با امریکا کلیه آداب و رسوم و عادات و قوانین و نظامات و سازمانها و اساسنامه‌ها و برنامه‌ها و نظایر آنها بنظر من لایتغییر بود و با ترس واکراه تغییر بعضی از آنها را پیشنهاد میکردم و تصرف در آنها را جائز نمی‌شد و این طرز فکر تیجه پرورش من در ایران و اروپای غربی بود . در امریکا متوجه شدم که سنت و سابقه وحی منزل نیست و برای آسایش و صلاح جامعه بوجود آمده و هر زمان که رسم و راه و تشکیلاتی بحال اجتماع سودمند نباشد میتوان آنرا تغییر داد و با مقتضیات مکان و زمان مناسب نمود .

ثانیاً معنی و مفهوم دموکراسی را در پرورش ابناء وطن تاحدی در کردم . البته در اروپای غربی نیز دموکراسی وجود داشت و برای من که در اوان جوانی از مشرق زمین برای تحصیل بدان صفحات رفته بودم چیز تازه‌ای بود زیرا در آن تاریخ نفوذ زور و سلطه طبقات معین و عدم مساوات در ایران حکم‌فرما بود و علی‌رغم انقلاب مشروطیت هنوز مظالم و مفاسد از میان نرفته و مطلوب آزادی خواهان بدست نیامده بود . اقامت در امریکا این نکته را بر من روشن ساخت که مساوات نباید فقط در مقابل قانون و انتخاب نماینده مجلس وجود داشته باشد (چنانکه در اروپای غربی وجود داشت) بلکه باید در کلیه شئون زندگی برقرار باشد . برای توضیح این نکته لازم است بطور مختصر گفته شود در امریکا

دموکراسی چه تأثیری در تعلیم و تربیت داشته است .

۱ - در امریکا معلم برای شخصیت هرشاگرد و افکار و عواطف او اهمیت قائل است و همواره آبروی اورا حفظ میکند . شاگرد نیز معلم را چون یکی از اولیای خود میداند و در موقع ضرورت راز خودرا با او در میان میگذارد .

۲ - ذوق و شوق شاگرد را در مدرسه رعایت می کنند . برنامه جامد واحدی برای تمام دانش آموزان مقرر واجباری نیست بلکه در دبستان و مخصوصاً دبیرستان و هنرستان و دانشگاه شعب گوناگون تأسیس کرده و مواد متعدد می آموزند تا هر کس مطابق عشق واستعدادی که دارد رشته و ماده مورد علاقه خود را انتخاب کند .

۳ - احتیاجات مردم هر محل رعایت میشود و مملکت بحوزه های فرهنگی تقسیم شده و هر حوزه در حدود قوانین کلی در کار خود اختیار و استقلال دارد و خواسته های ساکنان حوزه توسط نمایندگان آنها در هیئت مدیره فرهنگی برآورده میشود و در امور فرهنگی تمرکز وجود ندارد .

۴ - در تمام مدارس فعالیت بدنی و دستی معمول و مرسوم است . کار بدنی منحصر بطبقه کارگر وزارع نیست بلکه تمام مردم از توانگر و درویش بکار دستی می پردازند و بدان افتخار میکنند و جامعه آنان را گرامی میشمارد .

در اثر گزارشی که من در ۱۳۱۰ راجع به محسن دستگاه فرهنگی امریکا بوزارت دربار پهلوی دادم بدستور رضا شاه لایحه ای تهیه و به مجلس تقدیم شد که بموجب آن دولت

مجاز شد از دانشجویانی که در امریکا تحصیل می‌کردند عده‌ای را (در حدود صدی بیست از محصلین اعزامی بخارجه) جزو دانشجویان دولتی منظور دارد و مخارج آنها را پردازد در صورتیکه قبل ا فقط عده مذکور از بین دانشجویان مقیم اروپا انتخاب می‌شد. لایحه مذکور در اردی بهشت ۱۳۱۱ تصویب مجلس شورای ملی رسید.

ثالثاً روش علمی در امور فرهنگی و تربیتی برای من بکلی تازگی داشت و مرا نسبت بطرق معمول دچار شک و تردید کرد و وادار نمود که از آن بعد در حدود امکان بطرق علمی تمسک جویم و آنچه طبق روشهای متداول بدست می‌آید مأخذ قطعی قرار ندهم.

تا آن زمان در نقاط دیگر دنیا اقدام باندازه گیری هوش و دانش بطرق علمی معمول نبود. گرچه دو دانشمند فرانسوی بنام بینه^۱ و سیمون^۲ در آغاز مبادرت باین کار کرده بودند ولی روش آنها مورد قبول فرهنگیان فرانسه واقع نشده و عمومیت پیدا نکرده بود. در امریکا ذکاوت و معلومات را بطریق علمی و استعمال آزمون (تست) اندازه گیر فتنند واوضاع و احوال متحن در قضاوت مداخله نداشت و جوانان نیز از امتحان نمی‌ترسیدند. در نتیجه بکاربردن آزمون هر کس را در کلاس و رشته‌ای به تحصیل و کار می‌گماشتند که برای آن استعداد و قابلیت داشته باشد و در اثر ورود بآن

Binet (۱)
Simon (۲)

کلاس و انتخاب آن رشته موجبات سعادت و نیکبختی او فراهم شود و پیوسته کامیاب و مسرور باشد.

رابعًاً توجه مدارس امریکا به تربیت اجتماعی و پرورش اخلاقی و طرقی که برای نیل بآن اتخاذ کرده و کتابهایی که در این موضوع تألیف کرده بودند در من تأثیر فراوان کرد و اختلاف بین تعلیم و تربیت لاتین و آنگلوساکسن را در آن زمان روشن ساخت ولزوم استفاده و اقتباس از روش تربیتی و اخلاقی امریکا بر من آشکار شد.

خامسًاً امیدواری من با آینده زیادتر شد و حس خوشبینی ام تقویت گردید زیرا برآی العین دیدم که عوامل توفیق در زندگانی بسته است به ایمان واستعداد و پشتکار و هر کس در امریکا این سه شرط را دارا بوده از تمام فرصت‌ها استفاده کرده خدمات بزرگ انجام داده و مقام و منزلت عالی یافته و درباره این گونه اشخاص صدھا جلد کتاب تألیف و منتشر گردیده و همه کس را متوجه حقیقت مذکور نموده است. از میان افرادی که تقریباً با دست تهی و لی با داشتن ایمان واستعداد و پشتکار در زندگانی توفیق عظیم یافته تمام دنیا خدمت کرده شهرت جهانی بست آورده بودند نام رکفلر و کارنگی و فرد اول آن زمان و رد زبانها بود.

بنابر آنچه مذکور افتاد نتیجه کلی مسافت و مطالعات من این بود که افق فکرم توسعه یافت و به فلسفه برنامه‌ها و سازمانها و روشها آشنا شدم و عقاید و آراء و طرق حل

Henry Ford (۱)

مسائل فرهنگی که پیدا کردم متکی به علم و منطق و استدلال و تجربه گردید و با اخذ درجه دکتری اعتماد بنفس خویش زیاده گشت و به نیروی اجتهاد خود در امور فرهنگی اطمینان حاصل نمودم و چون نتائص و نیازمندیهای دستگاه تعلیم و تربیت کشور را بنظر خود تشخیص داده و در پایان نامه راه اصلاح و توسعه را نشان داده بودم با نیروئی خارق العاده خود را آماده خدمت می‌دیدم و با روحیه قوی و شوق فراوان و عشق سوزان عازم میهن عزیز گردیدم .

فصل دوم

از نیویورک تا تهران

روز ۳۰ شهریور ۱۳۱۰ چهار ساعت و نیم بعد از ظهر با کشتی اکزترور^۱ از نیویورک عازم ایران شدم. در آن تاریخ تنها وسیله مسافرت از امریکا بدنیای قدیم یعنی اروپا و آسیا کشتی بود. البته در ۱۳۰۶ لیندبرگ^۲ امریکائی با هواپیمای یک موتوره نخستین بار با دلاوری و تهور بی نظیر از نیویورک متجاوز از پنجهزار کیلومتر را یک سره دریک شبانه روز پیموده بود و سالم بپاریس رسیده ستایش تمام دنیا را بسوی خود جلب کرده بود ولی در ۱۳۱۰ هنوز بین امریکا و اروپا مسافرت با هواپیما غیرممکن بنظر میرسید.

در آن تاریخ راه عمدۀ وعادی مسافرت بین مغرب زمین و ایران از طریق روسیه بود. برای بازگشت از امریکا

Exeter (۱)
Lindbergh (۲)

من راه خاورمیانه را برگریدم زیرا در تمام دفعاتی که از ایران بخارج رفته یا با ایران برگشته بودم از راه روسیه بود و مسیر مذکور دیگر برای من تازگی نداشت. بعلاوه بسیار مشتاق بودم که ممالک شرق تر دیک بویژه مصر ولبنان و سوریه و عراق را ببینم و از وضع آنها فی الجمله آگاه شوم.

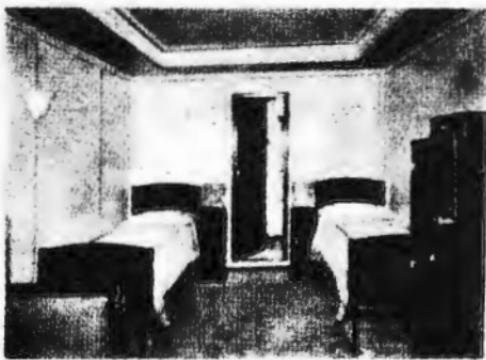
یک دلیل دیگر نیز مرا با تختاب راه آسیای صغیر و ادار میکرد و آن هم سفر بودن با دکتر ابوالقاسم بختیار و همسر امریکائی و دودختر خردسال آنها بود. دکتر بختیار که از درویشی و لله‌گی در ایل بختیاری خویش را در اصفهان و تهران بمدرسه انداخته سپس به مراغه پروفسور جکسن ایران‌شناس امریکائی (که در ۱۲۹۶ برای کمک به قحطی - زدگان با ایران آمده بود) با امریکارفته بود داستان شگفت‌آوری دارد که ذکر آن از حدود این کتاب خارج است. در امریکا دکتر بختیار با رحمت و مشقت و کار معاش خود را تأمین کرده بتحصیل پزشگی پرداخته و پس از فراغت مطبی در نیویورک دائم نموده بود و در آمد کافی داشت. من اورا بیازگشت با ایران تشویق کردم و برای اطمینان خاطر دعوت نامه‌ای از وزیر دربار پهلوی بدو رساندم و اورا مصمم با آمدن نمودم.

برای دکتر و خانواده‌اش راحت بود که نه دهم راه را در یک کشتی و بقیه را با اوتوموبیل شخصی خود طی کنند - اوتوموبیل بیوکی که در نیویورک داشتند و میخواستند با خود بتهران بیاورند. اگر مسافت از راه اروپا و روسیه

انجام می شد می باشد چندبار مر کوب خود را تغییر دهند - از کشتی پیاده و بر قطار راه آهن سوار شوند - چندبار در اروپا قطار را عوض کنند - در باد کوبه مجدداً بر کشتی سوار شوند و از بندر پهلوی تا تهران با او تو موبیل بیایند.... بالاخره باید بگوییم که از لحاظ اقتصادی هم اختیار راه خاور میانه مقرون بصر فه بود زیرا بین نیویورک ویروت خط مستقیمی برای کشتی رانی ایجاد شده بود تا صادرات امریکا را به سر قزمین بیاورد و بهمین جهت موسوم به «خطوط صادرات امریکائی^۱» و مخصوص حمل کالا بود ولی یک درجه برای حمل مسافر داشت و بلیط را ببهای مناسب در حدود ۲۵۰ دلار یعنی تقریباً یک سوم قیمت بلیط کشتی های بزرگ می فروخت و تمام مسافران را که از چهل پنجاه نفر تجاوز نمی کرد در یک طبقه جا میداد و کوشش می کرد حتی الامکان کسانی را بپذیرد که سطح فکر و شغل آنها تزدیک باشد تا مدت بیست روز که مسافت بطول می انجامید باهم بخوشی بگذرانند و از مصاحبیت یکدیگر محظوظ و بهرمند شوند. در کشتی اکثر تور اغلب مسافرین دارای مشاغل آزاد بودند مانند پزشگی و وکالت دادگستری و استادی دانشگاه و چند تن نیز نمایندگی مؤسسات اقتصادی و تجاری را داشتند.

از نیویورک تا دهانه غربی دریای مدیترانه یعنی تنگه جبل طارق که ۳,۲۰۰ میل دریائی تقریباً معادل شش هزار

کیلومتر است مسافت هشت روز بطول انجامید یعنی کشته ساعتی هفده میل دریائی تقریباً معادل سی کیلومتر طی میکرد در صورتیکه کشته های سریع السیر ساعتی ۲۴ میل دریائی معادل تقریباً پنجاه کیلومتر می پیمودند. در این مدت برنامه روزانه کشته طوری تنظیم شده بود که هیچ کس بیکار نمی ماند. با مدد ادان از ساعت هفت و نیم تا نه و نیم صبحانه



اطاق و خوابگاه من در کشتی

صرف می شد و آن عبارت بود از شیر و قهوه یا چای و مریما و کره و تخم مرغ و ماهی یا گوشت و گوجه فرنگی سرخ شده. ناهار را معمولاً ساعت یک و شام را ساعت هفت بعد از ظهر در تالار ناهارخوری میدادند و هر یک قریب یک ساعت طول می کشید و شامل هفت تا ده غذای متنوع بود و در این مسافت هیچگاه یک غذای اصلی دوبار داده نشد. ساعت پنج بعد از نیمروز هم موقع صرف چای بود.

بین اوقات غذا چند نوع سرگرمی وجود داشت تا هر کس مطابق میل خود بدان مشغول می شد از قبیل قرائت روزنامهٔ یومیه که در کشتی چاپ و آخرین اخبار جهان توسط رادیو اخذ و منتشر میشد - سینما که معمولاً شبها کار میکرد - مطالعهٔ کتاب در کتابخانه یا در نقاط مختلفی از کشتی که مشرف بدريا بود - نماز در نمازخانه برای مسیحیان - رادیو برای شنیدن موسیقی و احیاناً پای کوبی - صحبت با دوستان و آشنايان در تالار بزرگ یا گوشدهائی از عرشه کشتی - بازی تخته و گنجفه و شطرنج که بیشتر مختص شبها بود - استماع صفحات گرامافون در اطاق مخصوص - شنا در استخر کشتی یا اقسام دیگر ورزش - قدم زدن بر عرشه سرپوشیده یا باز که سیصد متر طول آن بود ... چند مغازه نیز همیشه دائر بود چون سلمانی و خرازی فروشی و قهوه خانه. در این هشت روز هوا اغلب خوب و مطبوع بود. تنها یک شب در وسط اقیانوس اطلس هوا سخت منقلب شد و باد بسیار شدید وزیدن گرفت و کشتی ده هزار تنی را چون پر کاه بالا و پائین می برد و امواج کوه پیکر را بدرون عرشه پرتاب میکرد. باران سیل آسا نیز آغاز شد. نوسان کشتی بحدی افزایش یافت که حال اغلب مسافرین بهم خورد و ترس بر عده‌ای مستولی گردید. من با زحمت زیاد و دست گرفتن میله راهروها خود را باطاق ناخدا رساندم تا بههم چگونه باید از طوفان وحشتزا نجات یافت. ناخدا در جواب پرسش من با آهنگ اطمینان بخش گفت نگران نباشید زیرا

کشته‌های متعدد در ترددیکی ما در حرکت هستند و در صورت لزوم بیاری ما خواهد آمد و گوی بزرگی از شیشه مات که در پیشش بود نشان داد که چندین نقطه روشن بر آن نمایان و هر یک سفینه‌ای بود که بواسیله بی‌سیم با متصدی تلگراف



تمرین نجات برای موقع خطر - با جلیقه از چوب پنه
در بغل دکتر بختیار دخترش شیرین است

کشتنی ارتقاب داشت. پرسیدم اگر آسیبی بکشتنی ما بر سد تا سفاین دیگر بیایند چه باید کرد. گفت جلیقه‌های چوب پنبه‌ای که در موقع سوارشدن برآکر تور بشما داده شد و در حضور ما تمرين کردید برای همین گونه موضع است. آن جلیقه را بر تن خواهید کرد و قایقه‌هائی که روی عرشه است با آب خواهند انداخت و در آن می‌نشینید تا کشته‌ها از اطراف برسند. اگر امواج دریا قایق را بر گردانند جلیقه شما را بر روى آب نگاه خواهد داشت و مانع غرق شدن خواهد گشت ولی مطمئن باشید چنین وضعی پیش نخواهد آمد و بزودی از میدان باد و طوفان دور خواهیم شد. دو ساعت بعد دریا آرام شد و مسافرین توanstند بقیه شب را استراحت کنند. در آن ساعات پر اضطراب من تاحدی بدرجه شجاعت و فداکاری و جان‌بازی دریانوردان و کاشفانی مانند کریستف کولومب^۱ پی‌بردم که در قرن پانزدهم میلادی با کشته‌ی بادی تقریباً در همین مسیر کشته‌ی ما اقیانوس بیکران را در چند ماه طی کردند و از این گونه طوفانها بسیار دیدند و بدون تلگراف بی‌سیم و وسائل علمی دیگر و با علم باینکه هیچ‌کشته‌ی در اطراف آنها وجود ندارد به کشف قاره امریکا پرداختند و از این راه خدمات فوق العاده به ساکنان کره زمین کردند. در آکر تور کسانی که بیشتر مصاحب من بودند علاوه بر دکتر بختیار چند تن از استادان دانشگاه امریکائی بیروت و قاهره بودند که برای تعطیل تابستان با امریکا رفته و اینک

(۱) Christophe Colomb از مردم ژن Gênes (ایتالیا)

به محل تدریس و خدمت خود بازمی‌گشتند و از لحاظ شغل با من وجه مشترک داشتند و از من راجع بوطن خود سؤالها می‌کردند. از جمله پرسش‌ها این بود که در امریکا چه چیز بیشتر باعث تعجب من شده بود. با آنان جواب دادم : ترقیات شگفت‌آور امریکا در تمام شئون زندگی و برای روشن شدن این معنی امثله متعدد از پیشرفت‌هایی که در بسط آزادی و حریّت و مساوات و عدالت اجتماعی و حکومت ملی و ثروت افراد ملت و آسایش آنها و توسعه فوق العاده فرهنگ و کشاورزی علمی و صنایع و کارخانه‌ها و بازار گانی و راههای آسفالت و آهن ذکر می‌کرم که خلاصه آنها در کتاب «یک‌سال در امریکا» بطبع رسیده و امروز بر همه کس معلوم است و محتاج بتکرار در اینجا نیست. البته استادان مذکور از این ترقیات بسیار شادمان و مفتخر بودند لیکن میل داشتند به تقاض فرهنگ امریکا از دریچه چشم یک فرایرانی پی‌بیرند. این بود که صریحاً و با کمال صمیمیت گفتم بی‌اطلاعی امریکائیها از یک مملکت قدیمی چون ایران بسیار موجب تعجب من گردید زیرا مردم متوسط فقط اسمی از فرش و گربه ایران شنیده بودند و تمام فارغ‌التحصیل‌های متوسطه که من ملاقات کردم حتی نمی‌دانستند ایران در کدام قاره است و عده‌ای تصور می‌کردند که ایران در افریقاست و در شگفت می‌شدند که من سفید پوست و با چشمان میشی باشم و از مردم ایران . عده زیادی نیز خیال می‌کردند که ایران پس از غلبه اسکندر مقدونی از صفحه روزگار محو شده

و کشوری بدین نام وجود ندارد.

مصاحبان من سعی میکردند دلایل این بی اطلاعی را ذکر کنند از قبیل اینکه ایران چند هزار کیلومتر از امریکا دور است و وسائل ارتباط بسیار کم و کثیر و روابط تجاری و فرهنگی بسیار محدود و قلیل. بعلاوه در اثر تبعیت از اصل منرو^۱ ممالک متعدد امریکایی شمالی در نیم کره غربی یعنی قاره امریکا ذی نفع است و بکشورهای دیگر جهان کمتر توجه دارد.

با این بی اطلاعی عمومی از وطن من گاهی من در شگفت می شدم که پاره‌ای افراد نسبت با ایران یا مظهری از فرهنگ آن عشق ورزند. از مواردی که برای مصاحبان خود نقل کردم یکی این بود که در ۱۳۰۹ وقتی از بندر لوہاوار^۲ در ساحل اقیانوس اطلس در فرانسه برگشتی ایل دوفرانس^۳ که در آن تاریخ از بزرگترین کشتی‌های جهان بظرفیت ۲۵ هزار تن بود سوار و عازم نیویورک شدم طبق تذکر یکی از صاحب منصبان کشتی کارت اسم خود را که بفارسی و انگلیسی شامل نام و نشانی بود در محفظه‌ای که بر در اطاقدم بود گذاشت. ساعتی بعد وقتی از اطاقدم بیرون آمدم همسایه دیوار بدیوار پیش آمد و خود را ماکس نویر^۴ از اهالی نیویورک معرفی کرد و دقیقه‌ای بعد همسر موخر و دختر خود را با من آشنا

که از ۱۸۱۷ تا هشت سال رئیس جمهوری امریکا بود. James Monroe (۱)

Le Havre (۲)

بعنی جزیره فرانسه. Ile de France (۳)

Max Neuer (۴)

ساخت و پیشنهاد نمود که در مدت مسافرت بر سریک میز با هم غذا صرف کنیم که با اظهار امتنان قبول کردم و در مدت پنج روز مسافرت با کشتی مذکور نویر و خانواده او از هیچ‌گونه مهر بانی و همراهی در باره من دریغ نکردند. مجله یا کتابی که خوانده بودند ارائه میدادند – گاه گاه شکلات و شیرینی و تنقلات تعارف میکردند – برنامه یا موضوع جالبی که در کشتی وجود داشت بمن خبر میدادند – راجع بزندگانی در نیویورک مرا آگاه می‌ساختند – مهمانخانه‌ای که نزدیک دانشگاه کلمبیا بود و با مدیر آن آشنائی داشتند بمن معرفی و بمدیر مذکور نامه‌ای نوشتهند تا در موقع ورود بدانجا روم – پرسش‌های متعدد راجع بایران نمودند که حاکی از علاقه آنها بکشور من بود. روزی که کشتی به نیویورک نزدیک شد نشانی و نمره تلفون خانه خود را دادند و چند روز بعد توسط دانشگاه کلمبیا نامه‌ای نوشته مرا بمنزل خود بشام دعوت کردند و در مدت اقامت در امریکا این‌گونه دعوت چندبار تکرار شد و متعاقب بعضی از آن مهمانیها مرا بتماشانه و تئاتر برداشتند

روزی که از مهمان نوازی آنها تشکر میکرم پرسیدم چه موجب شد که از نخستین ساعت ملاقات بانداشت هیچ‌گونه آشنائی و سابقه آن اندازه نسبت بمن ابراز محبت کردند. ما کس نویر با خصوص تمام ولحن صادقاً نگفت که از خواندن کارت نام و نشانی شما دانستیم که شما ایرانی هستید و بی اختیار احساسات ما برانگیخته شد مثل اینکه آتشی در سینه ما

بر افروخته باشند زیرا ما قلباً با ایران علاقه داریم و خود
و ملت یهود را مدیون ایران میدانیم زیرا کورش بزرگ
شاهنشاه شما دوهزار و پانصد سال قبل که دنیا در تو حش
میزیست ما را از اسارت رهائی بخشید و باعث ادامه حیات
قوم ما گردید که شرح آن در تورات آمده است

ماکسنویر در این باب داد سخن داد و گفت شما
نخستین ایرانی هستید که من ملاقات کرده‌ام و بسیار طبیعی
است که ارادت خودرا ابراز دارم و نسبت بمردم کشوری که
کورش بزرگ فرستاده خدارا بجهان داده ذره‌ای از دین
خودرا ادا کنم در حالی که نویر این جمله‌ها را با فصاحت
و باهنگی مؤثر بر زبان میراند اشگ از دیدگان من فرو
میریخت واورا نیز سخت متلاطم می‌ساخت .

همین طور بمصاحبان خود گفتم کسانی که ترجمه
رباعیات عمر خیام را توسط شاعر نامدار انگلیس فیتزجرالد^۱
خوانده بودند و احیاناً میدانستند که او ایرانی است و رباعیات
را بزبان فارسی سروده وقتی از ملیت من آگاه می‌شدند
بمن اظهار محبت می‌کردند. چندبار من از این لطف و توجه
متنعم و در بادی امر در حیرت شده‌ام . در ۱۳۰۹ که به مراغه
یکی از استادان دانشگاه کلمبیا بواشنگتن عزیمت کرده بودم
روزی بدیدن کتابخانه کنگره (مجلسین سنا و نمایندگان
امریکا) که از بزرگترین و مجهزترین کتابخانه‌های عالم
است رفتم . وقتی از رئیس کتابخانه تقاضا کردم شخصی را

FitzGerald (۱)

برای راهنمائی من معین کند با تلفون یکی از معاونان خود را
خواست و مرا بدو معرفی کرد و منظورم را گفت . همین که
از دفتر رئیس خارج شدیم معاون مذکور پرسید شما ایرانی
هستید؟ و چون جواب مثبت شنید پرسید: از کشور عمر خیام؟
پاسخ دادم : بله . به محض شنیدن این جواب با شور و شعف
بسیار گفت: پس اجازه دهید یکی دو رباعی از عمر خیام
برای شما بگوییم آنگاه بیازدید بپردازیم . در گوشه‌ای از
راهن و ایستاد و دو رباعی از همان ترجمهٔ فیترجر الد از حفظ
خواند که اصل یکی از آنها در خاطرم مانده و آن رباعی
ذیل بود :

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یک دم نقد را غنیمت شمریم

فردا که از این دیر کهنه در گذریم

با هفت هزار سالگان سر بسریم

و در عین حال دست در جیب‌های خود کرد و از هر یک
جلد کوچکی با چاپ و تصویر رنگی و قطع مختلف از ترجمهٔ
رباعیات درآورد و ارائه داد و در موقع بازدید کتابخانه
و شعب و مؤسسات آن نهایت محبت را کرد و در پایان مرا
برای صرف چای دعوت کرد و در سرمهیز راجع به نیشابور
و آرامگاه خیام و آثار شهرت او سوالات بسیار کرد که
من در حدود اطلاعاتی که داشتم جواب دادم و او در شگفت
شد که ما عمر خیام را شاعر درجهٔ اول نمیدانیم بلکه از زمرة
ریاضی‌دانان بزرگ و ستاره‌شناسان عالی مقام می‌شماریم .

مرتبه دیگری که چنین محبتی ابراز شد در ۱۶ خرداد ماه ۱۳۱۰ بود. بدستور رضا شاه طرح تأسیس دانشگاه تهران را با مشورت عده‌ای از کارشناسان بزرگ (چنانکه در فصل اول بتفصیل بیان شده) بصورت کتابچه‌ای تهیه کرده بودم و میخواستم آنرا با پست سفارشی دوقضه بوزارت دربار پهلوی بفرستم. ازینرو به پستخانه دانشگاه کلمبیا رفتم و در صفكسانی که جلوی باجه پست سفارشی ایستاده بودند جا گرفتم. پس از ربع ساعت که نوبت بمن رسید همین که متصدی باجه کلمه تهران و ایران را روی بسته دید پرسید: شما ایرانی هستید؟ گفتم بلی. پرسید: عمر خیام از میان شما برخاسته است؟ جواب مثبت دادم. گفت من از ستایشگران عمر خیام هستم و با شوری فراوان رباعی ذیل را از ترجمه فیتزجرالد از برخواند:

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان
برداشتمی من این فلک را زمیان
وز نو فلکی د گر چنان ساختمی
کازاده بکام دل رسیدی آسان

آنگاه اضافه کرد که ستایش من برای وطن خیام بحدی است که مایلم خدمتی بشما بکنم و پیشنهاد کرد که از پرداخت مخارج ارسال بسته مرا معاف دارد که البته قبول نکردم. گفت در این صورت هر وقت کاری با این باجه دارید بجای ایستادن در صفحه بجلو بیائید و پاکت خود را بلند کنید که من

از دور متوجه شوم و فوراً حاجت شمارا برآورم تا لاقل
مدتی از وقت شما درحال انتظار تلف نشود.

یکی از مصحابان گفت من هم رباعیات خیام را دوست
دارم و از خواندن آن حظ وافر می‌برم ولی از گفته شما که
عمر خیام شاعر درجه اول ایران نیست تعجب کردم . پس
شاعر درجه اول شما کیست و چرا شهرت خیام را ندارد؟

جواب دادم ما چهارشاعر بزرگ درجه اول داریم که
هر یک در رشتہ خود مقام اول را حائز ند: فردوسی در حماسه -
سعدی در قصیده و اخلاق و دستور زندگانی - جلال الدین
رومی در عرفان - حافظ در غزلیات . برای اینکه روشن شود
چرا چهار شاعر مذکور شهرت خیام را ندارند ابتدا باید
علل شهرت خیام توجیه گردد تا بتوان بسؤال دوم جواب داد.

یکی از مهمترین دلائل شهرت عمر خیام در مغرب زمین
اینست که مترجم رباعیات بزبان انگلیسی ، فیترجرالد ،
خود نابغه‌ای بوده در سخنسرائی و شما که انگلیسی زبان
هستید نیکو میدانید که وی با قریحه و طبع و قیادی که داشته
بموهبت الهی الفاظ بسیار نفر و زیبا و صحیح همه جا در
ترجمه‌های خود بکار برده است و از حیث شیوه‌ای و لطف
سخن از شعرای درجه اول انگلیس است و ترجمه رباعیات او
از بهترین نمونه ادبیات انگلیس بشمار می‌رود چنانکه در تمام
منتخبات اشعار انگلیسی همیشه عده‌ای از رباعیات مندرج
است و پاره‌ای از جمله‌ها و عباراتی که فیترجرالد در ترجمه
رباعیات بکار برده چون ضرب المثل در محاورات و نوشته‌ها

مانند جمله‌ها و عبارات شکسپیر^۱ نقل می‌شود.

مترجمین دیگری که بعد از فیتزجرالد رباعیات را
شعر انگلیسی ترجمه کرده‌اند مانند وینفیلد^۲ و جان پین^۳
از روی طبع شعر نگفته‌اند بلکه با رعایت علم عروض افکار
خیام را بسلک نظم کشیده‌اند و بهمین سبب مشهور نیستند.
در سایر ممالک دنیا نیز کسانی که سعی کرده‌اند بمتابعت از
فیتزجرالد یا به پیری از اصل رباعیات افکار خیام را بزبان
خویش بنظم یا نثر در آورند توفيق شهرت پیدا نکرده‌اند.

دومین دلیل شهرت فوق العاده عمر خیام در مغرب زمین
اینست که چون وی از علمای ریاضی و دارای روح علمی
بوده لاجرم زبان ویانش روشن و صریح و ساده و موجز است
و در عین حال لطیف و شیرین . این اوصاف باعث آسانی ترجمه
می‌شود و بمناسق مردم مغرب زمین مطبوع و دلپسند می‌آید.
در مقابل این سهولت، ترجمه‌آثار بزرگترین شعرای مابو اسطه
صنایع و بدایعی که در آنها طبعاً وجود دارد و اصطلاحات
ورموزی که در آنها بکار رفته بسیار دشوار و در هر صورت
از ذهن مردم اروپا و امریکا بدور است . غزلیات حافظ
را عده‌ای از اساتید و ادبای انگلیسی مانند گرتودبل^۴ بشعر
انگلیسی در آورده‌اند ولی ترجمه آنها فقط در میان خواص

Shakespeare	(۱)
Whinfield	(۲)
John Payne	(۳)
Gertrude Bell	(۴)

و دانشمندان خاورشناس معروف است و میان مردم رایج نیست .

مشکلات ترجمه آثاری چون غزلیات حافظ اینست که اولاً آیات قرآن و تعالیم حکمت در آنها گنجانده شده و در مغرب زمین افراد عادی از آنها بی خبرند و اگر در حاشیه توضیحاتی داده شود ملال آور است . ثانیاً اصطلاحات عارفانه و مرموزی که در غزلیات بکار رفته مانند طامات و طلسماں و خرابات بر علوم مردم مجھول است و کسی مفهوم آنها را درک نمی کند . ثالثاً فصاحت و شیوانی و وزن ولطافت و طراوت اشعار و خواهنه‌گی و زیبائی الفاظ و صنایع و بدایعی که در اشعار بکار رفته مانند ترصیع و تجنسی و تشبیه واستعاره در موقع ترجمه تماماً ازین میرود و تنها چیزی که باقی میماند موضوع شعر و فکر شاعر است . بنابراین آنچه بنظر ما زیبا ولذت‌بخش است در اثر ترجمه بکلی محو میشود و بگوش و روح بیگانه نمیرسد .

سومین دلیل مهم شهرت فوق العاده رباعیات در مغرب زمین وحدت فکری و روحی فیتزجرالد و عمر خیام است . البته میدانید که فیتزجرالد در ۱۸۰۹ متولد شده و در عصری بود که علوم طبیعی پیشرفت نموده و نظریه تکامل لامارک^۱ فرانسوی و داروین^۲ انگلیسی در آراء تبعیدی مذهب تزلزل بوجود آورده بود و در نتیجه جمعی بر ضد خرافات دینی

Lamarck (۱)
Charles Darwin (۲)

و عقاید سخیف برانگیخته و غوغائی برپا کرده بودند. در تحت تأثیر چنین محیطی فیتجرالد با طبع حساسی که داشت از فریب کاری و سالوسی کشیشان و تاویلات ناروائی که از امور خارق العاده دینی میکردند سخت منزجر شده بود. وضع زمانه و بی عدالتی روزگار وی را ناراضی میساخت. چون از پدرش مستغلاتی بارت باو رسیده بود که از حیث معاش اورا مرفه میساخت و از طرف دیگر در سخن سرائی نیروئی شگرف و موهبتی عظیم داشت از ۲۲ سالگی بسروردن شعر پرداخت و معتقد بود که بحث و گفتگو در باب سرنوشت بشر و معماهی هستی و ناپایداری جهان و راز دهر ممکن است جالب باشد ولی عبث و بیهوده است و انسان باید از عمر وزندگانی بهره برگیرد و خوش و شادمان باشد و از زمان حال استفاده کند. ملاحظه میفرماید که این افکار بالاندیشه‌های عمر خیام یکی است.

فیتجرالد شائق بود افکار مذکور را بر شته نظم کشد لیکن احساس میکرد که برای این کار قوه ابتكار ندارد و در صدد برآمد وسیله‌ای برای ابراز مکنونات خاطر و مخلّد ساختن نام خویش پیدا کند. پس از تعمق بسیار این وسیله را در ترجمه آثار شعرای سلف یافت. چون در دیبرستان و دانشگاه زبان یونانی آموخته بود چند نمایشنامه از اشیل^۱ و سفکل^۲ بشعر انگلیسی نقل کرد و سالیانی دراز صرف این

— — —
Eschyle (۱)
Sophocle (۲)

کار نمود لیکن شهرتی نیافت.
در ۱۸۴۶ با ادوار کاول^۱ آشنا شد و مصاحبت او مسیر زندگانی فیترجرالد را تغییر داد. کاول در هندوستان فارسی و سانسکریت یادگرفته بود و بادیات این دوزبان علاقه وافر داشت و بعدها باستادی دانشگاه کیمبریج منصب گردید.

در ۱۸۵۲ چون احساس کرد که فیترجرالد عقب پیشوا و مرشدی میگردد تا ازاو پیروی کند بوی پیشنهاد کرد که زبان فارسی یاد بگیرد و با شورو حرارت گفت که دستور زبان فارسی را یک روزه بدو خواهد آموخت. فیترجرالد بدین کار تن در داد و در ۴۳ سالگی شروع با آموختن زبان فارسی کرد و ظرف دوسال با حافظ و سعدی و عطار و جامی فی الجمله آشنا شد و چند کتاب راجع بتاریخ ایران و ادبیات فارسی مطالعه نمود.

در ۱۸۵۴ با کمک کاول مثنوی سلامان و ابسال جامی را خواند سپس آنرا بشعر انگلیسی ترجمه کرد و چندبار در آن تجدیدنظر نمود و بطبع رساند و با اینکه آنرا بهترین تألیف خود میدانست باطنًا راضی نبود و در پی اثری میگشت که آرزوی درونی او را تشی بخشد. در ۱۸۵۶ کاول در حین مراجعه به کتب خطی کتابخانه دانشگاه اکسفورد به نسخه‌ای از رباعیات خیام برخورد که بالنسبه با خط خوش در ۸۶۵ هجری نوشته شده و دارای ۱۵۸ رباعی بود. کاول باستنساخ

Edward Cowell (۱)

آن پرداخت و همین که بیان رسید به فیتزجرالد تقدیم کرد.
مطالعه رباعیات آتشی در دل فیتزجرالد برافروخت
و پرتوی برجان او افکند واورا شیفتنه و مجنوب عمر خیام
ساخت. فیتزجرالد احساس کرد معشوقی که بیش از بیست
سال در تمنای وصال او بود پیدا کرده و افکاری که نمی‌توانست
مستقلّ^۱ بسلک تحریر کشد همان است که خیام بیان کرده
است. شاید بزبان پیروان مذهب تناسخ بتوان گفت که روح
فلسفی و شاعری خیام در فیتزجرالد حلول کرده بود یا بعبارت
دیگر فیتزجرالد عمر خیام قرن نوزدهم بوده است.

فیتزجرالد بحدی در مطالعه رباعیات غوطه‌ورشده که
آنها را جذب کرد و گوئی جزئی از وجودش شد. از ۱۸۵۷
با پیروی از روش خیام بالحنطعنه واستهزا با شورو سادگی
وصداقت یکصد و یک رباعی بزیباترین وجه بشعر انگلیسی
سرود و در ۱۸۵۹ در ۲۵۰ نسخه با جلد کاغذی بدون ذکر
نام مترجم بطبع رساند و بهای یک شیلینگ^۲ منتشر ساخت.

دو سال گذشت و احده توجه با آن کتاب نکرد. کتاب
فروش بهای آنرا یک پول سیاه^۳ تنزل داد و نسخه‌ها را
در صندوق کتب واژده انداخت. یکی از آشنایان روستی^۴
شاعر و نقاش آن عصر رباعیات را در صندوق دید و یک جلد
خرید و بشاعر نامبرده نشان داد. روستی از مطالعه آن

Shilling	(۱)
Penny	(۲)
Rossetti	(۳)

در شگفت شد و با سوینبورن^۱ شاعر معروف بكتابفروشی رفتند و هر يك نسخه‌اي بدو پول سياه خريندند و پس از خواندن شگفتی خويش را بدوستان اديب وهنرمند اطلاع دادند و رفته رفته نسخه‌ها بفروش رفت و بهای آن بسه شيلينگ و نيم رسيد. يکي از نويسندگانی که از انتشار رباعيات آگاه شد محقق امريکائی بنام چارلز نورتن^۲ بود که وسیله طبع و نشر آنرا در ممالک متعدد امريكا فراهم ساخت.

از وقایع خنده آور اينکه در جراید لندن نوشتند که مترجم رباعيات خيام کشيشی است از اهالی شمال کيمبريج که وسیله تفريجش قایقرانی است و اين مسئله فيتزجرالد را چندی محظوظ و مشغول داشت.

پس از تمام شدن نسخه‌های چاپ اول فيتزجرالد در ترجمه خود تجدیدنظر کرد و در ۱۸۶۸ با ذکر نام مترجم رباعيات را منتشر ساخت و دوبار ديگر در ۱۸۷۲ و ۱۸۷۹ اين تجدیدنظر را تکرار نمود و چاپ سوم و چهارم را در معرض افکار عامه گذاشت و در تمام محافل ادبی و فرهنگی شهرت یافت و صيت مهارت و استادی او در انگلستان طنين انداخت واورا با آرزوی قلبی خويش نائل کرد. هفت سال پس از مرگ او که در ۱۸۸۳ بوقوع پيوست ترجمه رباعيات خيام عالم گير شد.

يکي از مصاحبان پرسيد آيا صحت دارد که فيتزجرالد

Swinburne (۱)
Charles Norton (۲)

از رباعیات خیام تنها الهام گرفته و آنها را ترجمه نکرده است؟ جواب دادم در این باب عده‌ای از محققین و خاورشناسان زحمت کشیده و حقیقت را معلوم ساخته‌اند. یکی از آنان که



ادوارد فیتز جرالد
شاعر شهیر و مترجم بی‌نظیر رباعیات خیام

در این باب کتابی نوشته وزحماتش مورد قدردانی پروفسور براون^۱ قرار گرفته تا آنجا که نتیجه تحقیقات را در تاریخ ادبی ایران نقل کرده هرون آلن^۲ است. آن‌طور که در خاطر

Edward Browne (۱)
Heron - Allen (۲)

دارم تقریباً نصف یکصد و یک رباعی ترجمهٔ صحیح گفتهٔ خیام و تقریباً نصف دیگر هر رباعی ترجمه‌ای است از بیش از یک رباعی خیام و فقط دو رباعی با الهام از فلسفهٔ خیام سروده شده و چند رباعی هم منسوب به عطار و حافظ است.^۱ یکی دیگر از سرگرمی‌های مسافرین در موقع عبور از آقیانوس اطلس تماشای ورزشکاران یا زورآزمائی بود. در یکی از زورآزمائی‌ها دکتر بختیار قهرمان بود که نیروی فوق العاده داشت. محیط عضلهٔ بازوی او از چهل سانتی‌متر تجاوز میکرد. هر کس از مسافرین که جرأت میکرد با او روبرو شود بایک حرکت دست دردم مغلوب می‌گشت و ابراز این همه قوت در چهل و پنج سالگی باعث حیرت و اعجاب می‌شد. بمناسبت همین شگفتی دکتر بختیار برای ما نقل کرد که یکی از وسائل اعашهٔ او در موقع تحصیل در امریکا زورآزمائی بود. در موقع تعطیل دانشگاه در تابستان معمولاً تفریحگاهی در اطراف هر شهر بزرگ برپا و هر کس بر حسب ذوق و میل خود در یکی از غرفه‌ها سرگرم می‌شد: یکی به تیر اندازی میپرداخت - دیگری به شترسواری - سومی به بخت آزمائی - چهارمی به کوهپیمایی در کوه و دره مصنوعی که بزبان فرانسه کوهسار روسی^۲ معروف است یکی از

(۱) شمارهٔ صحیح ترجمهٔ رباعیات بقرار ذیل است: ۴۹ رباعی ترجمهٔ ۵۹ رباعی خیام - ۴ رباعی هریک ترجمهٔ بیش از یک رباعی خیام - ۲ رباعی بالهام از فاسخ خیام - ۴ رباعی منسوب بعطار و حافظ .

Montagnes russes (۲)

غرفه‌ها هم برای کشتی گرفتن بود. هر کس یک دolar می‌پرداخت و در صورتیکه کشتی گیر تفریحگاه را زمین میزد پنج دolar می‌برد و اگر زمین میخورد وجهی که داده بود تعلق به تفریحگاه داشت. دکتر بختیار قهرمان تفریحگاه می‌شد و از این راه ظرف دو ماه مخارج اعماشه و تحصیل چند ماه را بدست می‌آورد.

بتر تیبی که مذکور افتاد هشت روز طی پهناى اقیانوس اطلس بسرعت و خوشی گذشت و روز هفتم مهر ماه ۱۳۱۰ ساعت پنج و نیم بعد از ظهر به تنگه جبل طارق رسیدیم که بین اسپانی و مراکش واقع ویش ازده کیلومتر پهناى آن بود. در آخر تنگه بطوف شمال صخره بسیار عظیمی باارتفاع تقریباً چهارصد متر نمایان بود و پایگاه دریائی انگلیس بر آن قرار داشت.

با اینکه کشتی ما از مغرب بطرف شرق راه می‌پیمود سرعت حرکت آب از اقیانوس اطلس بطرف دریای مدیترانه آشکار و محسوس بود. این جریان سریع آب بواسطه مجاورت مدیترانه است با قاره حرارت خیز افریقا و تبخیر آب که بصورت ابرهای انبوه باعث حاصل خیزی قسمتی از سواحل جنوبی اروپا و کناره‌های شمالی مراکش والجزیره و تونس و ممالک غربی آسیا و خاورمیانه یعنی ترکیه و سوریه و فلسطین و عراق و ایران می‌شود.

استادان امریکائی در موقع عبور از تنگه جبل طارق راجع باهمیت آن از لحاظ ارتباط غرب و شرق و تاریخچه

آن صحبت کردند و بوجه نام‌گذاری آن اشاره نمودند که طارق سردار عرب اموی در ۷۱۱ میلادی بقصد فتح اندلس از آن عبور کرد. وقتی با آنان گفتم که هزار و دویست سال قبل از طارق در زمان سلطنت خشایارشاه هخامنشی یک ناخدای ایرانی بنام سداسپ از تنگه گذشته قسمتی از ساحل غربی افریقا را هم دور زده تعجب کردند. چون احساس کردم در سیماهی آنها تردیدی مشهود است به کتابخانه کشتی رفتم و خوشبختانه ترجمه تاریخ هرودت را در آن یافتم و باستاند آن شک آنها مبدل بیقین شد و بر مراتب ستایش آنها از ایران باستان افزوده گشت. در عین حال من بفکر فرو رفتم که پس از آن همه قدرت و عظمت وابتكار که کشور ما در قدیم داشت و خودرا بیست و پنج قرن قبل، از پارس باقیانوس اطلس رساند چرا آن قدر در دنیا بی‌اثر شده بودیم که در امریکا مردم حتی نام کشور مارا نشنیده بودند.

۱ ظهر روز نهم مهرماه ۱۳۶۰ کشتی وارد بندر مارسی شد و قریب ۳۶ ساعت در آنجا توقف کرد. پس ازده روز اقامت مستمر در کشتی باشوق زیاد پیاده شده در شهر بگردش پرداختیم. چیزی که در بدلو ورود بنظر رسید بوی زننده و تمیز نبودن معابر و تنوع لباسها و ملیت‌ها بود. صدها نفر از مردم مراکش والجزایر و تونس با کلاه فینه یا دستار با جامه‌های دراز در کوچدها و قهوه‌خانه‌ها دیده می‌شدند. در خیابانهای تردیک دریا زنان متعدد با زینت و آرایش بسیار

باشاره و غمزه با مسافرین تعارف و توجه آنها را بسوی خود جلب میکردند.

نیمه شب دهم مهر کشتی عازم بندر ناپل^۱ در ایتالیا گردید و با مدار روز ۱۲ مهر هنگام طلوع آفتاب کوه آتش فشان وزوو^۲ بسان مخروط عظیمی از دور نمایان شد که چتر بزرگی از دود و بخار غلیظ بر سر داشت. اندکی بعد کشتی وارد بندر گشت و چون تمام روز را در آنجا می‌ماند بر آن شدم که از خرابهای پمپئی^۳ که در جوار بندر است دیدن کنم.

پمپئی از بلاد اشراف نشین روم قدیم در قرن اول میلادی در اثر آتش فشانی وزوو که ناگهان بوقوع پیوست در دم زیر آبیه مواد ذوب شده و خاکستر رفت و اثری از آن باقی نماند. در قرون بعد بر فراز خاکستر مردم به کشت و زرع پرداختند و وجود شهر از خاطرهای محو شد. در قرن هیجدهم میلادی یکی از ده قنان به نگام بر گرداندن زمین به مجسمه‌ای برخورد و دولت ایتالیا را آگاه ساخت. بدستور دولت خاکبرداری و کاوش آغاز گردید و بتدریج تمام شهر با محیطی در حدود دو کیلومتر و نیم از زیر خاک بیرون آمد. خیابانها و خانه‌ها و مجسمه‌ها و فواره‌ها و عمارت‌ها و اینه عمومی چون معبد ناهید و تماشاخانه و گرمابه و میدان و بازار سالم مانده بود و فقط درها و سقف‌ها که از چوب بود سوخته

Naples	(۱)
Vésuve	(۲)
Pompéi	(۳)

شده بود. خانه‌ها و گرمابه‌ها که دیدم بسیار بخانه‌ها و حمام‌های عمومی خودمان شباهت داشت و این مسئله ارتباط تمدن ایران و روم قدیم را بخوبی ظاهر می‌سازد. درخانه‌های بزرگ بقلم صورتگران ماهر بر دیوار اطاقها صحنه‌هایی از زندگانی منقوش بود که صحیح و سالم تجلی می‌کرد.

چون مردم پمپئی در این بلیه غافل‌گیر شده بودند در همان حال که بکاری مشغول بوده‌اند بزیر خاکستر رفته استخوانهای آنها بجای خود باقی مانده بود. دولت ایتالیا قالب بدنها واستخوانها را با گچ پر کرده آنها را بشکل مجسمه درآورده است بطوری که انسان از تماشای آنها در حیرت فرموده : زنی در حین وضع حمل - کوزه‌گری در حین گرداندن چرخ - دلاکی در حمام در حین صابون زدن بسرمشتری - سپوری در حین روییدن خیابان - شاطری در حین پخت نان

از مشاهده این مناظر عبرت خیز حوادث هولناک در مخیله انسان بچشم می‌آید و آدمی بیاد رباعی خیام می‌افتد ای گشته شبانروز بدنیا نگران

واندیشه نکرده هیچ از روز گران
آخر بخود آی و نیک بنگر یکدم
کایام چگونه می‌کند با دگران

هشت ساعت بعد از ظهر روز ۱۲ مهر از ناپل عازم اسکندریه شدیم و با مدار ۱۵ مهر بدانجا رسیدیم . طبق برنامه کشتنی اکثر تور تا نیم روز ۱۷ مهر در اسکندریه توقف کرد .

در آن تاریخ جواد سینکی وزیر مختار ایران در مصر بود و بمن لطف مخصوص داشت. در مردادماه ۱۳۰۹ که از ایران بپاریس میرفتم تا از آنجا رهسپار امریکا گردم با سینکی هم سفر و با وعده داده بودم که در بازگشت با ایران در صورتیکه از مدیترانه عبور کنم ازاو در مصر دیدن نمایم و قبلًاً اورا از تصمیم خود آگاه سازم تا برای تماس با رجال مصر و بازدید مؤسسات و آثار تاریخی آنجا برنامه‌ای ترتیب دهد. باین جهت وقتی موجبات مسافرت از راه خاورمیانه فراهم شد از نیویورک وی را بوسیله نامه مطلع ساختم و نام کشتنی و برنامه حرکت آنرا با مدت توقف در اسکندریه و ذکر نام همسفرم و خانواده‌اش بیان کردم.

وقتی اکزتور به اسکندریه رسید سینکی با بانوی مهربان خود در اسکله حضور داشتند و با گرمی و صمیمیت از ما استقبال کردند. در همان دقایق اول سینکی گفت که در اثر گرمی هوا در قاهره، دولت مصر در اسکندریه اقامت دارد و بهمین سبب تمام سفارتخانه‌ها نیز در بندر مذکور هستند. سینکی اضافه کرد که هیئت دولت مصر را برای همانروز ۱۵ مهر ساعت هشت بعد از ظهر در کازینو سان-استفانو^۱ بشام دعوت کرده و از من و دکتر بختیار و بانو خواست تا در ساعت مذکور بدآنچا رویم.

در آن تاریخ سینکی حدود پنجاه سال داشت و شخصی بود متین و وطن‌پرست و وظیفه‌شناس. در اثر نداشتن فرزند

وابتلا بزخم معده ناراحت بود معدلک با گشاده روئی منظم‌اً
بانجام وظایف خود می‌پرداخت و بدون تظاهر بدوسنایش
از صمیم قلب خدمت می‌کرد.

بهنگام پیاده شدن از کشتی مشاهده کردم که از اکزتور
صندوقهای انگور بعده بسیار زیاد بیرون می‌آوردند و بر ساحل
می‌نهند و معلوم شد از امریکا برای مصرف مردم مصر
آورده‌اند. البته این مسئله تعجب آور بود زیرا انگور عالی
در کشورهای مجاور چون سوریه و ترکیه بدست می‌آید
و ظاهراً دلیل ندارد که از آنسوی دنیا یعنی از کالیفرنی
انگور تازه بمصر آورند. پس از تحقیق معلوم شد که نقص
طبقه‌بندی و بسته‌بندی و کمی و بدی وسایل حمل و نقل در
خاورمیانه باعث وارد کردن میوه از ممالک متعدد امریکا
شده است.

شب چنانکه معهود بود در کازینو که از بهترین امکنه
تفریح و صرف شام بود در ساعت مقرر حاضر شدیم. صدقی پاشا
نخست وزیر و عیسی پاشا وزیر فرهنگ و سایر وزیران توسط
سینکی با من آشنا شدند و با آنان مذاکراتی کردم و در یافتم
که از نداشتن اختیار و آزادی رنج می‌برند. عدهٔ مدعوین
در حدود سی نفر بود و فقط دو بانو در این ضیافت شرکت
داشتند یکی بانو سینکی و دیگر همسر دکتر بختیار. در آن
تاریخ زنان مصر در حجاب بسرمی برند و در اجتماعات
ومحافل عمومی حاضر نمی‌شدند.

شامی که داده شد شامل چند نوع غذای فرنگی و پلو

بود و پیشخدمتها با لباس مخصوص مصری و ظایف خود را نیکو انجام دادند. در حین صرف غذا و پس از آن، دوسته موسیقی ساز و آواز مصری واروپائی نواختند و مطر بانی پای کوبی کردند.

قبل از ترک کازینو از سینکی خواهش کردم یکی از کارمندان سفارت را برای راهنمائی معین کند تا به مراهی او مهمترین آثار تاریخی قاهره دیده شود. سینکی اصرار داشت شب را در مهمانخانه بگذرانم ولی با اظهار تشکر بکشتی بازگشتم زیرا از هر حیث وسایل آسایش در اطاقم فراهم بود. روز ۱۶ مهر ۱۳۱۰ بامدادان با قطار به مراهی یکی از کارمندان سفارت از اسکندریه بقاهره رفتم. این مسافت سه ساعت بطول انجامید. بقیه روز صرف دیدن امکنه ذیل شد: اهرام معروف - مجسمه ابوالهول و معبد او - منظره خارجی دانشگاه مصر که بنام دانشگاه فؤاد اول خوانده میشود - یکی از دادگاههای قاهره - مدرسه و مسجد الازهر. چون وقت بسیار محدود بود ناچار بعجله این دیدن صورت گرفت و مشاهدات من سطحی بود.

برای ورود به جامع الازهر باید در اطاق در بان کفش رو بازی روی پاپوش برباکرد تا صحن و شبستان مدرسه آلوده نشود. حیاط جامع تقریباً باندازه صحن مدرسه مروی تهران می‌نمود. شبستان مسجد الازهر که در ساعت بازدید محل تجمع طلاب و حلقه‌های درس و بحث بود بسیار وسیع بود ولی محرابی داشت محرک که از کاشی مستور بود.

راهنمای الازهر گفت که محراب مذکور در زمان خلفای
فاطمی ساخته شده است.



مجسمه ابوالهول واهرام مصر در عقب



شبستان جامع الازهر و حلقة های درس

خلفای فاطمی مصر ازاعقب عبداللّه بن میمون از فرقهٔ اسماعیلیه اهواز بودند. در اواسط قرن سوم هجری عبداللّه که منظور سیاسی اش ظاهراً استقلال ایران بود ناگزیر شد از زادگاه خود به سوریه هجرت کند و در آنجا بدعوت پیردازد. نوء او بنام سعید پسر حسین به تونس رفت و خود را مهدی موعود خواند و نسب خود را بحضرت فاطمه زهرا رسانید و سلسلهٔ خلفای فاطمی را در آنجا تأسیس کرد و شهر مهدی در این نهاد پیاپی تخت قرارداد. یکی از خلفای مذکور بسال ۳۶۵ هجری برخاندان اخشید مصر فائق شد و زمام امور آن کشور را تا ۵۶۷ هجری بر عهده داشت. خلفای مذکور مطابق روش اسماعیلیه دعوت میکردند و با فرقهٔ اسماعیلی ایران ارتباط داشتند چنانکه از حسن صباح بر ضد خلفای عباسی بغداد پیوسته پشتیبانی میکردند.

پیوسته بد مسجد الازهر بنای جدیدی بود که هر یک از رواقهای وسیع آن برایگان در اختیار مسلمانان یکی از ملل افریقائی یا آسیائی بود و طلاب طرابلس و تونس و الجزایر و مراکش و نیجریه و هندوستان و جاوه در آنها باهم میزیستند و با آنان کمک مالی هم می‌شد. در جامع الازهر سه شعبه وجود داشت: زبان و ادبیات عرب - حکمت الهی - فقد و اصول .

دادگاهی که دیدن کردم هم دادرس مصری و هم دادرس انگلیسی داشت که توأمًا بامور رسیدگی و قضاؤت میکردند .

هنگامی که ظهر شد و از مساجد بازگ مؤذن برخاست
من در معاشر مرکزی قاهره بودم و دیدم که تمام کسبه معازه‌ها
و دکانهای خود را همانطور بیدرنگ رها کردند و برای نماز
جماعت به مساجد رفتند.

راهنمای من پیشنهاد کرد که مسجد بزرگ محمدعلی
پاشا و تکیه درویشان بکتابشی راهم دیدن کنیم ولی در اثر تنگی
وقت مجال نشد. طبق گفته او تمام کتبیه‌های مسجد مذکور
بخط و امضای سنگلاخ و میرزا عبدالغفار خراسانی است
واشعاری نیز از حکیم سنائی در کتبیه‌ها با طلا و لاجورد
نوشته شده است. در تکیه هم آداب و رسوم شیعیان اثنا عشری
در اعیاد وایام سوگواری توسط درویشان بکتابشی معمول
و مجری است.

روز ۱۷ مهر بامداد صرف تماشای اسکندریه شد که
بسیار تأثراً ور بود. کوی اصلی و قدیمی شهر بسیار کثیف
بود و بوی نامطبوع غذاهای دکاکین مشام را آزرده می‌ساخت
و کوچه‌های تنگ و کج و معوج و دکه‌های کوچک و بدنما
و قهوه‌خانه‌های ناتمیز در دست افرادی بود که از نظافت
بی‌بهره بودند. در مقابل این وضع در کوی جدید شهر در
برزن اعیان و اشراف و شریوتمندان در اسکندریه (و هم‌چنین
در قاهره) خانه‌ها و خیابانهای بچشم می‌خورد که از قصور
و عمارت‌اروپایی غربی چیزی کم نداشت. در این گونه خانه‌ها
معدودی از پشاوهای توانگر یا بازرگانان و سرمایه‌داران
ایتالیائی و یونانی و انگلیسی و سویسی اقامت داشتند.

مشهودات من در اسکندریه که قرنها از مهمترین مراکز فرهنگی جهان بوده و داشمندان نامی دردامان خود پرورده است این حقیقت را آشکار ساخت که تنها مظاهر صوری تمدن مغرب زمین چون کارخانه برق و راه آهن و تلگراف و تلفون باعث پیشرفت و ترقی نیست بلکه تعلیم و تربیت خلق و روشن کردن فکر مردم عامل واقعی و مؤثر تحول و تعالی کشور است.

ظهر روز ۱۷ مهرماه در اکزتور از سینکی و بانو که بیدرقه آمده بودند صمیمانه تشکر کردیم و چند دقیقه بعد کشتی عازم یافا در ساحل فلسطین شد و بامداد ۱۸ مهر بدانجا رسید و پس از چهار ساعت توقف رهسپار حیفا که یکی دیگر از بنادر فلسطین است گردید و سه ساعت بعد در آنجا لنگر انداخت و یک روز نیم در آنجا ماند. از عرش کشتی با غ با تزهت زیبائی پیدا بود که پس از تحقیق از کارکنان کشتی معلوم شد با غ ایرانیان خوانده میشود. منظرة با غ و نام آن و مدت توقف کشتی باعث شد که از کشتی پیاده و با دکتر بختیار بسوی با غ روانه شویم. در مدخل با غ چند تن از هموطنان پیش آمدند و از ما بگرمی پذیرائی کردند و ما از حسن ذوق و سلیقه آنها در گلکاری و تپه بندي و آرایش با غ و تنوع درختان زیستی با آنان تبریک گفتیم. پس از صرف چای و شیرینی بر اهنگی آنها مزار الیاس پیغمبر و چند تن از ایرانیان را دیدیم و بکشتی باز گشتينم.

روز ۱۹ مهر اکزتور نیمه شب از حیفا عازم بیروت

شد و طلوع آفتاب بدانجا رسید. منظره بیروت بسیار زیبا و با صفا و هوای ملایم بود و نسیم جانبخشی می‌وزید. آسمان کبود در دریای مدیترانه منعکس شده بدان رنگ چشم‌نوایی، میداد و کوههای لبنان که از درختان سرسبز پوشیده شده بود از دور دلربائی میکرد.

پس از انجام تشریفات گمرکی وارائه گذرنامه بمامورین فرانسوی وارد شهر شدیم و در مهمناخانه کنتی ناتال^۱ اقامت گزیدیم.

بیروت شهر پاکیزه و زیبائی بود. خیابانها عریض بود و از آسفالت یا سنگ فرش شده - میدانها وسیع و باشکوه - مغازه‌ها آراسته و پر از اجناس رنگارنگ - عمارت‌های مزین و باسلوب فرانسوی - تابلوها ولوحهای مغازه‌ها هم‌جا بدú زبان عربی و فرانسه بود. مردم شهر اکثر مهمان‌نواز و خوش‌سیما و خون‌گرم و در عین حال سریع التأثیر و تحریک - پذیر و معمولاً بدوزبان عربی و فرانسه آشنا بودند زیرا از زمان جنگ‌های صلیبی و تأسیس دولت‌لاتین در بیت المقدس در اوآخر قرن پنجم هجری در آن دیار و سوریه نفوذ تمدن و فرهنگ فرانسه تأثیر کامل داشته است. شاید بهمین سبب وقتی لبنان و سوریه از امپراطوری عثمانی در پایان جنگ جهانی اول در ۱۹۱۸ مجزی شد دولت فرانسه سرپرستی و قیوموت آندو کشور را بعهده گرفت. لبنان در ۱۹۴۳ مستقل شد.

در نیویورک وقتی با دکتر بختیار تصمیم گرفتیم از راه خاورمیانه با ایران بیاییم و بنا شد دکتر اوتومویل بیوک خودرا با اکز تور به بیروت حمل کند من هم تصمیم بخریداری یک اوتومویل فرد گرفتم که بهمان ترتیب به بیروت آورده شود. بهای فرد ۱۹۳۱ هشتصد دolar بود و برای آن می بایست در بیروت راننده ای استخدام شود که راه صحرای بیکران سوریه را نیکو بشناسد و بتواند مرا سالم عراق رساند زیرا در آن تاریخ صحرای مذکور بیهوده ای قریب هزار کیلومتر از مغرب به مشرق راه شوشه نداشت و فقط کوره جاده ای معتبر کاروانها بود که با وزیدن باد از شن و ریگ مستور می شد و هر کس مکرر از آن صحرا نگذشته بود گم می شد چنان که در همان اوان ملک فیصل پادشاه عراق مدتی در آن بیابان سر گردان شد تا هوای پیمائی مأمور ارائه راه برآنندگان او گردید.

سرکنسولگری ایران در بیروت پس از دو سه روز
تجسس راننده قابل اعتمادی پیدا کرد.

در آن موقع سرکنسول ایران در لبنان ظهیر همایون بود که با هم دوستی و سابقه همکاری داشتیم . در ۹۹-۱۲۹۸ که من ریاست فرهنگ گیلان را عهده دار بودم ظهیر همایون معاون حکمران بود. مردمی بود بلند قامت - خوش لباس - شوخ - خوشبین - نیک محضر - مهربان . یک روز من و دکتر و بانو بختیار را به سرکنسولگری بنها ر دعوت کرد. در این ضیافت عینالملک هویدا وزیر مختار ایران

در عربستان سعودی (که در اثر گرمای طاقت‌فرسای ریاض تا بستان را در بیروت میگذراند) بابانو و دو فرزند امیر عباس و فریدون (که در بیروت تحصیل میکردند) شرکت داشتند و انواع اغذیه لذیذ ایرانی بهمراه خانم ظهیر همایون صرف شد و در پایان عکسی بیادگار از آن ضیافت برداشتند.



بر سر میز ناهار در سرکنسولگری ایران در بیروت

از چپ بر است : همسر ظهیر همایون - بانو هویدا همسر عین‌الملک - امیر عباس هویدا (ایستاده) - عین‌الملک هویدا - ظهیر همایون - فریدون هویدا (ایستاده) - سرپیشخدمت سرکنسولگری - بانو دکتر بختیار - دکتر بختیار - مؤلف کتاب

از چهار روز و نیم اقامت در بیروت استفاده کرده
براهمنای و کمک ظهیر همایون و عین‌الملک از نقاط و ابنيه
جالب آن شهر دیدن کردیم . یکی از آن نقاط رأس بیروت

بود که در ارتفاعات حومه شهر واقع و بر آن بلد و دریا مسلط و مشرف واژ درختان بزرگ و عمارات عالی مستور بود. از رأس بیروت منظره بسیار دل‌انگیز وزیبا بود. درختان گل کاغذی بلند و رنگارنگ با درخشندگی شگفت‌انگیز از خانه‌ها و باغها چشم‌مانرا نوازش میداد و موجب مسرت‌خاطر می‌شد.

دانشگاه امریکائی بیروت که از ۱۸۶۶ تأسیس گردیده در رأس بیروت قرار دارد و در حدود چهل هکتار وسعت و چهل و چهار ساختمان داشت که تمام آنها از وجوده خیریه و کمک نیکوکاران امریکائی بوجود آمده است. دکتر کورانی رئیس یکی از ادارات مرکزی دانشگاه مذکور با من در دانشسرای عالی دانشگاه کلمبیا همدرس بود و چندبار از من دعوت کرده بود که هر وقت عبورم به بیروت افتاد از دانشگاه دیدن کنم و در موقع ورود بر رأس بیروت از من پذیرائی کرد و با کمال محبت کتابخانه و دانشکده پژوهشگی و ادبیات و علوم و داروسازی و پرستاری را نشان داد و با استادان و دانشجویان ایرانی آنجا آشنا ساخت. به پیشنهاد دکتر کورانی برای هموطنان دانشجو بفارسی صحبت کردم و آنانرا باستفاده از فرصت برای آمادگی بخدمت میهن تشویق و ترغیب کردم بویژه که در اثر شجاعت و اقدامات اساسی رضا شاه کشور راه ترقی و تعالی را می‌پیمود و احتیاج مبرم با فراد تحصیل کرده می‌جرب در هر رشته داشت. در آن موقع که در ایران بانوان در حجاب بودند عده‌ای از دوشیزگان

اصفهان و شیراز و آبادان و اهواز در آنجا به تحریص پرستاری
ومامائی که نهایت مورد حاجت بود اشتغال داشتند.
دردانشگاه امریکائی بیروت حدود هزار دانشجو در
دانشکده‌ها از لبنان و سوریه و ترکیه و مصر و عربستان و عراق
و فلسطین واردن و ایران بفرادرگفتان دانش و هنر مشغول
بودند و در حدود هزار نفر نیز در کلاس‌های متوسطه و مقدماتی
خود را برای ورود بدانشگاه آماده می‌ساختند. دانشجویان
اغلب در شباهه روزی میزیستند. عده دانشجویان ایرانی
۳۸ تن بود.

در تمام پنج کلاس دانشکده پزشگی ۱۵۰ دانشجو بود.
در حین بازدید آزمایشگاه‌های پزشگی و بیمارستان ضمیمه
آن بیاد رؤسای مؤسسه رکفلر افتادم که میگفتند وسائل
ولوازم تربیت پزشگ بحدی زیاد و گران و صعب الحصول
است که دانشگاه امریکائی بیروت برای تمام خاورمیانه
کافی است.

روز شنبه ۲۴ مهرماه ۱۳۱۰ پس از تودیع با ظهیر
همایون و عین‌الملک دو ساعت و نیم بعد از ظهر عازم دمشق
شدیم - من در اوتوموبیل فرد براندگی یک نفر لبنانی که
فارسی میدانست و چندبار با ایران سفر کرده بود و دکتر بختیار
و خانواده‌اش در اوتوموبیل بیوک براندگی دکتر. همین که
از کوههای واقع در مشرق لبنان بالا رفته از دور کوههای
موازی پدیدار شد. بین این دو سلسه موازی دره بسیار
مصطفای حاصل‌خیزی است که مرکز فلاحتی لبنان است.

بهنگام عبور از این دره وسیع لاستیک چرخ اوتومویل دکتر بختیار سوراخ شد. همه پیاده شدیم و راننده من شروع به تعویض لاستیک کرد. از دهکده نزدیک وقتی دوا اوتومویل را در کنار جاده دیدند چند نفر بسراغ ما آمدند. چون من و دکتر بختیار بلند بفارسی صحبت میکردیم یکی از روستائیان که فینه بر سرداشت وسی و چند ساله می‌نمود خندان بجلو آمد و سلام کرد و بفارسی سخن گفت و مارا بخانه خود دعوت کرد و سوایش خود را برای زبان و ادبیات فارسی ابراز داشت و بعضی از اشعار سعدی و گلستان را از برخواند. پرسیدیم چگونه در آنجا فارسی یاد گرفته است. جواب داد که تا جنگ جهانی ۱۹۱۴-۱۸ که لبنان و سوریه جزو امپراتوری عثمانی بود در دیرستانها زبان فارسی تدریس می‌شد و همگی با علاوه آنرا فرامیگرفتند و هر شخص تحصیل کرده‌ای فارسی میدانست و آنرا مایه فرهنگ پژوهی محسوب میداشت. روستائی مذکور تأسف می‌خورد که ترتیب مذکور بهم خورده و دیگر فارسی در مدارس متوجه لبنان و سوریه تدریس نمی‌شود و مردم از این فیض محرومند.

جاده بین بیروت و دمشق که یکصد و پنجاه کیلومتر است آسفالته بود و برای خاور نزدیک تازگی داشت زیرا تا آن تاریخ در این قسمت از دنیا راه آسفالته وجود نداشت. چند کیلومتر بدمشق مانده با غها و بوستانها و گنبدها و مناره‌های مساجد از دور تجلی میکرد و در جویها آب فراوان از نهر برآده که از کوههای شرقی لبنان سرازیر

میشود جریان داشت . درختان گیلاس وزرداًلو و گلابی که بشکل بسیار منظم کاشته شده بود همه‌جا بچشم میخورد . یونجهزارها از سبزی میدرخشید و عطر مطبوعی در هوا منتشر میساخت .

بدین ترتیب با تماشای مزارع سبز و خرم وبستین زیبا ساعت شش بعداز ظهر بدمشق رسیدیم و در مهمانخانه اوریان^۱ منزل کردیم . مهمانخانه مذکور در بخشی از شهر بود که خیابانهای عریض و مشجر داشت و درسر هر چهارراه لوله آب با شیر نمایان بود . پس از تحقیق معلوم شد که پیش از جنگ جهانی ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ دولت عثمانی دمشق را لوله‌کشی کرده بود و چون بسیاری از خانه‌ها انشعاب نداشتند شیرهای عمومی را در معابر برای رفع حاجت مردم نصب کرده بودند .

اقامت ما در دمشق دوروز بطول انجامید . در این مدت برآهنمندی مدیر مهمانخانه که آشنا بزبان فارسی بود و بكمک کنسول ایران از بازار بزرگ و چند مسجد و کارگاه خاتم سازی وزری بافی و قالی بافی و ظروف برنجی باقلمزنی دیدن کردیم . سیما و لباس اغلب مردم دمشق شبهاتی بقیافه وجامه اعراب نداشت بلکه بیشتر بار و پائیان شبیه بود . معدّل کعدهای از زنان در حجاب بودند . مساجدی که دیدیم بسیار پاکیزه و با برق روشن و شبستانهای آنها از قالی مفروش بود و در موقع مقرر جمع کثیری برای نماز جماعت در آنها

Orient (۱)

حاضر می‌شدند. در هر مسجد برای وضو چند شیر آب وجود داشت و در زیر هر شیر چاهکی برای پاشوئی زیرا اهل سنت بهنگام وضو گرفتن بجای مسح پاهای رامی شویند. بزرگترین مسجد بنام مسجد اموی بسیار وسیع و با ترهت و عظمت بود و یکی از منارهای آن بنام منار عیسی هشتاد متر ارتفاع داشت. در کارخانه‌ها و کارگاهها نظم و ترتیب برقرار و وضع کارگران و صنعتگران آبرومند و ماشین‌آلات آنها نو و جالب بود ولی آن زیبائی و ظرافت که در طرح و شکل نقش ورنگ آمیزی مصنوعات ایران دیده می‌شود در اشیاء مشابه دمشق مشهود نبود.

یکی از دو شبی را که در دمشق بودیم من با دکتر بختیار بتماشانه شهر رفتیم ولی آوای یک نواخت و آهنگ و شعری که سی چهل بار پشت سر هم تکرار می‌شد انسان را خسته می‌کرد. در موقع تنفس و فاصله بین دو پرده زنی تمین و بی‌حجاب با گونه‌های مستور از سرخاب به لژ ما آمد و ادعای کرد که از اهالی خوزستان است و با ایرانیان علاقه دارد. از اطوار و حرکات و سخنانش هویدا شد که قصدش پیدا کردن همدم و مونس است. چند لیره سوری با وتقديم وعدرش خواسته شد. عصر دومین روز اقامت که هوا بسیار مطبوع بود در خیابان مرکزی شهر پیاده بگردش پرداختم. دوش بدنش خود دونفر را دیدم که لباده دراز در تن و کلاه‌نمدی بلند مخروطی شکل برسر دارند. بی اختیار با آنها رفتم تا وارد محفلی شدند که درب آن باز و عده‌ای با همان لباس ووضع

وارد می گردیدند. حس کنجکاوی باعث شد که من نیز داخل شدم . یکی از آنان بعربی تعارف کرد و مرا بتalar و سیعی برد که در صدر آن پیر مردی با وقار و محاسن آراسته بر صندلی تکیه زده و در حدود چهل پنجاه نفر با همان لباس دراز و کلاه بلند متحداً الشکل با کمال ادب گوش تا گوش بر نیمکت نشسته مجدوب تماشای پیر بودند. راهنمای من کرنشی به پیر کرد و دستش را بوسید و مرا بعنوان مهمان معروفی کرد . پیر دست مرا فشد و نزدیک خود نشاند و همین که از هویت من آگاه شد بر خاست واز نو دست مرا فشد و ابراز نهایت محبت کرد و دستور قهوه داد واز ایران و فرهنگ و ادبیات ما تمجید بسیار کرد و گفت ما از سلسله دراویش مولوی هستیم که مولا نا بیاد شمس تبریزی تأسیس فرمود واز اینکه ایران پیشوای ربانی و عارف بزرگوار بی مانندی چون جلال الدین محمد بدنیا داده با لحن صمیمانه و پرشور مدح و ثنا گفت و افزود که در اویش مولوی در آسیای صغیر بسیار بودند و همگی در محافل خود اشعار او را خوانده از سرچشمہ عرفان او فیض می برند واز روش دستورهای او پیروی می کردند ولی پس از تجزیه شدن امپراتوری عثمانی و برقراری جمهوریت در ترکیه تجمع دراویش در آن سرزمین ممنوع و محافل آنها تعطیل شده لیکن در سوریه کما کان بحال خود باقی است. شنیدن این بیانات که بعربی فصیح با تأثی و شمرده ادا می شد مرا مفتخر و در عین حال متأثر نمود . مفتخر از اینکه ایران در گذشته مردان بزرگی پروردده که در خارج

از کشور نیز نفوذ معنوی داشته و روش تربیتی آنان در میان ملل منتشر گشته و در تهذیب اخلاق و سعادتمندی بشر مؤثر بوده است. متأثر از اینکه حدود دویست سال در خواب و سوتی وضعف بسیاردهایم و اکنون باید تنها بخدمات نیاکان خود تکیه زنیم و بحدی در علوم و صنایع از کاروان تمدن عقب مانده باشیم که باید مدت‌ها زحمت و مرارت کشیم و فداکاری کنیم تا بتوانیم غفلت‌گذشته را جبران نمائیم.

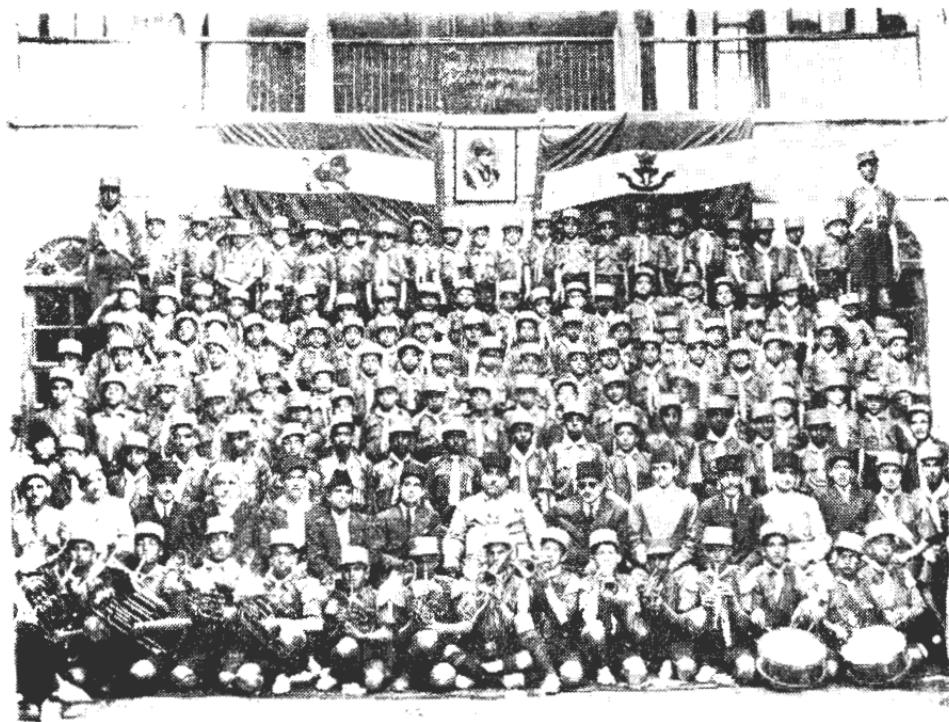
روز سهشنبه ۲۷ مهر ۱۳۱۰ ساعت نه صبح از دمشق از راه بیابان بیکران سوریه عازم بغداد شدیم. چون راه بسیار دور و دراز بود بحد لزوم طبق نظر راننده‌لبنانی آب و میوه و غذا با خود برداشتیم. ساعت یازده به خان ابوشامات که ابتدای صحراست رسیدیم و گذرنامه را بمامورین فرانسوی ارائه داده بطرف رمادی در سرحد عراق حرکت کردیم و همواره تا سپیده‌دم روز ۲۸ مهر راه پیمودیم تا به قصر الرطبه که واحه‌ای در وسط صحرای سوریه است رسیدیم. راننده‌لبنانی، متعمداً شب را برای عبور از بیابان انتخاب کرده بود زیرا گرمای روز طاقت‌فرسای بود. پس از شکر گزاری از خداوند که قسمت عمده صحراء را بسلامت طی کرده بودیم در مسافرخانه‌ای که در آن واحه وجود داشت ظرف دو ساعت توقف صبحانه‌ای صرف و کمی استراحت نمودیم و بساعت هفت‌و نیم بامداد براه افتادیم و پس از ده ساعت طی طریق ساعت پنج‌و نیم بعداز ظهر به رمادی در مرز عراق رسیدیم. بترتیبی که گفته‌آمد پهنانی بیابان سوریه را از غرب

بشرق در ۲۸ ساعت پیمودیم .

در رمادی مأمورین دولت عراق گذرنامه‌ها را بازرسی و مهر کرده ما را بداخل آن کشور پذیرفتند و پس از اندکی توقف واستراحت در سرحد مذکور ساعت هفت بعد از ظهر عازم بغداد گشته‌یم و ساعت ده شب با آن شهر تاریخی رسیدیم و در مهمانخانه ضیاء رحل اقامت افکنده‌یم . من در نظر داشتم چند روز در بغداد توقف و از آثار تاریخی آنجا دیدن کنم و بزیارت کربلا و نجف نائل شوم لیکن شدت گرما فوق العاده بود و در سایه به پنجاه درجه سانتی گراد میرسید . کثرت گرد و غبار و هیجوم میلیونها مگس توأم با حرارت سوزان آفتاب توقف در بغداد را برای امثال من بسیار دشوار می‌ساخت . بدین‌سبب بسه روز اقامت در آنجا اکتفا کردم و در این‌مدت مدرسه شرافت و مدرسه کاظمین را که مخصوص تعلیم و تربیت کودکان ایرانی است دیدن کردم و از شاگردان در هر کلاس امتحان و زحمات آموزگاران را تقدیر نمودم . در زمان ریاست تعلیمات عمومی بمدارس ایرانی در خارجہ علاقه خاص داشتم و نسبت با فرایش بودجه ورفع نقصان آنها اهتمام نمودم باین‌جهت بازدید از دو مدرسه بغداد و کاظمین بسیار مفید و مؤثر واقع شد .

زیارت مرقد امام موسی کاظم نیز نصیب من شد . یک روز هم در شهر گردش و از خرابه طاق کسری دیدن کردم . در ذهن من تصورات عالی و تخیلات شیرینی نسبت به بغداد وجود داشت زیرا از تاریخ آن فی الجمله آگاه بودم

و میدانستم که اسم آن شهر فارسی است و به پیشنهاد ایرانیان در مغرب تیسفون طبق نقشه خالد برمکی و نوبخت بسال ۱۴۳ هجری در خلافت منصور عباسی بنا شد و قرنها مرکز فرهنگ اسلامی بود. اما از مشاهده بغداد در ۱۳۱۰ بسیار متأثر گشتم



پیشنهانگان مدارس ایرانی بغداد و کاظمین

زیرا بجز یک خیابان بزرگ که نام خارجی داشت وبالنسبه پئن و پاکیزه و دارای عمارت عالی بود سایر معابر عموماً تنگ و پیچ در پیچ باخانه‌های بدمنظر بود. در محله شواکیه

اکثر مردم با چشمان ترا خمی در قهقهه خانه و دکان‌کین و سکوی منازل نشسته بودند و بحدی صورت‌شان از مگس پوشیده بود که زدن آن حشره را بیفایده میدانستند. در دکان‌های قصابی لاشه‌های گوسفند از کثیر مگس سیاه بود. بوی دنبه و پیه



یکی از کوچه‌های بغداد در ۱۳۱۰

داغ کرده مشام را آزرده می‌ساخت. روز سی ام مهر ماه بعد از ظهر با او تومویل عازم مدائن شدم که حدود چهل کیلومتر در مشرق بغداد است. بیش از یک ساعت در ویرانه‌های طاق کسری به تماشا و تفکر مشغول بودم و از اینکه قسمت اعظم آن خراب و مصالح آن در جاهای

دیگر بکار رفته متأثر شدم و بیاد حکایت منصور عباسی افتادم که در موقع بنای بغداد خواست از مصالح طاق کسری استفاده کند و خالد بر مکی با این کار مخالفت ورزید ولی مؤثر واقع نشد و منصور به تخریب طاق پرداخت لیکن استحکام بنا و هزینه هنگفت تخریب بالاخره منصور را از آن عمل زشت



کاخ سلطنتی ساسانیان در تیسفون
(طاق کسری در مدائن)

باز داشت . در حین تماشای طاق رفیع که بیش از ۳۳۳ متر بلندی آن است ایيات خاقانی بخاطر مآمد آنجا که فرموده :
این است همان ایوان کاز نقش رخ مردم
خاک در او بودی دیوار نگارستان
این است همان در گه کاو راز شهان بودی
دیلم ملک بابل هندو شه ترکستان

این است همان صفحه کاز هیبت او بودی

بر شیر فلک حمله شیر تن شا دروان
معدلك خودرا تسليت ميدارم که اگر از سطوت و قدرت
و شروت و عظمت ايران باستان اثری جز کاخهای ویران شده
باقی نمانده سرهشتوی که از غیرت و وطن پرستی و شهامت بما
داده اند و افکار روح پرور حکما و عرفان و علماء و اشعار
دل انگيز سیخن سرایان و هنرهاي زیبایی ما هم اکنون در دماغ
و دل ما هؤثر و برای مردم دنیا سرچشمۀ نور و هنر است .

روز یکشنبه دوم آبانماه ۱۳۱۰ بامدادان با اشتیاق
فر اوان از بغداد بطرف مرز ایران رهسپار شدیم و پس از
چهار ساعت از صحراي سوزان و خشگ مشرق بغداد گذشته
بد خانقین رسیدیم . در آنجا مأمورین عراقی گذرنامه را مهر
و جامدادانها را وارسی و اجازه حرکت دادند و ماتصور کردیم
آخرین نقطه سرحدی همان خانقین است ولی پس از چند
کیلومتر راه پیمائی در محل دیگری بنام کچل کچل عده‌ای
از مأمورین عراقی گذرنامدها را مطالبه کردند و با رؤیت
مهر بازرسی خانقین اجازه عبور دادند .

گهر لخانه جدید مرزی ما در خسروی است که با پست
سرحدی عراق حدود دو کیلومتر فاصله دارد . در خسروی
بدون معطلی گذرنامدها را دیدند و ما عازم کرمانشاه شدیم .
از خسروی تا کرمانشاه دو بیست کیلومتر راه کوهستانی
است که باید باحتیاط طی کرد لذا در وسط راه مکث نکردیم
تا در روشنائی روز مسافت هزبور طی شود . بهمین جهت

از قصر شیرین و سرپل بدون اندک توقف عبور کردیم و بکوههای بلند نزدیک شدیم . در هفتاد کیلومتری مرز به گردنه پای طاق رسیدیم . در مقابل گرمای شدید جلگه بین النهرین هوای خنک ولطیف کوهستان ایران ما را حیات تازه بخشید و قدر کشور بیشتر جلوه گر شد . از صمیم قلب خداوند را شکر کردیم که نعمت‌های گوناگون نصیب ما فرموده است .

همین طور که بطرف شرق میرفتیم شهر کوچک کرند رسیدیم که تا گردنه پای طاق چهل کیلومتر مسافت دارد . مناظر دلانگیز کرند با درختان تبریزی سر با آسمان کشیده و نهرهای مملو از آب و صدای فرح بخش جویبارها و هوای مطبوع و جانپرور آنجا طوری ما را سرمست کرد که نزدیک بود در آنجا اقامت گزینیم . لیکن دیدار خانواده مرا بطرف تهران می کشانید بنام چار از کرند دل کنده راه کرمانشاه را در پیش گرفتیم و پاسی از شب گذشته بدانجاوارد و در مهمانخانه بریستل^۱ منزل کردیم .

چون از دمشق تا کرمانشاه در حدود ۱,۵۰۰ کیلومتر راه طی کرده وازمیان ریگزارهای بیابان و سیع سوریه گذشته بودیم بنام چار روز سوم آبانماه را در کرمانشاه توقف کردیم تا اتوموبیل‌ها را وارسی کنند و چرخها را روغن بزنند و نقاеч آنها را برطرف سازند .

در آنروز مقداری وقت صرف گردش در شهر شد .

دو خیابان بزرگ و عریض بتازگی احداث شده بود و در دو طرف آن ساختمانهای جدید بوجود میآمد. در مقابل لوله کشی دمشق و بغداد آب آشامیدنی مهمانخانه بریستول را از چشمۀ بیرون شهر میآوردند.

روز چهارم آبان ۱۳۱۰ ساعت نهونیم صبح عازم همدان شدیم و در ده کیلومتری شهر بطلق بستان رسیدیم که از آثار دورۀ ساسانی است. دو طاق بزرگ و کوچک در مجاورت یکدیگر قرار دارد. و یک نقش بر جسته از پادشاهان ساسانی و یک شکارگاه دیده میشد با چشمۀ ای که از آن آب فراوان از کوه بیرون میریخت و در استخر بزرگی جمع میشد.

پس از مشاهده مختصر طاق بستان بطرف مقصد رهسپار شدیم و پس از طی بیست کیلومتر بگستان (جایگاه خدا) یا بیستون از دورنمایان گشت. بواسطۀ اهمیت فوق العاده بیستون و تأثیری که قرائت کتبیه آن در روشن شدن تاریخ ایران و تمدن جهان داشته در آنجا توقف کردیم و بتماشا پرداختیم. نقش بر جسته بیستون و کتبیه بزرگ آن در کوه بارتفاع چشت متر از سطح زمین قرار دارد و جاده کرمانشاه بهمدان از پای آن میگذرد. برای مشاهده نقش باید از جاده و کوه دور شد و بجلگه رفت تا بتوان بعظمت کاری که بفرمان داریوش کبیر انجام یافته پی برد.

بالارفتن از کوه و دست یافتن بسنگ نبسته بسیار دشوار و بلکه ممتنع است. بهمین دلیل نقوش بیستون و کتبیه‌ها ظرف دوهزار و پانصد سال محفوظ مانده است. برای

قالب گیری از خطوط و قرائت آن‌ها دانشمندان مغرب زمین باشکیبائی زیاد و تحمل رفع فراوان و تهیه وسایل گوناگون موفق به صعود گردیده‌اند.

منظره کوه عظیم که راست و عمود بر معبراست مرا بیاد مشتقات سر لشگر هانری راولین سن^۱ انگلیسی انداخت که از ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۲ هجری قمری در استخدام دولت ایران و مأمور کرمانشاه بود و از سنگ نبسته بیستون با زحمات بسیار نسخه برداشت و به خطرات این کار اهمیت نداد و در نتیجه مجاهدت‌ها و فداکاری‌ها یش القبای میخی کشف شد و کتبیه‌ها قرائت گردید و پرده از روی اسرار تاریخ باستانی ما برداشته شد. از غرائب این‌که در همان ایام که راولین سن مشغول این کار بود یک دانشمند فرانسوی بنام بورنوف^۲ و یک دانشمند آلمانی بنام لاسن^۳ بدون اطلاع از تبعات یک‌دیگر پس از سال‌ها زحمت بهمان نتیجه رسیدند نظری را که هر سه نفر را میتوان کاشف القبای میخی خواند.

نقوش بر جسته بیستون از دور بشکل مستطیل بعلویل بیست و عرض هفت متر است و نشان میدهد داریوش بزرگ را در مقابل نفر از یاغیان و مدعايان سلطنت که گرفتار و در بند هستند. بالای سر داریوش نقش بر جسته فرهوده و در زیر مربع مستطیل مذکور سه کتبیه بزرگ بخط میخی دیده میشود.

Major General Henry C. Rawlinson (۱)

Bournouf (۲)

Lassen (۳)

پس از مشاهده بیستون و صرف چای در قهوه خانه‌ای
که کنار چشمه آب در پای کوه واقع بود برای افتادیم و نزدیک
غروب آفتاب بخیابانهای جدید الاحادیث همدان رسیدیم که
خارج از شهر بود و هنوز در اطراف آنها عمارتی ساخته
نشده بود.

با اینکه از کرمانشاه تا همدان دویست کیلومتر راه پراز
نشیب و فراز را هشت ساعته پیموده و بسیار خسته شده بودیم
عشق بدیدار خانواده مانع اقامت واستراحت در همدان شد.
چون بعداز ظهر رضا شاه امنیت همه‌جا برقرار بود بدون
ورود به همدان سیر خود را بطرف تهران ادامه دادیم و ساعت
ده شب از گردنۀ آوه عبور کردیم و نیمه شب به قزوین و سه
ساعت بعد وارد تهران شدیم. آنروز چهارشنبه پنجم آبانماه
۱۳۵۰ مطابق با ۲۸ اکتبر ۱۹۳۱ بود.

فصل سوم

دانش‌سرای عالی

هستهٔ مرکزی دانشگاه

روزی که به کرمانشاه رسیدم ورود خودرا بوسیله تلگراف بتهران اطلاع دادم و چون نمیدانستم مسافت بتهران چه اندازه طول خواهد کشید روز و ساعت ورود رامسکوت گذاشتم. وقتی بخانه رسیدم دو ساعت از نیمه شب گذشته بود معذلك بمحض کوییدن در احمد نعیمی راننده اوتوموبیل در را باز کرد و دیدم همه بیدارند و منتظر. پس از چهارده ماه و اندی هجران و رنج فراق، لذتی که از شادی وصل و دیدار همسر و فرزند برایم حاصل شد قابل وصف نیست.

وه که چون تشنئه دیدار عزیزان بودم
گوئیا آب حیاتم بجگر باز آمد

خداوند را از صمیم قلب شکر کرد که بسلامتی و با
آنها بی اخانواده و میهن خود بازگشتم و بحمدالله همگی را
قد نادرست و در عین عافیت یافتیم.

از روز بعد شروع بدیدار زمامداران بر جسته که بمن
لطف مخصوص داشتند کردم و بملاقات داور وزیردادگستری
ومحمدعلی فروغی وزیر امور خارجه و تقیزاده وزیر
دارائی ویحیی قراگزلو وزیر فرهنگ و رجال نامدار چون
مشیرالدوله و مؤتمن‌الملك و مستوفی‌الممالک رفتم و در
ضمن شرح مسافرت نظریات جدیدی که نسبت باصلاح و توسعه
فرهنگ پیدا کرده بودم بطور کلی و مختصر شمدای عرضه
داشتیم و یک جلد از پایان‌نامه خود را تقدیم نمودم. وزیر را
عقیده براین بود که نقشه‌های من عملی و قابل توجه است
و باید وسائل اجرای آنها فراهم شود ولی باید قبل از عرض
شاھنشاه بر سر واين کارنيز از وظایف تیمورتاش وزیر دربار
پهلوی بود.

تیمورتاش هم در آن تاریخ در ایران نبود زیرا در ۱۵
شهریور ۱۳۱۰ از راه بندر پهلوی و روسيه در التزام
والاحضرت همایون محمدرضا پهلوی وليعهد بسویس رفته
بود تا ترتیبات لازم را برای تحصیلات ايشان در آن کشور
مترقی و آزاد بدهد. خبر عزیمت ولايت‌عهد و تیمورتاش
تا روز حرکت من از نیویورک (۳۰ شهریور) بدانجا فرسیده
بود و من از آن بی اطلاع بودم.
در آن موقع جراید و مطبوعات از تهران با پست‌زمینی

فرستاده می شد و هر بسته از مطبوعات که تعلق بچند روز داشت یک ماه پس از انتشار با امریکا میرسید. باین جهت ایرانیان مقیم نیویورک از اشتراک روزنامه خودداری می کردند زیرا مندرجات آنها موقعی ممکن بود مورد مطالعه واقع شود که از موضوع روز خارج و جزو تاریخ شده بود.

در ۱۳۱۰ مردم نسبت با امریکا بکلی بی اطلاع بودند.

آنچه در دیگرستانها نسبت به ممالک متعدد امریکا تدریس می شد بحدی موجز و کلی و ناقص بود که قابل تصور نیست. در موقع دید و بازدید دوستان همین که از مشهودات خود در آن دیوار شمهای نقل می کردم همگی یک زبان مرا بنوشتند آن مشهودات ترغیب و تشویق می کردند. چند روز پس از ورود هم محمد هاشم میرزا افسر نایب رئیس مجلس شورای ملی که ریاست انجمن ادبی ایران را بعهده داشت از من دعوت کرد که راجع بمسافرت خود در آن انجمن صحبت کنم. من عنوان سخنرانی خود را «مشخصات عمده تمدن امریکا» معین کردم و رؤس مطالبی که بیان نمودم از این قرار بود:

- ۱ - ایمان قاطع امریکائیان باصلاح هر کار از راه تعلیم و تربیت
- ۲ - استحکام حکومت ملی و دموکراسی از لحاظ سیاسی و اجتماعی در امریکا
- ۳ - تسلط ماشین بر انسان در تمام شئون زندگی
- ۴ - تأمین آسایش و رفاه برای قاطبه مردم

- ۵ - احترام تمام طبقات بکار بدنی و دستی
۶ - تمايل شدید به تغییر و تحول و تجدید و تجدد
و پیشرفت .

مطلوب مذکور که با تکاء مشهودات و آمار رسمی بود
بحدی مورد توجه اعضاء انجمن ادبی واقع شد که رئیس
انجمن بالاظهار قدردانی از من خواست که آنها را بسلك
تحریر کشم و بزیور طبع بیارایم .

در آذرماه کمالتی عارض شد که مدتی مرا در خانه
نگاهداشت و باعث شد که دعوت انجمن ادبی و سایر دوستان
را اجابت و کتاب «یکسال در امریکا» را تألیف کنم و شرح
مسافرت و وضع تمدن و فرهنگ امریکا و چگونگی اخلاق
و افکار و روحیات ملت امریکا را بطور مختصر بیان نمایم .
حسین پرویز صاحب کتابفروشی تهران (واقع در خیابان
لالهزار نزدیک میدان سپه) در بهمن ماه ۱۳۱۰ شروع بطبع
آن کتاب کرد و در اوایل ۱۳۱۱ آنرا در دویست صفحه منتشر
ساخت و یکصد نسخه بعنوان حق تألیف بنگارنده هدیه کرد .
تیمورتاش روز ششم بهمن ۱۳۱۰ با ایران بازگشت
و داور برای من ازا و وقت ملاقات گرفت و بایان ترتیب روز
سوم ورود او به تهران در روزارت دربار نائل بزیارت او شدم .
با تمرکز امور کشور در روزارت دربار و شخصیت و قدرتی که
تیمورتاش در آن موقع داشت اگر دخالت داور نبود لااقل
یک هفته وقت ملاقات دیرتر معین نمیشد .
وزیر دربار نهایت ملاحظت را نسبت بمن ابراز فرمود .

من نسخه‌ای از پایان‌نامه خود باو تقدیم کردم و عنوان
فصل‌های آنرا معرض داشتم و برای اشتغال بخدمت کسب
تکلیف کردم . با هوش سرشاری که داشت از مضمون کتاب
و طرقی که برای اصلاح و توسعه فرهنگ در آن پیشنهاد
شده آگاه گردید و مرا مورد تشویق قرارداد و فرمود مراتب



تیمور تاش
وزیر دربار پهلوی

را بعرض شاهنشاه میرساند و نتیجه را اطلاع میدهد.
دوسه روز بعد که بخانه داور در خیابان شاهین (مرکز
فعلی تلفون منطقه دانشگاه) رفتم معلوم شد که وزیر دربار
پایان نامه را بشاهنشاه ارائه داده و موضوع آنرا بعرض
رسانده و دستور صادر شده است که دروزارت فرهنگ بخدمت
مشغول شوم (در آن تاریخ چنانکه در جلد اول یادگار عمر
بیان شده من از لحاظ استخدام کارمند وزارت دادگستری



داور
د - د - ی

بودم). تیمورتاش در حضور داور با اعتمادالدوله قراگزلو وزیر فرهنگ مذاکره و پیشنهاد کرده است برای اجرای اصلاحاتی که در پایان نامه ذکر شده معاونت وزارت فرهنگ بین واگذار شود ولی اعتمادالدوله گفتند است که در ۱۳۰۸ خواستم این سمت را بفلانی تفویض کنم و حضرت اشرف معتصم‌السلطنه فرخ را معین فرمودید و پس از فرخ با اجازه شاهنشاه میرزا غلامحسین خان رهنما بمعاونت انتخاب شد که از فرهنگیان موجه و قدیمی است و بجهت نمی‌توان اورا تغییرداد و بر سر این موضوع تیمورتاش جمله‌های تندی آمیختند با ازدحام بکار برده و بالاخره قرارشده است که وزیر فرهنگ در این باب مطالعه و مجدداً با وزیر دربار مذاکره کند.

چند روز بعد محمد میرزا خسروانی رئیس کاییند وزارت دربار با تلفون اطلاع داد که در روز و ساعت معین تیمورتاش را در وزارت دربار ملاقات کنم. در ساعت مقرر بوزارت دربار (کاخ کنونی ملکه پهلوی) رفتم و پس از عبور از حیاط و ذکر نام خود با فسرانی که در سرراه مراقب بودند بتالار انتظار وارد شدم. سکوت مطلق در آنجا حکم‌فرما بود. چند تن از وزرا و رجال و نمایندگان مجلس شورای ملی و اعیان و اشراف دوش بدوش بر حین دلیلها نشسته منتظر شرفیابی بحضور وزیر دربار بودند. پس از کمی توقف معلوم شد وزیر دربار بحضور همایونی احضار شده و در دفتر خود نیست. ناگهان در ب شمالي تالار باز و تیمورتاش بسرعت وارد شد. همگي بپا خاستند و کرنش کردند. وزیر دربار

جلوی هریک از حضار مکث مختبری کرد و مثل اینکه از مستندیات و حاجات هر کس آگاه باشد چند کلمه مختبر و موجز بهریک گفت و اجزه مخصوصی داد.

همین که جلوی من رسید گفت: «اعلیحضرت طرحی که برای تأسیس دارالفنون تهران تهیید کرده بودید پسیدیده‌اند و قدر را نمودند که خودتان آنرا احرا نبینید. در این خصوصیت به ریز شرهنگ دستور داده شد. با او مراجعت کنید» من می‌دانم سایر حضار با اداء احترام قالاً را نزد کردم. بوسیله تلفون قرار ملاقات با وزیر فرهنگ همان‌در و زاده شد: آغاز شب درخانه او.

خانه اعتماد‌الدوله در بخش دولت در انتهای حیاء‌من ارباب جستید بر باغی واقع بود بسیار فرح‌بخش و دل نگذیر که در حدود ده هزار متر مربع وسعت داشت و با درخنان چنان بلند و بید مجnoon و کاخ و درخت ابریشم هنوزین بود در شمال باغ عمارتی مجلل و قدیمی مسکن بهارالملک بر زیر بزرگتر اعتماد‌الدوله بود. در غرب باغ ساختمان بزرگ و تازه بنیادی قرار داشت که اعتماد‌الدوله با همسر سویاسی خود در آن هیزیست. در وسط باغ استخر وسیعی بعلو ۲۵ و عرض ده متر بود با آب جاری قنات که زیبائی و طراوت خاصی بیان می‌داد. دورادور استخر خیابانی برای گردش و حاشیه‌ای برای گلکاری ایجاد شده بود.

وزیر فرهنگ را در کتابخانه خود باگر می‌پذیردند. پس از صرف چانی درحالی که قطعات هیزم را در بخاری

میگذاشت فرمود: با اینکه من راضی نبودم شما در ۱۳۰۹
بوزارت دادگستری منتقل شوید حالا خوشوقتم که در این
مدت خودرا در امریکا برای خدمات مهمتر آماده کرده اید
و میتوانید میل اعلیحضرت را عملی کنید و شروع بتأسیس



اعتمادالدوله (یحیی قراجلو)
وزیر فرهنگ

دارالفنون کنید (در آن تاریخ کلمه دارالفنون بجای داشگاه
بکار میرفت) سپس راجع بجزئیات تشکیل و طرز کار
دارالفنون از من سؤالاتی کرد که به ریک بتفصیل جواب

دادم . در اثر ابتلا بسنگ کلید تقریباً هر ربع ساعت چهی کمرنگ با آب لیمو میکرد و هر بار که پیشخدمت را با لفظ « بیا » صدا میکرد (زیرا در آنوقت تهران هنوز برق نداشت وزنگ اخبار طبعاً بکار نمیرفت) و دستور جای میداد پیشخدمت برای من هم چای میآورد ولی خواستن و نوشیدن چای مانع صحبت نبود . در پایان جلسه فرمود : « چون تخصص شما در تعلیم و تربیت است و دارالملعین عالی هم مدتدی است بواسطه انتساب میرزا ابوالحسن خان فروغی بوزیر مختاری ایران درسویس بی سرپرست است اداره آنرا بعهده گیرید و هسته مرکزی دارالفنون آینده در از دهید و بتدریج به تجمع و تمرکز سایر مدارس عالی بپردازید و آنچه را نداریم بتدریج تأسیس کنید . » من این ترتیب را که منطقی و عملی بود پذیرفتم و قرارشد از روز بعد بکار جدید اشتغال ورزم .

چون یک ماه و اندی بیان سال مانده بود و در بودجه مصوب بواسطه غزیمت فروغی حقوقی برای ریاست دارالملعین عالی منظور نشده بود قرارشد تا اول فروردین ۱۳۱۱ حقوق خود را مانند پیش ازو زارت دادگستری بگیره و از آن تاریخ ابلاغ من برای دارالملعین عالی صادر شود . در مدت مذکور با استادان که همه از دوستان و همکاران سابق بودند ملاقات و مذاکره نمودم و از نظریات آنها نسبت برفع نقصان و اصلاح و توسعه دارالملعین عالی آگاه شدم و اساسنامه و برنامه و آئین نامه و بودجه تفعیلی آن مؤسسه

را با دقت مطالعه و پیشنهادهای خود را که مؤثر در بودجه سال بعد بود تهییه و تقدیم نمودم.

در آن موقع دارالملعمنین عالی درخانه قوام‌الدوله دائز بود که بعلی‌اصغر افراسته تعلق داشت. خانه مذکور و فرع بود در خیابان شاهپور در حدود دویست متر در جنوب ارتکتونی بیمارستان رازی و ماهی هشت هزار ریال خرده بود. بکمید و هشتاد دانشجو از محضر شانزده افسوس نداشتند. هیئت‌رددند. هشت نفر از آنها ایرانی و عبارت بودند از عباس اقبال - بدیع‌الزمان فروزانفر - احمد‌هقان - میرزا مسیح - دکتر محمود حسابی - دکتر رضا زاده شفق - سید لحسین شیخانی (وحید‌الملک) - سید محمد‌کاظم عصار - سعید کیمیان.

هشت نفر دیگر فرانسوی بودند و اسماء آنها از این

برای بودد:

آرماء^۱ آگرژه - استاد شیمی
آندره^۲ دکتر - استاد گیاه‌شناسی و حیوان‌شناسی
باریه^۳ آگرژه - استاد مکانیک
بنویل^۴ لیسانسید - معلم گیاه‌شناسی و حیوان‌شناسی عملی
درژوال^۵ آگرژه - استاد ریاضیات عمومی

Jean Azéma	(۱)
Charles André	(۲)
Gabriel Barrière	(۳)
Paul Bonneville	(۴)
D'Orgueil	(۵)

ریویر^۱ آگرژه - استاد زمین و معدن‌شناسی
لنگ^۲ آگرژه دکتر - استاد حساب فاضل و جامع
و ستاره‌شناسی

هی تید^۳ دکتر - استاد زبان و ادبیات فرانسه
حسن فرزان مدیر داخلی دارالملومین عالی بود .
از لحاظ تحصیل دارالملومین عالی به پنج شعبه تقسیم
میشد: دو شعبه ادبی که مشتمل بود بر ادبیات فارسی و فلسفه -
تاریخ و جغرافیا و سه شعبه علمی که عبارت بود از ریاضی -
فیزیک و شیمی - علوم طبیعی .

مدت تحصیل برای اخذ لیسانس سه سال و شماره
دانشجو بطور متوسط در هر کلاس دوازده نفر بود .
با اینکه دارالملومین عالی دبیر تریست میکرد علوم
تریستی در آنجا تدریس نمی‌شد و معلمی برای این رشته وجود
نداشت. تحقیق و تبع و مشاهده و تجربه بر دانشجویان مجهول
بود و دارالملومین عالی نه کتابخانه داشت نه آزمایشگاه .
دروس عموماً بوسیله جزو و نویسی و برداشتن یادداشت از
تقریرات استاد با تأثیض و فراگرفته میشد .

در ۱۳۱۰ عدد فارغ‌التحصیل متوسطه کامل در تمام
کشور از سیصد نفر در سال تجاوز نمیکرد. از این عدد حدود
یکصد نفر برای تحصیل بخارجه اعزام و پنجاه نفر وارد

André Rivière (۱)
Louis Long (۲)
Jean Hytier (۳)

در این معلمین عالی میشند. برای جلب دانشجویان مستعد و بیضاعت بعدهای از آنها بموجب قانون آذرماه ۱۳۰۸ آمات خرج تحصیل داده میشد. کسانی که فارغ التحصیل شوند بموجب همان قانون با یا یا چهار اداری و ۶۸۰ سال حقوق بعلمی مدارس متوجه منحوب میگردند. تعطیلات نوروز ۱۳۱۱ که پیش از رسید انتقال من از وزارت تدارکاتی خواسته شد و حکم ریاست دارالمعلمین امیر نایاب است اداری و ماهی دوهزار و بیصد و بیست سال حقوق صادر گردید.

سده ماه اول سال را من پیشتر بررسید کی نامور تحصیلی و ضرر تدریس معلمین برداختم. هر روز دریاچه با دو کلاس حاضر میشدم و در دریف دانشجویان میتستم و با دقت به پیافت استاد گوش میدادم و روش تدریس و تکلیفی که میگذرن بود برای محصلین معین شود بدون ظاهر بررسی میگردید و وقتی درس پایان مییافتد با استاد بدقفر رفند فهمی صرف چای بقور خصوصی نکاتی داشتم رسیده بود که استاد میدادم. خوب شنیدن تمام پیشنهادها با خوشروئی و لطف پذیرفته و بکار بسته میشد حتی بعضی از استادان در مجامیس سخنراوی از دادن تذکرات قدردانی هم کردند. در این محفلات آخر سال از بامدادان تا پایان جلسات شخصی شرکت میگردید و بدین وسیله بمعایب برآمدها و آئین نامه این محفلات پی میبردم و نتیجه را یادداشت میگردید. این مطالعات برای اصلاحات بسیار سودمند افتاد.

وقتی سال تحصیلی پایان رسید و دارالملمین عالی تعطیل شد شروع بانجام اصلاحات کرد. نخستین گام را در راه ایجاد محیط مناسب برای تریت دانشجویان برداشت. خانه قوام‌الدوله که برای سکونت یک خانواده بزرگ ساخته شده بود برای تأسیس آزمایشگاه و کتابخانه و ورزشگاه و تشکیل اجتماعات مناسب نبود. عمارتهایی که در ۱۳۰۷ با نظر من در اراضی نگارستان برای مدرسهٔ متوسطه علمیه توسط مهندس مارکف ساخته شده بود بدرخواست من بدارالملمین عالی واگذار شد و اوایل تیرماه مدرسهٔ بدانجا منتقال یافت.

نگارستان باغ بسیار وسیع و فرح‌بخشی بود که فتحعلی‌شاه در ۱۲۲۲ قمری در خارج از تهران بوجود آورد و اقامتگاه خوش قرار داد. در آغاز، حدود آن در طرف جنوب میدان بهارستان کنوی و در طرف مشرق خیابان دروازه شمیران فعلی (موسوم به خیابان ابن‌سینا) و در طرف غرب خیابان فعلی صفوی‌علی‌شاه بود. در این باغ بزرگ دو عمارت عالی بنام دلگشا و تالار قلمدان ساخته بودند که تالارهای متعدد داشت و بر دیوارهای آنها تصویر فتحعلی‌شاه و پسران او و وزیران و رجال ایران و سفرای دول معظمه منقوش بود و ظاهرآً بهمین مناسبت باغ مذکور را نگارستان خوانده‌اند. حمام نگارستان و سرسرهٔ معروف آن در شمال غربی باغ جای داشت و محل تفریح پادشاه قاجار بود. وقتی محمد میرزا پسر عباس میرزا در ۱۲۴۹ بولایت عهد تعیین

شد مراسم جشن در همین باغ بعمل آمد. قتل میرزا ابوالقاسم
قائم مقام وزیر محمد شاه در ماه صفر ۱۲۵۱ نیز در همین باغ
در عمارت دلگشا واقع شد.

تاسال ۱۲۸۴ قمری که ناصرالدین شاه پایتخت را توسعه
داد و بدستور او خندق شمالی شهر را در جنوب خیابان
شهرخانی فعلی کندند نگارستان باغ بیلاقی شاه بود. وقتی
نگارستان در داخل شهر واقع گردید برای اقاماتگاه تابستانی
شاه کاخ نیاوران و شهرستانک و سوهانک ساخته شد
و نگارستان به مؤسسات دولتی اختصاص یافت. در سلطنت
مصطفیر الدین شاه نخستین مدرسہ فلاحت بریاست داشر اتریشی
در ۱۳۱۸ قمری تأسیس شد. در ۱۳۲۹ قمری در زمان وزارت
حکیم‌الملک مدرسہ صنایع مستظرفه بریاست محمد غفاری
کمال‌الملک در عمارت جنوبی و مدرسہ علمیه در عمارت
شمالی دائزگشت.

در ۱۳۰۷ شمسی (مطابق با ۱۳۴۷ قمری) که من ریاست
تعلیمات عمومی مملکت را بر عهده داشتم نگارستان در اثر
بی‌آبی و بی‌قیدی چند ساله چون صحرای قفری بود که
عمارت نیمده خراب مدرسہ علمیه در شمال آن قرار داشت.
در آن سال بر حسب پیشنهاد نگارنده نقشه ساختمان یک
مدارسه متواتله کامل با رعایت سبک معماری ایران و اصول
مدارسه سازی توسعه مهندس هارکف (که در اثر انقلابات
روسیه با ایران پناه آورده و بتابعیت ایران درآمده بود) تهییه
واحراء شد. بعداً دو آپارتمان در حد انتهای شمالی نگارستان

برای سکونت معلمان فرانسوی و در شمال مدرسهٔ صنایع مستظر فد عمارتی سه طبقه برای تأسیس شبانه روزی شاگردان آغاز شد ولی نیمه تمام ماند.

وقتی دارالملعمنین عالی بنگارستان انتقال یافت مد نی وقت صرف بیرون بردن خاک و سنگ و نخاله بنائی و هموار کردن اراضی شد سپس عمارت سه گانه بدین شرح تقسیم شد: دو آپارتمان شمالی که دارای شش اطاق بود بدقتر ریاست و مدیر داخلی و دبیرخانه و شورای دارالملعمنین عالی اختصاص یافت. عمارت مرکزی که شامل پانزده کلاس و دو تالار بزرگ بود بد محل تدریس و کتابخانه و اجتماعات شاگردان تخصیص داده شد. عمارت جنوبی ساخته اش تکمیل و مخصوص آزمایشگاهها گردید. اراضی واقع بین قسمتهای اداری و مرکزی و جنوبی برای درختکاری و گلکاری و تنفس و گردش دانشجویان آماده گشت. زمین بین عمارت جنوبی و مدرسهٔ صنایع مستظر فد که تقریباً پنج هزار متر مربع مساحت داشت برای انواع بازیها چون فوتبال و والیبال و باسکتبال معین گردید.

نقشه خیابان‌بنی و چمن‌کاری و درختکاری را سید علی‌اکبر با غیان تهیه کرد و گودبرداری و کوکریزی را آغاز نمود. چون سالها آب در فصل تابستان بنگارستان نیاورده بودند اقدامات بی‌گیر شهرداری تهران را مکلف برساندن آب کرد و مقدمات آباد کردن ۲۵ هزار متر مربع که بدارالملعمنین عالی تفویض شده بود فراهم آمد.



ساختمان مرکزی دانشسرای عالی در اسفند ۱۳۱۱

برای تبدیل زیرزمین و طبقه اول عمارت جنوبی با آزمایشگاه چون نخستین بار بود که طبق اصول جدید در ایران لابراتوار ساخته می شد و بنایها و معماران ما از لوله کشی آب و گاز و سیمانکاری بی اطلاع بودند از چند تن کارگر ایتالیائی و روسی که در تهران بودند استفاده شد. تبدیل قسمتی از دیوار هر کلاس را به نوشتگاه (بجای تخته سیاه) چند نفر از اهالی رومانی مقیم تهران انجام دادند و ماده ای که بکار بردهند عبارت بود از صفحات فرسوده گرامافون. ذکر این جزئیات برای آنست که خواننده این سطور از اوضاع و مشکلات آن زمان آگاه شود و تصور نکند که در آن تاریخ

جزئی از تسهیلات و وسائل کنونی در ایران موجود بود . در موقع تکمیل عمارت جنوبی و تعمیر ساختمانها از اشعار و اندرزهای استاد بزرگ کشور استفاده کرد و در پیشانی و مدخل هر بنائی بتناسب کاری که در آن می شد با کمک بدیع الزمان فروزانفر ایاتی برگزیدم و بخط نستعلیق بسیار خوش بر کاشی نویسانده نصب کردم تا همواره در مدنظر دانشجویان باشد و در اخلاق و رفتار آنها مؤثر شود . مثلاً در بالای تالار بزرگ غربی عمارت مرکزی که بکتابخانه تخصیص یافت این بیت از سعدی در کتیبه نوشته شد :

خنک نیک بختی که در گوشهای

بلست آرد از معرفت توشهای

و در بالای عمارت جنوبی مخصوص آزمایشگاهها این
مصرع از جلال الدین محمد مولوی :

عاقبت جوینده یابنده بود

در پیشانی تالار بزرگ شرقی عمارت مرکزی که برای سخنرانی و مناظره و امور اجتماعی بود این بیت از نظمی گنجوی :

کوش تاخلق را بکار آئی تا بخدمت جهان بیارائی
وبرسر در اصلی و مدخل عمارت مرکزی از سمت
جنوب این بیت از فردوسی :

بنام خداوند جان و خرد کزین بر تراندیشه برنگذرد
و در طرف شمال همان سر در این بیت از خواجه
شمس الدین حافظ :

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروّت با دشمنان مدارا
مایه بسیار مسرت و امتنان است که این اقدام مورد
تأیید واقتباس قرار گرفت و در عماراتی که بعداً برای مدرسه
ساخته شد نظیر ایات مذکور را بر دیوارها و در کتبیه‌ها
نوشتند و از این راه کمکی به پرورش اخلاقی محصلین و توجه
همگان بادیيات بی نظیر زبان فارسی نمودند.

از تابستان ۱۳۱۱ من تمام اوقات خودرا از بامدادان
تا پاسی از شب گذشته با نهایت علاوه و عشق صرف تبدیل
دار المعلمین عالی ییک مؤسسه نوین تحصیلات عالی و هسته
مرکزی دانشگاه نمودم. برای نیل باین هدف علاوه بر تغییراتی
که بشرح فوق در این بیانیه و اراضی نگارستان داده شد اقدامات
ذیل را آغاز کردم و هر سال بتکمیل آن پرداختم.

۱ - نخستین گام توأم کردن عمل با علم و اجرایی
کردن تجربه با مواد نظری بود. برای این منظور بیدرنگ
شروع بتأسیس چند آزمایشگاه کردم.

برای ایجاد آزمایشگاه شیمی و زمین‌شناسی و گیاه‌شناسی
و حیوان‌شناسی و روان‌شناسی فوراً آلات و اسباب و ادوات
ومعّرفهای شیمیائی بار و پا سفارش داده شد. برای آزمایشگاه
فیزیک که قبلاً دستور خرید به پیشنهاد دکتر محمود حسابی
داده شده بود آنچه نقص داشت صورت دادند و دستور تهییه
وارسال صادر گردید.

در آن تاریخ قسمت اعظم واردات از اروپا از راه



فرهختگان رشته ریاضی و استادان در خرداد ۱۳۱۲

از راست بچپ بر صندلی: فرزان (مدیر داخلی) - بارییر - مؤلف - پروفسور لنگ -
گرمان (مدیر دفتر)
ردیف اول ایستاده: جعفری (ستانور) - اخوت - دانایی - رستار - مهابادی - اکبرنیا -
عباس رکنی - والا - دهقان (استاندار سابق آذربایجان) - انجمن
ردیف دوم ایستاده: بهروز - زمانی (معاون وزارت فرهنگ) - دیانی - تعلیمی -
مقبلی - هندی - اعتضادزاده - مساوات - باخدا

بندر پهلوی و بادکوبه و جماهیر شوروی با ایران میرسید
و مقدار کمی از طریق بوشهر حمل می‌شد زیرا هنوز راه آهن
بته ران نرسیده بود و فقط در ۱۳۱۷ آرزوی ملت برآورده
شد و خط راه آهن سراسری کشور دائمی گردید. بدلیل مذکور

لوازم آزمایشگاهها شش ماه بعد از سفارش بتهران رسید و بدون فوت وقت مورد استفاده قرار گرفت زیرا ساختمان و تأسیسات لابراتوارها در تابستان آماده شده بود. از دی ماه ۱۳۱۱ که آزمایشگاهها بکار افتاد دانشجویان نخستین بار به تجربه و تحقیق پرداختند و قوانین علمی را بوسیله عمل بدست آورده و صحت آنها را ثبت رساندند و بدین ترتیب به نیروی فکری انسان ایمان پیدا کردند.

برای آزمایشگاهها چه از لحاظ روشنائی در آغاز شب و چه از لحاظ تجربیات علمی، دارالمعلمین عالی احتیاج به مولد نیروی برق داشت زیرا در آن تاریخ تهران دارای کارخانه برق نبود. در خیابان فعلی امیر کبیر که قبلًا خیابان چراغ برق خوانده میشد یک کارخانه کوچک هفتاد کیلوواتی توسط حاج امین الضرب مهدوی تأسیس شده بود که میتوانست فقط خیابانهای اطراف میدان سپه را کمی روشن کند و قادر نبود بجای دیگر برق بدهد. بدین جهت یک دستگاه موتور مولد برق خریداری و بستور استاد فیزیک توسط دانشجویان رشته فیزیک نصب گردید و تمام کلاسهای آزمایشگاهها و قسمت اداری و باغها بدست خود دانشجویان سیم کشی و روشن شد و این نخستین بار بود که دانشجویان با دست خود کار کردند و از مبادرت بکار بدنی شرمنده نشدند بلکه در اثر تشویق و کامیابی احساس غرور نمودند.

در سالهای بعد بتدریج آزمایشگاهها رو به تکمیل رفت - در ۱۳۱۵ یک عمارت مخصوص برای آزمایشگاهی

علوم طبیعی در مغرب ساختمان مرکزی بوجود آمد – آزمایشگاه زیست‌شناسی و مکانیک و وظایف اعضا و تعلیم و تربیت بر عده آزمایشگاهها افروده شد و در اثر مکمل و مجهز شدن آنها از مهر ۱۳۱۴ کلاس مقدمات طب از دانشکده پزشکی بدانشکده علوم منتقل گردید.

برای مخارج جاری آزمایشگاهها تشریفات و مقررات اداری از استعلام بها و مناقصه و تهیه سند خرج بسیار زیاد و طولانی و عصیان آور بود. مثلًاً برای خرید الكل که مورد احتیاج فوری استاد علوم طبیعی بود می‌باشد بین دارالعلمين عالی و وزارت فرهنگ مکاتبه و رفت و آمد شود تا در صورت موافقت خریداری و تحويل گردد و هنگامی الكل با آزمایشگاه میرسید که ده پاترده روز از موقع تجربه گذشته بود. پس از مذاکره با داور که از شهریور ۱۳۱۲ وزیر دارائی شده بود اعتبار متخر کی در اختیار دارالعلمين قرار گرفت تا بدسخور اساتید مواد لازم تهیه و اسناد خرج آن تحويل حسابداری فرهنگ شود و باین ترتیب وسائل کار آزمایشگاهها تاحدی فراهم آمد.

۲ - دومین اقدام تأمین کردن مطالعه با دروس ادبی و تاریخی و معتقد نمودن دانشجو بیررسی کتاب و تلخیص آن و تحقیق و تبعیب بود. برای نیل باین مقصود بدون فوت وقت بتأسیس کتابخانه پرداختم. از ۱۲۹۷ شمسی که دارالعلمين مرکزی تأسیس شده بود تا ۱۳۰۷ که مبدل بدارالعلمين عالی گردید جمعاً ۲۸۳ جلد کتاب تهیه کرده بودند که در

دفتر مدرسه در یک قفسه نگاهداری می‌شد. از ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ طرف سه سال متدرجاً ۲,۷۷۵ جلد کتاب بزبان فرانسه از پاریس خریداری وارد کرد و بودند لیکن صندوقهای کتاب در انبار بود و از آنها استفاده نمیشد و کتابی در دسترس دانشجو قرار نداشت.

برای تأسیس واداره کتابخانه فوراً از طریق وزارت فرهنگ حسین شمس داوری را از امریکا خواستم. وی از ایرانیان مقیم استانبول بود و از دانشگاه کلمبیا درجه فوق لیسانس در اقتصاد گرفته و در کتابخانه دانشگاه مدتها کار کرده و بروش اعشاری دیوئی^۱ در طبقه‌بندی کتاب و فهرست-نویسی آشنا بود و در موقع اقامت من در نیویورک تمایل خود را براجعت و خدمت در مدارس ایران ابراز داشته بود.

پس از ورود شمس داوری تالار بزرگ غربی عمارت مرکزی را که ۲۵۰ متر مربع وسعت دارد برای کتابخانه در اختیار او گذاشت و تقریباً هزار جلد کتاب معتبر فارسی و عربی و فرانسوی و انگلیسی و آلمانی از کتابفروشی‌های ایران و بیروت و لیدن و نقاط دیگر خریداری و از عده‌ای از مجلات علمی و ادبی و تربیتی از فرانسه و انگلستان و امریکا تقاضای اشتراک شد. همین که میز مطالعه و صندلی و قفسه و سایر لوازم مهیا و کتابها طبقه‌بندی و فهرست شد در ۱۵ مهر ۱۳۱۱ کتابخانه با چهار هزار جلد کتاب افتتاح گردید. کتابخانه دارالمعلمین عالی بحدی مورد استقبال

استادان و دانشجویان قرار گرفت که مزیدی بر آن متصور نیست . شبهای زمستان که کتابخانه تا ساعت ۲۲ دائز بود و من برای سرکشی بدارالمعلمین عالی میرفتم و از پشت شیشه‌ها میدیدم که تمام صندلیها اشغال شده و سکوت مطلق حکمفرماست و دانشجویان غرق در مطالعه هستند حقیقته لذت میردم و همین لذت بزرگترین پاداش زحمات من بود.

راجع بشویق محصلین بمطالعه و برانگیختن حس کنجکاوی آنان و شریک ساختن آنها در دروس من با هر یک از استادید جداگانه مذاکره کردم سپس موضوع را در جلسه‌ای از شورای معلمین مطرح ساختم و پس از بحث قرار شد که در هر یک از دروس موضوعاتی که مکمل درس است از طرف استاد برای هر یک از دانشجویان باذکر منابع و مأخذ تحقیق معین شود و هر دانشجو راجع بموضوعی که تعیین شده خطابه‌ای تهیه و در کلاس ایراد کند یا مقاله‌ای بنویسد و بنظر بر ساند. محصلین سال سوم شعبادبی موظف شدند که رساله‌ای با نظر یکی از استادید تهیه کنند که حاکی از تحقیق دریکی از مواد شعبه آنها باشد و اعطای درجه لیسانس موکول به تنظیم و تسلیم رساله قابل قبول شد.

رساله‌هائی که بترتیب مذکور تألیف شد بسیار در تربیت دانشجویان مؤثر افتاد. عنوانین آنها در رسالنامه‌های دانش‌سرای عالی بطبع رسید و بطور کلی عبارت بود از شرح حال بزرگان علم و ادب ایران - تلخیص کتابهای معین - تهیه فهرست از کتب قرن معین در موضوع معین - توصیف بعضی از



فرهختگان رشته تاریخ و چهارمیا و چند استاد در خرداد ۱۳۴۳

از راست پچ بر صندلی استادان دانشسرای عالی :

بیژن - مسعود کیهان - مؤلف - وحید الملک - عباس اقبال - فرزان

ایستاده ردیف اول : کنی - تقی علی آبادی - علی مقدم - امیر هوشمند - خواجه نوری - رهنمای - احمد علی آبادی

ردیف دوم : گوئیلی - پازوکی - جلالی - گنجی (معاون وزارت راه) - حقیقی - هنجنی

مؤسسات اجتماعی یا فرقه‌های دینی و فلسفی - تشریح بعضی از رسالات حکماء ایران و یونان - تحقیق دربار اوضاع جغرافیای تاریخی و اقتصادی و انسانی شهر معینی از کشور و نظیر این موضوعات .

کتابخانه روزی چهارده ساعت دائز بود و کتب درسی که نسخ متعدد از آنها تهیه شده بود شبها بدانشجویان امانت داده میشد و اساتید میتوانستند هر کتاب را پانزده روز باmant بگیرند.

در نتیجه از دیاد کتاب و روآوردن دانشجویان بکتابخانه تالار غربی عمارت مرکزی جواب احتیاجات را نداد لذا از اول فروردین ۱۳۱۴ ساختمان عمارت مخصوص درسه طبقه در گوشه شمال شرقی نگارستان آغاز شد و همین که با تمام رسید در ۲۸ خرداد ۱۳۱۵ توسط محمدعلی فروغی با حضور هیئت دولت و محمد جم نخست وزیر گشایش یافت. در مهرماه ۱۳۱۹ که شغل من تغییر کرد عده کتابهای با ارزش داشسرای عالی دوازده هزار جلد بود. آن کتابخانه اکنون در دانشکده ادبیات است و متجاوز از نود هزار جلد کتاب دارد.

۳- اعزام دانشجویان به گردشهای علمی سومین اقدام بود. منظور از این اقدام باز کردن چشم و گوش محصلین و معتقد کردن آنها بمشاهده و تدقیق و آشنا ساختن آنان با طبیعت و دیدن کارخانه‌ها و ابنيه تاریخی و آثار ملی بود. هر دسته از دانشجویان بهمراهی یکی از استادان خود برای مدت معین و طبق نقشه مصوب بمحلى که مقرر شده بود سفر میکردند و این سفر طبعاً بین آنها انس و الفت ایجاد میکرد. از این گردشها دانشجویان هم استقبال فوق العاده واستفاده بسیار کردند و مجموعه‌های ارزنده نیز از گیاه

و سنگ و نمونه طبقات زمین و فسیل و پروانه و حشره برای آزمایشگاههای دانشسرای عالی فراهم نمودند و بستور قبلی استادان مقالات سودمند در شرح اینیه تاریخی نوشتهند و سخنرانیهای جالب راجع به مشهودات خود ایراد کردند و همه اینها نشان داد که افق معلومات آنها وسعت یافته و راههای جدید برای مشاهده و کشف و تحقیق بدست آورده‌اند.

گردشگاری علمی مربوط بنقطات واقع در تهران یا حومه مانند کوه بی‌شهر با نو و دماوند و شمشک و رود هن و بی‌سیم پهلوی و ضرابخانه و کارخانه سیمان ری و قندکرج و برق امین‌الضرب و موزه‌های تهران و زندان قصر و پرورشگاه ایتام دریک روز انجام می‌گرفت. گردشگاری علمی که برای مشاهده اینیه و آثار تاریخی و مؤسسات صنایع نفت در شهرهای چون مشهد و اصفهان و شیراز و آبادان انجام می‌شد یکی دوهفته طول می‌کشید و معمولاً در اوایل یا اواخر سال تحصیلی صورت می‌گرفت.

۴ - چهارمین اقدام تأسیس شعبه مخصوص برای تدریس علوم تربیتی بود که مقدمات آن را در تابستان ۱۳۱۱ فراهم کرد. بمحض اساسنامه‌ای که بتصویب وزارت فرهنگ رسید از اول مهر ۱۳۱۱ شش ماده ذیل هریک دو ساعت در هفته تدریس شد: روان‌شناسی از لحاظ تربیت - جامعه‌شناسی از لحاظ تربیت - فلسفه تربیت - مبانی تعلیمات متوسطه - اصول تعلیم و تربیت - تاریخ تربیت. چهار ماده اول را بعده اسدالله بیژن و اگذار کرد و دو ماده دیگر را خود

بر عهده گرفتم .

اسدالله بیشتر تحصیلات خود را در رشته تعلیم و تربیت نتا درجه فوق لیسانس در دانشسرای عالی دانشگاه کلمبیا انجام داده بود و در مدت اقامت من در امریکا وظایف کنسول ایران را در واشنگتن بر عهده داشت . در تعقیب مذاکره‌ای که با او کرده بودم وزارت فرهنگ به پیشنهاد من اورا بتهران احضار و بتدریس علوم تربیتی منصوب کرد .

علت برگزیدن اصول تعلیم و تربیت برای تدریس این بود که از بدرو ورود بتهران در ۱۲۹۷ شمسی احساس کرده بودم که ضروری قرین احتیاج معلمین ما آگاهی از طرق جدید تعلیم و تربیت است . بهمین جهت وقتی در فروردین ۱۲۹۸ بدعوت وزارت فرهنگ بنا شد برای معلمین تهران سخنرانی کنم در باب اصول عملی تعلیم و تربیت صحبت کردم و بعداً نیز در رشت نظری آن سخنرانیها را تکرار کردم و در ۱۳۰۶ هم کتابی تحت عنوان « اصول عملی علم تربیت » تألیف نمودم که انجمن معارف طبع و منتشر کرد . بنابراین مقدمات برای تدریس ماده مذکور تاحدی فراهم بود .

علل انتخاب تاریخ تربیت برای تدریس متعدد بود . نخست اینکه قسمت مهمی از تاریخ تربیت می‌باشد راجع با ایران باشد و موضوع تاریخ تربیت در ایران کاملاً بکر بود و کسی در آن باب تحقیق نکرده و کتابی نوشته بود بنابراین اقدام نسبت باین موضوع برای من مایه کسب افتخار بود . ثانیاً برای تهیه دروس تاریخ تربیت ایران میدانی

وسيع و فراخ در پيش و مجالی زياد برای پژوهش لازم بود زيرا کتب و اسنادی می بايست مطالعه شود که ظرف بیست و پنج قرن بوجود آمده بود و من ازور و دانشمندان و ميدان و کشف حقایق و تدریس و تدوین آنها بسیار لذت می بردم . بدیهی است در این خصوص من با فحول دانشمندان و استادانی که در تاریخ و ادبیات فارسی مطالعات عمیق داشتند مانند محمد علی فروغی و ملک الشعرا بهار و بدیع الزمان فروزانفر و سید محمد کاظم عصار و تدین مشورت و بحث و مذاکره و کسب فیض می کردم ولی روش من برای تحقیق و تأليف روش مؤلفان اروپائی و امریکائی بود. ثالثاً قسمت دیگر از تاریخ تربیت مربوط باروپا بود و من بهنگام تحصیل در دانشسرای ورسای بحکم ضرورت تاریخ مفصل اروپا را فراگرفته بودم و این مسئله در فهم تاریخ تربیت مغرب زمین و نحوه تعلیم آن بسیار مفید و مؤثر بود . رابعاً مواد دیگر علوم تربیتی مانند روانشناسی و جامعه شناسی و مبانی تعلیمات متوسطه چون جنبه همگانی و جهانی دارد و مختص بملت معینی نیست کتب زیاد در باره آنها بالسن مختلف تأليف شده که ممکن بود از آنها برای تدریس استفاده کرد و در این صورت افتخار زیاد نصیب نویسنده و مترجم نمی شد و همین نکته نیز یکی از دلایل عدم انتخاب مواد مذکور برای تدریس و تأليف بود .

تفویض چهارماده از علوم تربیتی در بادی امر باشد الله بیژن از روی اضطرار بود. از ۱۳۱۲ بی بعد متدرجاً دکتر



استادان دانشگاه تهران پس از سلام نوروز ۱۳۱۵

نخستین بار با لباس استادی در کاخ گلستان

ردیف اول از راست بچپ : ابوالحسن فروغی - دکتر شفق - بدیع‌الزمان -
غلامحسین رهتما - نویسنده این کتاب - وحید‌الملک - تدین - حکمت -
دکتر لقمان‌الدوله - دکتر زنگنه - هی‌تیه Hytier - دواستاد آلمانی

رضازاده شرق و دکتر علی‌اکبر سیاسی و دکتر محمد باقر
هوشیار بمعلمان علوم تربیتی پیوستند و هر یک تدریس رشته
تخصصی خود را بر عهده گرفتند.

دانشجویان داوطلب دبیری مجبور بودند که شش ماده
مذکور را ظرف سه سال با سایر دروس رشته خود بخوانند
یا یک سال اضافی بین کاربپردازانند. علاوه بر دروس نامبرده
هر دانشجو موظف بود جمیعاً پنجاه ساعت تمرین معلمی کند
و در مدارس متوسطه تحت نظر دبیران کارآزموده عملاً از

رموز تدریس و تعلیم آگاه شود و برای فراغ از تحصیل در حضور استادان بشاگردان یکی از کلاس‌های متوسطه درس بدهد و از عهده برآید.

۵ - اقدام پنجم من راجع با متحانات بود . امتحانات دارالملimin عالی تا مهرماه ۱۳۱۱ سالیانه بود و دانشجویان عموماً در اوایل سال تحصیلی درس را بحافظه می‌سپردند و در خردادماه امتحان میدادند و بهم و درک مطلب کمتر توجه داشتند. برای معتقد کردن آنان بفرآگرفتن درس در هر روز و جذب آن ، طبق اصول نوین تربیت آئین نامه‌ای تهییه کردم و پس از طرح درشورای معلمان بتصویب وزیر فرهنگ رساندم و از آغاز سال تحصیلی ۱۳۱۱ بموقع اجراء گذاشتم . سال تحصیلی بدو قسمت مساوی تقسیم گردید. در پایان قسمت اول (مقارن آخرین هفته دیماه) از دروسی که تا آن تاریخ آموخته شده بود کتاب امتحان می‌شد و در خردادماه از دروسی که در قسمت دوم سال تدریس شده بود کتاب و شفاهاً امتحان بعمل می‌آمد.

تا مهر ۱۳۱۱ هر کس معدل نمراتش به ده (ازیست) میرسید قبول محسوب می‌شد و الا می‌بایست تمام مواد را از نو امتحان بدهد. بموجب آئین نامه جدید دانشجویی بایست در هر ماده لااقل ده بگیرد تا پذیرفته شود. اگر در قسمت اول سال تحصیلی در ماده‌ای تجدید می‌شد فقط همان ماده را می‌بایست در خرداد مجدد امتحان دهد و در صورتی که در امتحانات خردادماه در ماده‌ای تجدیدی می‌شد می‌بایست

تنها آن ماده را در شهریورماه از نو امتحان دهد.
امتحان بوسیله آزمون (تست^۱) تا آن تاریخ معمول
نبود. نگارنده در امتحانات اصول و تاریخ تعلیم و تربیت
سبک جدید را بکار برد و با استادان ارائه داد و بعداً در کتاب
«روش نوین در تعلیم و تربیت» اصول تهییه و انواع و فواید
آزمون را تشریح نمود و در عین حال از منحصر کردن امتحان
سبک مذکور معلمان را بر حذر ساخت.

۶ - ششمین اقدام من توجه خاص به تندرستی
دانشجویان بود. بموجب مقرراتی که وضع شد داوطلبان
ورود بدارالمعلمین عالی می‌باشد از پزشگانی که وزارت
فرهنگ معین کرد تصدیق صحت مزاج ارائه دهند و سالی
دوبار نیز در دارالمعلمین عالی از تمام دانشجویان معاينه
کامل شود و کسانی که به بیماریهای واگیر مبتلا باشند قبل
از بهبود و اخذ اجازه از طبیب رسمی از آمدن بمدرسه
خودداری کنند.

برای هر دانشجو پرونده صحی محترمانه ترتیب داده
شد که در آن نتیجه معاینات و اندازه قد و وزن و ظرفیت
شش‌ها و وضع دندان و چشم و دستورهایی که داده شده بود
ثبت و در قفسه مغلق تحت نظر پزشگ رسمی نگاهداری می‌شد.
هر گاه دانشجوئی بیمار می‌شد به پزشگان رسمی مراجعه
می‌کرد و برای گان معالجه و مداوا می‌گردید.

اطباء ای که برای این کار از طرف وزارت فرهنگ

Test (۱)

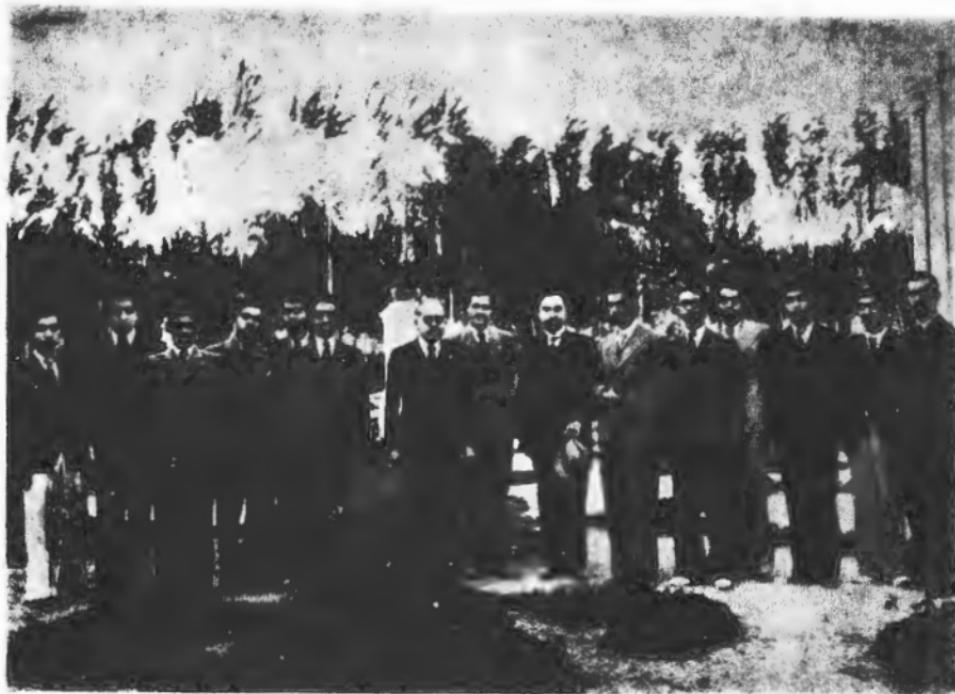
معرفی شدند از پزشگان نامی تهران بودند مانند دکتر احمد سید امامی - دکتر نصرت‌الله باستان - دکتر غلامرضا شیخ - بانو آفونینا - دکتر بهرامی - دکتر ابوالقاسم بدر . اطباء مذکور از روی پرونده‌هایی که ترتیب دادند علل بسیاری از ناکامیها و عقب‌ماندگی‌ها را کشف و معالجه کردند و دانشجویان معدودی که از لحاظ طبی برای معلمی شایستگی نداشتند بطور محرمانه از سلک داوطلبان معلمی خارج گردیدند .

۷ - یکی از اصول مهمی که در تمام مدت تصدی بکار بستم این بود که مستعدترین داوطلبان در دانشسرای عالی پذیرفته شوند و حدا علاجی کوشش نسبت به تشویق و کمک آنها بشود زیرا در دانشگاه پاریس و کیمپریچ و کلمبیا متوجه این حقیقت شده بودم که تنها افراد مستعد باعث افتخار و نیک نامی کشور می‌شوند و فقط آنان موجب اعتلاء بشریت و اکتشاف و اختراع و آفرینش آثار و شاهکارهای جاوید می‌گردند . بهمین سبب بهنگام پذیرفتن دانشجو شخصاً نهایت دقیق را می‌کردم که بپرونده تحصیلات متوسطه هر داوطلب کاملاً رسیدگی شود و در امتحانات ورودی نسبت بقوه ابداع و ابتکار واستدلال و قضاوت آنها توجه شود و در مصاحبه به شخصیت و طرز بخورد و سخنگوئی و انتظام فکری آنان دقیق زیاد معطوف گردد .

وقتی باستعداد و اخلاق دانشجوئی اطمینان حاصل می‌کردم هر کمکی که مقدور بود در باره او می‌کردم ولواینکه

در پاره‌ای اوقات مقررات خشگ اجازه ندهد. مثلاً یکی از دانشجویان با استعداد که از خانواده‌های نجیب و متمکن شیراز بود در وسط سال تحصیلی بمن مراجعه کرد و گفت که قسمتی از وقت من تلف و صرف تهیه وسیله زندگی و گفتگو و مشاجره با مستخدم می‌شود و تقاضا دارم دستور دهید مرا در قسمت شباه روزی بپذیرند تا تمام وقت خود را صرف تحصیل کنم . من پس از مراجعته بپرونده و نمرات امتحانات دیماه درخواست آن محصل را بمسئولیت خود اجابت کردم در صورتیکه طبق آئین نامه می‌بایست در آغاز سال تحصیلی در مسابقه و رویدی شرکت کرده و قبول شده باشد . دانشجوی مذکور در تمام مدت تحصیل در مشکلترین رشته همواره رتبه اول را حائز بود و بعداً در اروپا و امریکا بدرجه دکتری رسید و اکنون از استادان نامی کشور است .

دانشجوی دیگری از مردم کرمان که می‌خواست در شعبه زبان خارجه تحصیل کند درخواست کمک خرج نمود ولی برای شعبه مذکور در بودجه چیزی منظور نکرده بودند. وقتی بمن مراجعه کرد نامه‌ای که همان روز از پروفسور جکسن (استاد نامی دانشگاه کلمبیا و مؤلف آثار متعدد راجع با ایران) بمن رسیده بود باو دادم که بصدای بلند بخواند. با اینکه خط استاد مذکور ریز و قرائتش دشوار بود بیدرنگ و با اطمینان خواند و مرا سخت متعجب ساخت تا آنجا که برای او پیشنهاد اصلاح بودجه دادم و کمک خرج اورا تأمین کردم . محصل مذکور در تحصیل و اخلاق همواره رتبه اول



فرهختگان رشته ریاضی با چند تن از استادان در خرداد ۱۳۱۵

از راست بچپ : وکیلزاده - جم تزاد - صفاری - قربانی - علمی - ابوترابیان
دکتر کگ بتلیاتر - دکتر شیبانی - مؤلف - فاطمی - شاهمیر - ریاضی -
عقدانی - لالهزاری - کرباسی

را حائز شد و اخیراً از دبیران جدی و صمیمی دانشسرای
عالی بود .

دو سه روز پس از ختم امتحانات و روایی مهر ماه
دانشجوئی با پیرمردی با کلیج و گیوه بدفتر من آمد و گفت
از آذربایجان شرقی پیاده بتهران آمده و در اثر خستگی
و فرسودگی نتوانسته است زودتر خودرا بمقصد بر ساند

و وسیله ادامه تحصیل هم ندارد . پس از بررسی کارنامه دبیرستان و پی بردن به نیروی او در قرائت و درک متنی از فارسی و فرانسه بسیار متاثر شدم که جوانی با چنان استعداد بحدی تهی دست باشد که ناگریر ۶۰۰ کیلومتر راه را پیاده طی کند . با اینکه موقع پذیرفتن محصل منقضی شده بود دانشجوی آذربایجانی را پذیرفتم و کمک خرجی تعیین کردم و در اثر حسن اخلاق و نمرات عالی در دروس از سال دوم در بخش شبانه روزی جای دادم . وی از دبیران بارز ولایق و وظیفه‌شناس و از مؤلفان پر کار وزبردست مملکت شد .

در این خصوص مثالهای بسیار میتوان ذکر کرد تا روشن شود که در تعلیم و تربیت نباید همیشه تمام دانشجویان را بیک نظر نگریست و پیوسته همگی را مشمول مقررات واحد کرد بلکه باید هر یک را جدا گانه با رعایت شخصیت و استعداد مورد توجه قرارداد .

۸ - اقدام دیگری که بعمل آوردم و تازگی داشت توجه به پرورش اخلاقی دانشجویان و ایجاد ملکات فاضله و اخلاق حمیده بود مانند اعتماد بنفس و استقلال فکر و قوه ابتکار و حس همکاری و مسئولیت اجتماعی و مقدم شمردن منافع عمومی بر منافع خصوصی و امثال آن .

برای رسیدن باین مقصد باید اصولاً "موجبات و محیطی" بوجود آورد که اوصاف مذکور در دانشجو تجلی کند و همین که جلوه گر شد اورا تشویق نمود تا خصلت‌ها در نهاد وی ممکن گردد . چنین محیطی از گردد آمدن عده‌ای برای تعقیب

منظور معینی فراهم میشود.

بارعاایت اصل مذکور در آغاز هرسال تحصیلی تمام دانشجویان را بتالار بزرگ دانشسرای عالی فراغوانده اعلام میکرد که چندان جمناز دانشجویان برای انجام کارهای خاصی تشکیل خواهد شد و هر دانشجو طبق ذوق و میل واستعداد خود باید یکی را برگزیند و وظایف محوله را انجام دهد. در مهر ۱۳۱۱ که آغاز چنین اقدامی بود اکتفا نمودم بتأسیس انجمن سالنامه - کتابخانه - سخنرانی - ورزش - وضع اصطلاحات علمی و درسالهای بعد انجمن نمایش و موسیقی - فرهنگ فرانسه - فرهنگ انگلیس برآنها افزوده شد.

دانشجویان هر انجمن بریاست یکی از خود آنان اساسنامه‌ای مشتمل بر منظور انجمن و طرق رسیدن با آن تدوین و تصویب میکردند و تمام وسایل اجرای آنرا خودشان فراهم مینمودند. در هر انجمن یک نفر از استادان بنمایندگی دانشسرای عالی حضور می‌یافتد تا در صورتیکه انجمن لازم بداند با او مشورت کند. تمام انجمنها در یک روز در ساعت معین که کلاسی دائز نبود جلسه داشتند.

علاوه بر تشکیل انجمن‌ها تمام دانشجویان موظف بودند هفت‌هایی دو ساعت در تالار بزرگ دانشسرای عالی که بهمین جهت موسوم به تالار اجتماعات شد حاضر شوند تا همگی یکدیگر را بشناسند و میان آنها الفت و دوستی برقرار شود - اطلاعات و مطالب کلی مربوط بدانشسرای

عالی با آنان اعلام گردد - هر انجمن کارهای مهم و سودمندی که انجام داده و جنبه عمومی دارد باطلاع کلیه دانشجویان برساند - یکی از رجال علم و ادب مملکت یا یکی از دانشجویان در موضوع معینی سخنرانی کند تا همگی با آداب و رموز سخنرانی آشنا شوند.

در جلساتی که یکی از دانشجویان خطابهای ایراد میکرد اجازه داده شده بود که نقصانات کار را در دانشسرای عالی تذکر دهنند تا در حدود امکان برفع آنها اقدام شود. من شخصاً در تمام جلسات تالار اجتماعات حاضر میشدم و آنها را اداره میکردم و بسؤالاتی که راجع بدانشسرای شد جواب میدادم و با تقدیمات با کمال دقیقت توجه مینمودم. تشکیل انجمن‌ها و تالار اجتماعات روح تازه‌ای در کالبد دانشسرای دمید. دانشجویان با شورزیاد و علاقه مفرط از آنها استقبال کردند و آثار حیات و جنب و جوش و ابراز شخصیت همه‌جا ظاهر و ساطع شد و در اخلاق و رفتار محصلین تأثیر عمیق نمود.

دانشجویانی که در انجمن‌ها بریاست برگزیده شدند وقتی از تحصیل فارغ و وارد جامعه گردیدند آزمودگی و مهارت خود را نشان دادند و در اداره کردن اجتماعات موفق گشتند.

کارهائی که در انجمن‌ها صورت پذیرفت علاوه بر تأثیر عظیمی که در روحیه و اخلاق دانشجویان کرد از هر حیث قابل تقدیر و توجه بود.



فرهختگان رشته فیزیک و شیمی با چند تن از استادان در خرداد ۱۳۱۶

از راست به چپ :

برصنلی : محمودیان - دکتر حسابی - مؤلف - آزمای - تقی فاطمی
 ایستاده : هروی - حاج سید جوادی - رجالی - سدهی - رهبر - کریم فاطمی -
 فاضلی - محسنی - جناب - شفیعی - بخرد - بهاء صدری

انجمن سالنامه از ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۹ هفت جلد سالنامه
 بقطع وزیری در ۱,۱۳۰ صفحه با کاغذ اعلی و تصاویر
 گوناگون بدون دیناری کمک مالی تهیه و طبع و منتشر نمود
 و در آخر مجلد هرسال ملخص مطالب را ب زبان فرانسه یا
 انگلیسی یا آلمانی بچاپ رسانید و برای دانشگاههای مهم

جهان فرستاد. درحقیقت سالنامه‌های مذکور تاریخ نه ساله دانشسرای عالی است و فصل حاضر ملخصی از آن هفت جلد است.

درمهرماه ۱۳۱۳ که تأسیس انجمن نمایش و موسیقی اعلام شد چند تن از روحانیان و متنفذین بمن تذکر دادند که وارد کردن موسیقی و نمایش در مدرسه واکنش نامساعد و مخاطره در برخواهد داشت و ممکن است آشوبی برپا شود. چون بفوايد و محاسن اين کار ايمان داشتم بتذکرات ترتيب اثر ندادم و نيت خودرا تعقيب كردم. ايمان من بتاثير روحی و اخلاقی نمایش از اينجا حاصل شده بود که بهنگام تحصيل در پاريس پس از تماشاي هريک از نمایشنامه‌های معروف کرنی^۱ و راسین^۲ و مولير^۳ در تئاتر قدیمی و نامی کمدي فرانسه^۴ عواطف من بسيار برانگيخته می‌شد و احساسات وصفناپذير در من پديد ميآمد و مثل اين بود که در آب زلال فرورفته بدن خودرا پاك و مطهر ساخته با روح مصفاوي پر شور آماده خدمت شده‌ام.

بموسيقى نيز علاقه مفرط داشتم. وقتی ده ساله بودم و در مجلس مهمانی باشکوه صنيع حضرت رئيس قورخانه مظفرالدين شاه با پدرم نخستين بار ساز و آواز روح پرور

Corneille	(۱)
Racine	(۲)
Molière	(۳)
Comédie Française	(۴)

آن عهد را شنیدم چنان درمن تأثیر کرد که اکنون پس از
شصت سال با درک لذت از آن یاد می‌کنم . در انقلابات مشروطه
و هجوم سپاهیان روس تزاری بایران ترانه‌های که می‌شنیدم
احساساتم سخت برانگیخته می‌شد و مرا برای فداکاری آماده
می‌ساخت . وقتی باروپا رفتم معلوم شد موسیقی یکی از مواد
مهم برنامه مدارس است زیرا باعث نشاط و شادی و ترغیب
شاگرد تحصیل و دوست داشتن مدرسه می‌شود و محصل را
 بشادزیستن و خوش‌بینی بزنده‌گی و دنیا معتاد می‌کند.

مهمنترین نقش موسیقی در تأثیری است که در تهدیب
نفس و پرورش اخلاقی دارد . اشعار شیوا و شورانگیز همین
که با اصوات لطیف و جان‌بخش توأم شد در دل انسان نفوذ
ورسونخ می‌کند و عواطف و احساسات عالی ایجاد می‌کند
و اورا از خود بی‌خود می‌سازد و بسوی زیبائی و نیکی سوق
میدهد . بهمین سبب است که قرنها ایلات و عشایر بهنگام
دفع از آشیانه خویش شاهنامه و وعاظ با الحان سوزناک
اشعار مذهبی در ایام سوگواری می‌خوانند.

انجمن نمایش و موسیقی دانش‌سرای عالی علاوه بر
مزایای سایر انجمن‌ها سه خدمت مهم انجام داد : نخست
اینکه عده‌ای از دانشجویان استعداد و موهبت خاص خود را
ظاهر ساختند و از بین آنان اشخاصی مانند روح الله خالقی -
مهدی فروغ - بر کشلی (اکنون دکتر) - مفتاح توانستند
بعد ها مصدر خدمات مهم بموسیقی و نمایش بشوند . دوم
اینکه دانشجویان آهنگهای بدیع ساختند و باللهام از ادبیات

ایران نمایشنامه‌های عالی تألیف و اجرا کردن مانند رستم و سهراب فردوسی و خسرو و شیرین نظامی و موسی و شبان مولوی . سوم اینکه ارکستری بوجود آمد که لااقل سالی دوبار پس از امتحانات دیماه و خردادماه استادان و دانشجویان واولیای آنها و رجال کشور را محظوظ می‌ساخت . در اینجا باید یادآوری کرد که تا ۱۳۱۹ ما هنوز رادیو نداشتیم و مردم کمتر از شنیدن ساز و آواز ممتع می‌شدند بنابراین ارکستر دانشسرای عالی و کنسرت‌هائی که می‌داد نعمت غیرمتربقب بود .

یکی از نمایشهایی که فوق العاده در حضار تأثیر کرد نمایش موسی و شبان مقتبس از داستان مثنوی مولوی بود که در اسفند ۱۳۱۴ مقارن با روز تولد رضا شاه در تالار فوقانی عمارت جنوبی بروی صحنه آمد و سه شب با حضور هشتصد نفر در هر شب تکرار شد . در شب اول علاوه بر استادان دانشگاه هیئت دولت و رجال کشور و نمایندگان بر جسته مجلس شورای ملی حضور داشتند . انجمن نمایش و موسیقی تمام وسایل کار را از هر حیث فراهم کرده بود مانند ساختن صحنه نمایش و لوازم آن و تهییه لباس بازیگران و تشکیل ارکستر و ساختن آهنگهای مناسب و آرایش تالار . . .

مهدى فروغ (اکنون دکتر فروغ رئیس هنر کده درام) دانشجوی زبان خارجه نقش شبان - مصطفی نجاحی (اکنون دکتر نجاحی استاد دانشکده ادبیات) دانشجوی فلسفه و علوم تربیتی نقش موسی ویکی از دختران دانشجو نقش فرشته

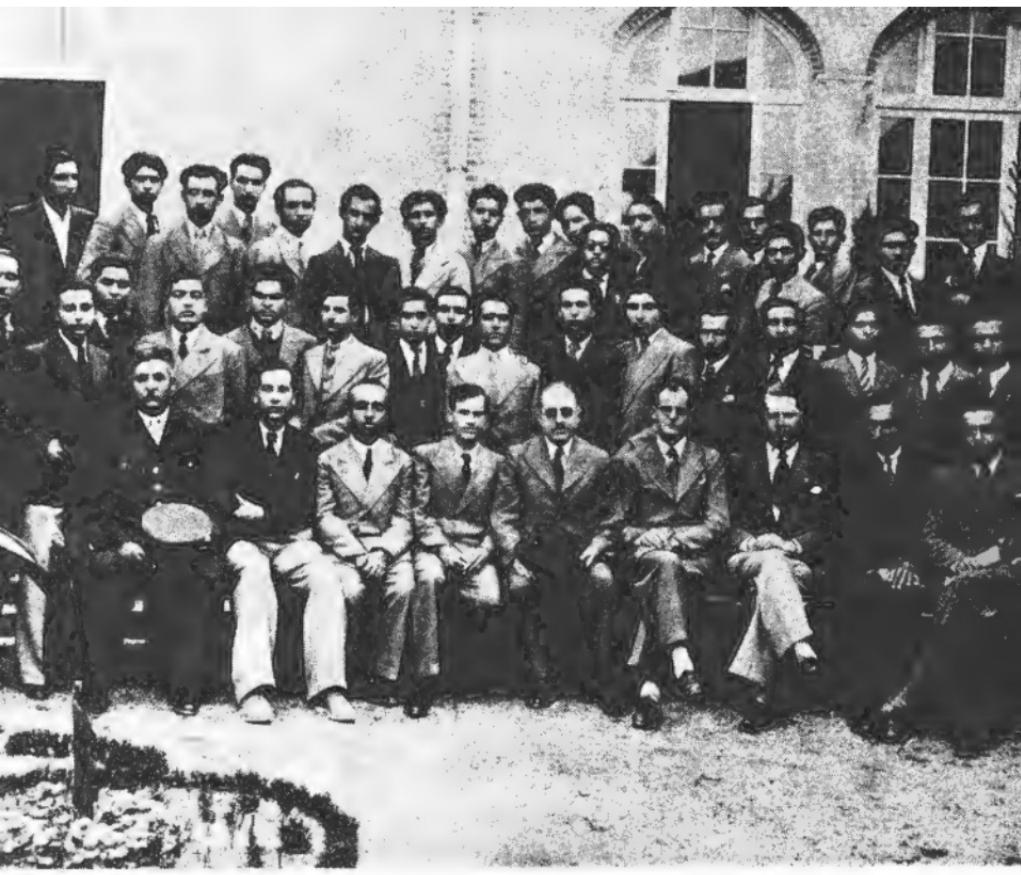
را بعهده داشت .

وقتی مهدی فروغ با کپنک نمدی و چوب دستی در
عقب گله گوسفند سر با آسمان بلند کرد و با آوای دلانگیز
این ایيات را با آهنگ مثنوی خواند :
ای خدای من فدایت جان من

جمله فرزندان و خان و مان من .

تو کجایی تا شوم من چاکرت
چارقت دوزم زنم شانه سرت
دستکت بوسم بمالم پایکت
وقت خواب آید بروبم جایکت
ای فدای تو همه بزهای من
ای بیادت هی هی وهیهای من ...

چنان حضار مسحور واخود بی خود شدند واشگ
اشتیاق از چشمانشان فروریخت که من از وصف آن عاجزم ...
چون همه کس داستان موسی و شبان را میداند از شرح
بقيه نمايش خودداری ميکنم و همین قدر مينويسم که فرداي
آن روز اديب السلطنه سمیعی رئیس کل تشریفات سلطنتی بفرمان
رضاشاه بدانش سرا آمد و گفت امروز صبح گزارش نمايش
موسی و شبان به پیشگاه همایونی معروض افتاد و امر فرمودند
از خدمتی که در تهذیب اخلاق دانشجویان واستفاده از سرمایه
جاودانی ادب و هنر کشور نموده ايد مسرت خاطر مبارک را
ابلاغ کنم . اعليحضرت همایون امر فرمودند اين کار را
دنیال کنید و در صورت لزوم عدهای از دانشجویان مستعد را



دانشجویان مقدمات پزشگی و چند تن از استادان در خرداد ۱۳۱۶

از راست به چپ برصندی: دکتر شیخ - یمین - مالدینه - دکتر سیگلی
Ceriguelli مؤلف - دکتر شیبانی - گل گلاب - امان پور - مرشدزاده

برای صنایع تئاتر و تکمیل هنرنماشیس بخارجه بفرستید.
من پس از عرض سپاسگزاری از عنایات شاهنشاه اطمینان داد
که کارهای فوق برنامه را همچنان ادامه خواهم داد
و راجع باعزم محصل بخارجه برای هنرنماشیس مراتب را که
مربوط بوزارت فرهنگ است بوزیر فرهنگ تذکرمیدهم .
در ۱۳۱۶ که تحصیلات مهندی فروغ در دانشسرای اپایان

یافت با کمک خرج تحصیلی که شورای فرهنگی بریتانیا در اختیار دانشسرای عالی گذاشت بانگلستان اعزام شد و در مدرسهٔ عالی هنر نمایش در لندن بتحصیل پرداخت و اکنون در وزارت فرهنگ و هنر ریاست هنر کده هنرهای دراماتیک را بر عهده دارد.

خدمات انجمن‌های دیگر در سالنامه‌های دانشسرای عالی بتفصیل بیان شده و میتوان با آنها مراجعه کرد. از انجمن وضع اصطلاحات علمی که مقدمه شد بر تأسیس فرهنگستان ایران در ۱۳۱۴، باید این خدمت تذکر داده شود که انجمن مذکور پس از هفته‌ها بحث قواعدی برای ترجمه اصطلاحات علوم طبیعی و ریاضی بزبان فارسی وضع کرد که بموجب آن هرسال چند صد صد لغت برای اصطلاحات مذکور پیشنهاد نمود که نمونه آنها در سالنامه‌ها طبع شده و اغلب آنها مورد قبول مؤلفان و دانشمندان واقع گردیده و در کتب بکار رفته است و امروز آنها در محاوره و تحریر استعمال میکنند. در تالار اجتماعات روزهای دوشنبه از ساعت ۱۶ تا ۱۸ دانشمندان بزرگ ایرانی و خارجی برای دانشجویان سخنرانی کردند که اسمی بعضی از آنان که در دانشگاه تهران اشتغال نداشتند ذکر میشود:

ذکاءالملک محمدعلی فروغی که پس از ریاست مجلس شورای ملی و سالها وزارت، از ۱۳۰۴ بعده چندبار بر ریاست دولت انتخاب شد.

حسین علاء که بارها وزیر مختار و سفیر در ممالک معظم

جهان بود و بعد بوزارت دربار و نخست وزیری منصوب گردید.

شعاعالدوله دیبا وزیر مختار ایران در هلاند - نیای علیا حضرت شهبانو.

مهندس حسین امین رئیس اداره کل صناعت (که در آن زمان عضو هیئت دولت بود و کار وزارت صنایع را انجام میداد).

دکتر مشرف الدوله نفیسی که بعداً بوزارت دارائی برگزیده شد.

مصطفی فاتح معاون شرکت نفت ایران و انگلیس.

محمود فاتح مشاور فلاحتی وزیر دارائی.

پروفسور اون والا خاورشناس زردشتی.

پروفسور مسینا^۱ استاد مؤسسه علمی و اتیکان.

پروفسور پوپ^۲ مؤلف نامی کتاب بررسی هنر ایرانی.

پروفسور المستد^۳ استاد دانشگاه شیکاگو و مؤلف

شهری کتاب «تاریخ شاهنشاهی ایران».

پروفسور کریستن سن^۴ استاد نامور دانشگاه کپنهاگ

و مؤلف کتب متعدد راجع بتاریخ ایران.

پروفسور آرن^۵ عضو موزه آثار ملی سوئد.

Messina	(۱)
Arthur Upham Pope	(۲)
Olmstead	(۳)
Christensen	(۴)
Arne	(۵)

پروفسور سیاستین بک^۱ استاد دانشگاه برلن .
هارولد لمب^۲ امریکائی نویسنده معروف کتب متعدد
درباره اشخاص تاریخی شرق تر دیک چون کورش - عمر خیام -
چنگیز ...

آندره گدار^۳ رئیس باستان‌شناسی ایران و مؤلف چند
کتاب راجع به تمدن و هنر ایران .
دکتر ژنرال کولونیه^۴ فرانسوی رئیس کل بهداری
ایران .

پروفسور اسمیت^۵ استاد دانشگاه کلمبیا و مؤلف کتاب
تاریخ ریاضیات .

دانشمندان مذکور که اکنون اکثر چهره در نقاب خاک
کشیده‌اند با مقام شامخ و نفوذی که داشتند هر یک در رشته
خود یک یا چند خطابه ایراد کردند که بسیار در دانشجویان
مؤثر افتاد و ذهن آنانرا نسبت بتاریخ درخشناد و عظمت
فرهنگ و تمدن ایران روشن ساخت و بسیاری از مسائل
اجتماعی و اقتصادی روز را برای آنان تشریح و تبیین کرد .
۹ - اقدام دیگر در راه پرورش اخلاقی دانشجویان
تأسیس قسمت شبانه روزی بود .

Sebastian Beck	(۱)
Harold Lamb	(۲)
André Godard	(۳)
Dr. General Coulognier	(۴)
David Engene Smith	(۵)



سه تن از فرهنگان رشته ریاضی در خرداد ۱۳۱۸

از چپ بر است برصندی (استادان) : دکتر افضلی پور - بروفسور تقی فاطمی -
مؤلف - دکتر آلبویه - دکتر عباس ریاضی
ایستاده : غلامحسین مصاحب (دبیر) - بتول همایون احشامی

برای جلب دانشجو بدار المعلمین عالی در آذر ۱۳۰۸
قانونی وضع شد که بموجب آن بیانزده نفر محصل بی بضاعت
کمک خرج تحصیل داده میشد. دانشجویان برای ابراز
واثبات بی بضاعتی احساس حقارت میکردند و به حیثیت
آنان لطمه وارد میشد و شخصیت آنان جریحه دار میگردید.
آنان که از ولایات بتهرا آمدند بودند اغلب در نقاط مختلف
شهر اطاقی اجاره و بنوعی وسائل زندگی خویش را فراهم

میکرند لیکن آسایش خیال مداشتند و در منازل پراکنده هم موجبات تربیت موجود نبود.

پس از اینکه دو عمارت جدید ساخته شد یکی برای کتابخانه و تالار اجتماعات و دیگری برای آزمایشگاههای علوم طبیعی طبقه اول و سوم عمارت جنوبی دانشسرای عالی آزاد و در ۱۳۱۵ برای تأسیس قسمت شبانه روزی آماده گردید. بموجب آئین نامه‌ای که تدوین شد تنها دو ضابطه برای انتخاب دانشجو مقرر گشت یکی استعداد دانشجو که بوسیله امتحان مسابقه معین میشد و دیگر احتیاج وزارت فرهنگ بدین رشته‌های دانشسرای . البته پس از ورود دانشجو به شبانه روزی اخلاق او نیز با کمال دقت معلم‌محظوظ بود.

اغلب امور از قبیل نظارت بر اجرای کارهای شبانه روزی طبق جدول ساعات محبوب و همچنین نظارت بر برنامه اغذیه و خرید خواربار و طرز کار آشپز و نظافت ظروف و مطبخ و تالار غذاخوری و اطاق خواب و تعویض ملافه و امثال آن بعهده دانشجویان واگذار شد که بنوبت و با معاونت یکدیگر تحت ریاست عالیه قسمت شبانه روزی انجام دهند و باین ترتیب حس مسئولیت و همکاری و اعتیاد بدنظم در آنها بوجود آید.

۱۰ - علاوه بر امور داخلی بخش شبانه روزی کارهای دیگر نیز بعهده دانشجویان واگذار شد که بمسئولیت خود انجام دهند و باین ترتیب در اداره کردن مدرسه شرکت داشتند باشند اداره کردن موتور برق و آزمایشگاهها

و زمینهای بازی و انجمنها و جلسات مناظره و بعضی از سخنرانی‌ها در تالار اجتماعات.

۱۱ - عامل دیگری که در رفتار و اخلاق دانشجویان مؤثر افتاد مقرر اتی بود که از ۱۳۱۱ برای توجه با اخلاق هر یک از آنها وضع و اجر اگر دید. بموجب مقررات مذکور هر یک از استادان موظف شدند دانشجویان خود را نیکو بشناسند و مراقب حضور و غیاب و ادب و طرز برشور داشتند و در پایان سال برای هر یک از آنان نمره اخلاق بدھند. از نمرات اخلاق که بدین ترتیب برای هر دانشجو از طرف استادان داده می‌شد رئیس دفتر معدل می‌گرفت و با نمره اخلاقی که اداره دانش‌سرا بهمان دانشجو میداد جمع و تقسیم بردو می‌گردید و خارج قسمت نمره اخلاقی آن دانشجو بود. نمره اخلاق دانشجو مانند نمره درس با سایر نمرات دروس جمع و در معدل کل و طبقه‌بندی او مؤثر بود. بعلاوه نمره مذکور بهنگام معرفی دانشجو بوزارت فرهنگ برای ارجاع شغل درستون جداگانه قید می‌شد تا در استخدام او پیوسته مؤثر باشد.

انگیزه من در مهم شمردن اخلاق این بود که بعقیده من برای معلم اخلاق نیکو مهمتر و با ارزش‌تر از انبوه علم و دانش است. اگر داوطلب دیری در دانش‌سرای عالی که، معلم آینده مملکت خواهد شد راستگو و درستکار و وظیفه - شناس و پاکیزه باشد ولی معلومات سرشار نداشته باشد اگر

چیز قابل توجهی بشایگرد نیاموزد لااقل سرمشق زنده و مؤثری برای او خواهد بود و وی را دارای عادات و اخلاقی میکند که باعث رستگاری او خواهد شد در صورتیکه معلم ناتمیز آزمند نادرست بی‌بندوبار وقت ناشناس با رفتار و کردار روزانه خود شایگرد را از راه راست منحرف میسازد و دانشی که بدو می‌آموزد حربه‌ای خواهد بود تا بهترین مقاصد پلید نائل گردد . بفرموده سنائی :

چو علم آموختی از حرص آنگه ترس کاندر شب

چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا
بدلیل فوق چندین دانشجوی هوشمند را که در درس استعداد زیاد داشتند همین که ناپاکی و نادرستی یا بی‌عفتنی آنها ظاهر شد و علاج پذیر بنظر نمی‌آمد بدعوت من از داوطلبی برای دیبری چشم پوشیدند یا رأساً از زمرة داوطلبان دیبری خارج شدند .

۱۲ - یکی دیگر از عوامل مؤثر در روحیه و پیروزش اخلاقی دانشجویان برقراری رابطه محبت و وداد بین آنان و اولیای مدرسه بود . تا آن تاریخ دانشجو مجاز نبود در مقابل رئیس مدرسه بشیند و احتیاجات خود را آزادانه بیان کند و درباره تحصیلات خود مشورت و راهنمائی بخواهد بلکه همیشه از رئیس واستاد چند متر فاصله میگرفت و انتظار نداشت اورا مساوی با خود فرض کنند .

من از روز نخست ورود دانشجو را بدقتر خود آزاد گذاشتم واعلام کردم هر کس میتواند در هر موقع مرا ببیند



فرهنگان خرداد ۱۳۱۸

ومطلب خودرا بگوید. هر دانشجو را نیز منفردآ می‌پذیر فتم تا با کمال آزادی سخن گوید و ب احترام با او گفتگو و رفتار میکردم - اورا در صندلی مقابل میز دعوت میکردم بنشیند و با آنچه میگفت با دقت گوش میدادم و در جواب سوالات او نظریاتم را صریح و بی‌پیرایه ابراز میداشتم و در حدود امکان باو کمک میکردم و هر جا که قانون و آئین‌نامه مانع کمک بود ولی وجدان و اصول اخلاقی مرا ناگزیر بیاری و دستگیری میکرد مانند مواردی که در بند هفتم بطور نمونه ذکر کردم راه حل پیدا میکردم .

برای ایجاد محبت ویگانگی و رعایت شخصیت دانشجو

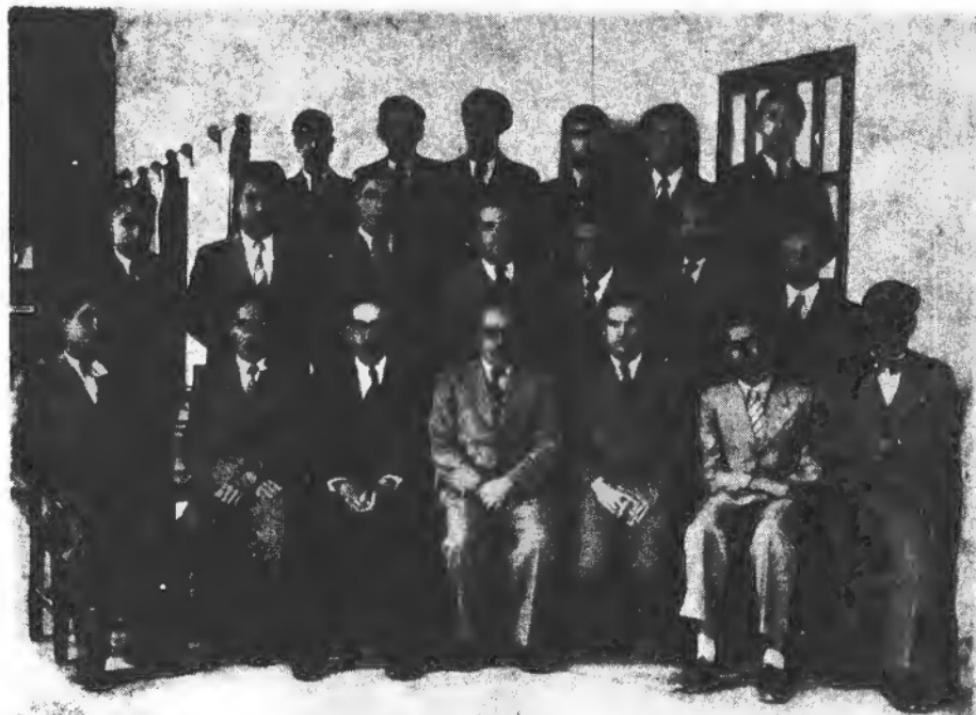
با هریک از استادان بطور خصوصی مذاکره کردم و نکات لازم را در حفظ آبرو و حیثیت محصل گوشزد نمودم . در موقع پذیرائی و شباهای جشن و نمایش و کنسرت و سایل آمیزش دانشجویان واستادان را فراهم میکردم و خدمت باساتید را بعهده محصلین میگذاشتم و از این کار نتایج نیکو بدست آوردم .

۱۳ - چون بزرگترین و مؤثرترین عامل پیشرفت و توسعه دانشسرای عالی استاد میرزا و دانشمند بود از روز شروع بکار تمام نیروی خود را برای دعوت و جلب فضلا و علمای برجسته نمودم و بتناسب توفیقی که در این راه نصیب شد بر مواد درسی و رشته ها افزودم و سازمان دانشسرای گسترش داشتم و کوشیدم تا هر استاد بتدریس ماده معین و مشخص بپردازد و از ارجاع مواد مختلف بیک استاد در حدود امکان احترام کردم . دانشمندانی که از ۱۳۱۱ بعده با موافقت وزیر فرهنگ دعوت کردم و بتدریس اشتغال ورزیدند عبارت بودند از سید محمد تدبین - ملک الشعرا بهار - دکتر علی اکبر سیاسی - غلامحسین رهنما - سعید نقیسی - ابراهیم پورداداود - فاضل تونی - رشید یاسمی - حسین گل گلاب - علی تقی وزیری - نصرالله فلسفی - بانو امینه پاکروان (همسر فتح الله پاکروان والی خراسان و مادر سرلشگر پاکروان وزیر اطلاعات) - جلال همایی . دانشمندان و رجال بزرگی که دعوت کردم ولی هریک بدلایلی توانستند در دانشسرای بتدریس بپردازند عبارت بودند از حسن پیر نیا (مشیرالدوله) -

بهاءالملك قراگزلو - وثوقالدوله - حسين پيرنيا
(مؤتمن‌الملك) - ذکاءالملك فروغی .

چون علوم تربیتی در امریکا بیش از اروپا توسعه یافته بود به پیشنهاد و پاسخ‌گیری من وزارت فرهنگ در ۱۳۱۲ چهار تن از فارغ‌التحصیلان دارالمعلمین عالی را برای فراغ‌رفتن علوم مذکور بدان کشور اعزام داشت و تا آنجا که من آگاهم این نخستین بار در عصر پهلوی بود که دولت به ممالک متعدد امریکا محصل فرستاد. دانشجویان مذکور در مراجع特 بتدریس مشغول شدند و عبارتند از دکتر احمد علی‌آبادی و دکتر مهدی جلالی و دکتر علی‌کنی و دکتر فتح‌الله امیر‌هوشمی .

دانشجویانی که از ۱۳۰۵ بخرج دولت برای رشته‌های معلمی بخارجه اعزام شده بودند بتدریج تحصیلات خود را پیاپیان رسانده بوطن باز گشتند و در دانش‌سرای عالی بتدریس پرداختند مانند پروفسور تقی‌فاطمی - دکتر عبدالله شبیانی - دکتر محسن هشت‌رودی - دکتر فریدون فرشاد - دکتر احمد پارسا - دکتر علی افضلی‌پور - دکترا ابوالحسن شیخ - دکتر ابوالقاسم غفاری - دکتر کمال جناب - دکتر یدالله سحابی - دکتر غلامحسین صدیقی - دکتر عزت‌الله خبیری - دکتر عباس ریاضی - دکترا امانت‌الله روشن - دکتر محسن عزیزی - دکتر محمدعلی مجتبه‌ی - دکترا ضیاء‌الدین اسماعیل‌بیگی - دکترا بیانی - دکترا اسدالله آل‌بویه . مهندس محسن فروغی و دکترا محمد مقدم که بخرج خود در فرانسه و امریکا تحصیل



فرهختگان رشته فیزیک و شیمی و چند تن از استادان و دانشیاران و دبیران در خرداد ۱۳۶۸
از راست به پیوست: دکتر شفق - دکتر روش - دکتر شیبانی (معاون) -
مؤلف - دکتر حسابی - پروفسور تقی فاطمی
ردیف دوم از چپ به پایین: ساعتجی - دکر جناب - دکتر شیروانی

کرده بودند نیز در بازگشت بایران خدمت خودرا در
دانشسرای عالی آغاز کردند.
جوانانی که در آن زمان بدؤاً با عنوان دبیر مشغول
تدریس شدند و بعداً با اخذ درجه دکتری یا سابقه تدریس
به مقام دانشیاری و استادی نائل گردیدند عبارت بودند از دکتر

لطفعلی صورتگر - بانو منیره نفیسی - دکتر علی اصغر آزاد رئیس مرکز اتمی دانشگاه - دکتر کشی افشار - دکتر حسین خطیبی - دکتر مهدی بیانی - محسن مقدم - علاءالدین پازارگادی .

۱۴ - اصلاح دیگری که نمودم رعایت ذوق و شوق دانشجو بود که کمتر در مدارس ایران بدان توجه میشد.

قبل از ۱۳۱۱ کسی که گواهی نامه متوسطه در رشته علمی داشت میتوانست فقط در یکی از شعب علمی دانشسرای عالی وارد شود و دارندگان گواهی نامه متوسطه در رشته ادبی مجاز بودند که در شعب ادبی بتحصیل مشغول شوند. هیچ محصلی حق نداشت از شعبه علمی بادبی یا از ادبی بعلمی رود. پس از بحث و کوشش بسیار وزارت فرهنگ متقادع بر رعایت ذوق و شوق محصل گشت و در دیماه ۱۳۱۱ بمحض حکم وزارتی اجازه داده شد در صورتی که محصلی با داشتن گواهی نامه متوسطه ادبی بخواهد در یکی از شعب علمی دارالمعلمین عالی وارد شود یا با داشتن گواهینامه متوسطه علمی وارد یکی از شعب ادبی گردد باید موادی را که برای ورود به شعبه مطلوب لازم بود در دارالمعلمین امتحان دهد و در صورت توفیق وارد آن شعبه شود .

پس از تصویب شدن قانون تأسیس دانشگاه در خرداد ۱۳۱۳ فرصت دیگری بدست آمد تا ذوق و شوق محصل بیشتر مورد توجه قرار گیرد. بمحض اساسنامه‌ای که برای دانشکده ادبیات و دانشکده علوم و دانشسرای عالی تهییه

کردم و بتصویب شورای عالی فرهنگ در شهریور همان سال رسید حقی که برای دانشجو در حکم وزارتی دیماه ۱۳۹۱ تأمین شده بود محفوظ ماند و چنانکه ذیلاً ملاحظه خواهد کرد بدانشجو اجازه داده شد از موادی که قبلاً در شعب مختلف تحصیل میکردند هر یک را بخواهد انتخاب کند.

طبق اساسنامه مذکور قسمت ادبی دارالملعمن عالی بدانشکده ادبیات و قسمت علمی بدانشکده علوم تبدیل شد و مقرر گردید که دردانشکده ادبیات ۲۳ ماهه و دردانشکده علوم ده ماهه تدریس و برای هر ماهه یک شهادتنامه داده شود . بیست و سه ماهه دانشکده ادبیات عبارت بود از :

ادبیات و زبانهای ایران پیش از اسلام - زبان و ادبیات ایران بعد از اسلام - تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام - زبان و ادبیات عرب - دوره عالی زبان خارجه (فرانسه - انگلیسی - آلمانی - روسی) - ادبیات زبان خارجه - تاریخ ایران قبل از اسلام و ملل مشرق و یونان و روم - تاریخ ایران بعد از اسلام - تاریخ عمومی - تاریخ تمدن - باستان‌شناسی - جغرافیای ایران - جغرافیای عمومی - فلسفه قدیم - فلسفه جدید - کلیات و تاریخ فلسفه - روان‌شناسی .

موادی که دردانشکده علوم تدریس میشد عبارت بود از : ریاضیات عمومی - آنالیز - مکانیک - هیئت و نجوم - فیزیک عمومی - شیمی عمومی - جانورشناسی عمومی - گیاه‌شناسی عمومی - زیست‌شناسی و وظایف اعضاء - زمین‌شناسی .



فرهختگان دانشسرای عالی ودانشکده ادبیات ودانشکده علوم در خرداد ۱۳۹۵
در گلگشت فردوسی

عده‌ای از آنان مدیر کلی ومعاونت وزارت واستانداری ووزارت نائل شدند

هر یک از شهادت‌نامه‌های دانشکده ادبیات متنضم پنج
تا ده ساعت درس در هفته بود و هر یک از شهادت‌نامه‌های
دانشکده علوم هفت تا یازده ساعت درس نظری و چهار تا
یازده ساعت درس عملی.

هر دانشجو مختار بود که سه شهادت‌نامه از دانشکده
علوم یا چهار شهادت‌نامه از دانشکده ادبیات را برگزیند

و ظرف سه سال مواد هر یک را تحصیل کند و امتحان دهد تا در صورت توفیق باخذ لیسانس در علوم یا ادبیات نائل شود. هر گاه دانشجو میخواست در رشته‌ای تخصص پیدا کند میباشد شهادتنامه‌هائی را بگیرد که مربوط بهمان رشته و صریحاً در اساسنامه قید شده بود.

در ۱۳۱۳ رشته‌های تخصصی عبارت بود از علوم ریاضی - علوم طبیعی - فیزیک و شیمی - ادبیات فارسی - زبان خارجی - تاریخ و جغرافیا - علوم تربیتی و فلسفه. هر دانشجو که باخذ لیسانس در رشته تخصصی توفیق یافته بود اگر یک شهادتنامه نیز در علوم تربیتی میگرفت فرهنخته دانشسرای عالی محسوب و با پایه دیری بخدمت فرهنگ وارد میشد.

در بخش علوم تربیتی که در جنب دو دانشکده ادبیات و علوم قرار داشت هفت مادهٔ ذیل تدریس میشد:

روان‌شناسی از لحاظ تربیت - جامعه‌شناسی از لحاظ تربیت - تاریخ تربیت - اصول تعلیم و تربیت - فلسفه تربیت - اصول تربیت معلم - مبانی تعلیمات متوسطه.

هر دانشجو که سه ماده را فرامیگرفت و در امتحانات آنها کامیاب میشد و پنجاه ساعت نیز تحت نظر استادان در دیرستان یادداشت سرایی مقدماتی تدریس میکرد شهادتنامه علوم تربیتی دریافت میکرد.

۱۵ - یکی دیگر از اقدامات تازه وارد کردن زبان انگلیسی و آلمانی وروسی در دارالمعلمین عالی بود. تا ۱۳۱۲

زبان خارجه‌ای که در شعبه ادبیات و فلسفه تدریس می‌شد زبان فرانسه بود ولی تردید نیست که کشوری چون ایران را پیشرفت و تحول می‌بایست از مزایای تمدن و فرهنگ جدید تمام مغرب زمین بهره‌مند شود و وسیله اولیه این کار زبان بود. این مطلب را در سال تحصیلی ۱۳۱۱ - ۱۲ چندبار در تالار اجتماعات بدانشجویان بطور مشروح گوشزد کردم تا در صورت پیداشدن داوطلب زبانهای دیگر اروپا نیز تعلیم شود.

از مهر ماه ۱۳۱۲ سه تن از فارغ‌التحصیلان مدرسه امریکائی که واجد شرایط ورود بودند بدارالعلمین عالی راه یافتند. چون زبان خارجه‌ای که در دوره متوسطه فراگرفته بودند انگلیسی بود تدریس زبان مذکور در شعبه ادبیات و فلسفه امکان پذیر شد و بدعوت من وحید‌الملک (عبدالحسین شیبانی) استاد تاریخ قرون وسطی که مدتی در انگلستان در دانشگاه کیمبریج معاون پروفسور برآون بود تعلیم ادبیات انگلیسی را علاوه بر تاریخ قرون وسطی بعهده گرفت.

در ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ که دکتر صورتگر و دکتر فریار و دکتر هوشیار تحصیلات خود را در انگلستان و آلمان با تمام رسانده با ایران بازگشتند شهادت‌نامه زبان و ادبیات انگلیسی و آلمانی بوجود آمد.

تدریس زبان و ادبیات روسی با ورود بانو فاطمه سیاح از روییه در ۱۳۱۵ آغاز شد.

۱۶ - برای تهییه معلم جهت دانشگاه بوزارت فرهنگ پیشنهاد کردم که اولاً^۱ لیسانسیه‌های رتبه اول و دوم هر رشته را که مدتی خدمت کرده و پیشینه آنان رضایت‌بخش است برای تکمیل معلومات بخارجه اعزام‌دارند ثانیاً در دانشکده ادبیات دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی تأسیس گردد.

پس از سه سال بحث و مکاتبه و کوشش و مجاهده بالاخره وزارت فرهنگ در ۱۳۱۶ موافقت کرد که لیسانسیه‌های رتبه اول فیزیک و شیمی - علوم ریاضی - علوم طبیعی - زبان خارجه - تاریخ و جغرافیا بخارجه اعزام شوند. دکتر علی اصغر آزاد رئیس مرکز اتمی دانشگاه از جمله کسانی است که در آن موقع بفرانسه فرستاده شد.

اساسنامه دکتری زبان و ادبیات فارسی نیز در ۲۸ مهر ماه ۱۳۱۶ بتصویب شورای دانشگاه رسید.

برای تهییه اساسنامه دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی پس از کسب نظر استادان رشته مذکور در دانشکده ادبیات، از ۱۳۱۳ دا خاورشناسان مهم چون پروفسور نیکلسن^۲ استاد فارسی و عربی دانشگاه کیمبریج و مترجم مشنوه جلال الدین رومی بانگلیسی - پروفسور ویلیامز جکسن^۳ استاد السنه‌هند وایرانی دانشگاه کلمبیا و مؤلف آثار نفیس راجع به زردشت و مانی - پروفسور کریستن سن^۴ استاد زبان پهلوی دانشگاه

Reynold Alleyne Nicholson (۱)

Williams Jackson (۲)

Christensen (۳)

کپنهاك و مؤلف تاریخ ایران ساساني - پروفسور هانري ماسه^۱ استاد فارسي مدرسهء السنه شرقیه پاريس مکاتبه و استشاره کردم و آنچه تهیه شد در شورای دانشکده ادبیات مطرح نمودم و پس از تصویب بشورای دانشگاه بردم.

در اساسنامه مذکور اصلی که بیش از هر چیز در نظر گرفتم این بود که تنها اشخاص بامايه واستعداد بدوره دکتری راه يابند و فقط کسانی که اهل تحقیق و دارای قوه متصرفه اند بدرجه دکتری نائل شوند . داوطلب ورود بدوره مذکور می بايست دارای درجه لیسانس در زبان و ادبیات فارسی باشد و رئیس دانشکده ادبیات وهیئت استادان رشته زبان و ادبیات فارسی استعداد او را کتبأ تصدیق کنند .

دانشجوئی که با این شرایط پذیرفته شد می بايست اولاً سه شهادتنامه در تاریخ ایران بعد از اسلام - زبانهای ایران پیش از اسلام - یک زبان خارجی غیر از زبانی که برای اخذ لیسانس فرا گرفته است بدست آورد . ثانیاً چهار ماده دوره دکتری را تحصیل کند و امتحان دهد . آن چهار ماده عبارت بود از معانی بیان و سبک شناسی - روش تاریخ ادبیات - سنجش ادبیات چند زبان - دوره عالی ادبیات عرب . ثالثاً رسالهای که حاکی از تبعی کافی باشد در موضوعی بکربنوسید و از مندرجات آن در محضر استادان دوره دکتری دفاع کند . بترتیب فوق بنائي با شالوده استوار بوجود آمد و سائنه طول کشید تا نخستین درجه دکتری اعطا شد . اولین دکتر

زبان فارسی محمد معین بود که در خرداد ۱۳۱۳ بدرجه لیسانس در زبان و ادبیات فارسی نائل آمده بود و فقط در شهریور ۱۳۲۱ پایان نامه او درباب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی بتصویب هیئت استادان رسید و اکنون استاد دانشکده ادبیات و رئیس سازمان لغت نامه دهخدا است. دومین دکتر زبان فارسی ذیح الله صفا بود که در خرداد ۱۳۱۵ باخذ لیسانس زبان و ادبیات فارسی نائل شد و در شهریور ۱۳۲۲ پایان نامه خویش را تحت عنوان « حمامه سرائی در ایران » بتصویب رساند و امروز رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران است . در همان تاریخ نیز پرویز خانلری (لیسانسیه خرداد ۱۳۱۴) بگذراندن پایان نامه تحت عنوان تحقیق انتقادی در عروض فارسی موفق و دکتر شناخته شد و اکنون استاد دانشگاه است .

از تاریخ تأسیس دوره دکتری تا نوشتن این سطور (اردی بهشت ۱۳۴۵) ظرف ۱۹ سال جمعاً به ۹۸ نفر درجه دکترای زبان فارسی اعطا شده است . برای نشان دادن این حقیقت که بطور کلی اشخاص فاضل و شایسته بدان افتخار نائل گشته اند اسمی چند تن دیگر پس از سه نفر نامبرده بترتیب تاریخ تصویب پایان نامه در اینجا ذکر میشود :

علی اکبر فیاض	مهر ۱۳۲۲
شمس الملوك مصاحب	دی ۱۳۲۲
زهرا کیا	بهمن ۱۳۲۲
صادق کیا	مهر ۱۳۲۳

مهر ۱۳۲۴	حسین خطیبی
اردیبهشت ۱۳۲۵	ماهیار نوابی
آبان ۱۳۲۵	مهدی بیانی
تیر ۱۳۲۶	احسان‌الله یارشاطر
اغلب دکترهای زبان‌فارسی در حال حاضر استاد دانشگاه تهران و دانشگاه‌های تبریز و مشهد و اصفهان و شیرازند.	۱۷ - در موقع تأسیس دانشکده ادبیات و دانشکده علوم توجه داشتم که منظور تنها این نیست که عده‌ای دانشجو در رشته معین تربیت شوند بلکه تحقیق و تبعی از طرف استادان نیز باید یکی از هدفهای دانشگاه باشد. برای نیل باین مقصود اولاً چنانکه سابقاً مذکور افتاد درس هر استاد به ماده‌ای محدود شد که در آن تخصص کامل داشت. بنابراین در حدود امکان دیگر استاد جغرافیا بتدریس تاریخ پرداخت و استاد زبان و ادبیات عرب از تعلیم فلسفه قدیم صرف نظر کرد. ثانیاً از استادان خواهش و دعوت شد که تقریرات و نتیجه‌تبععات یا آزمایش‌های خود را سلک تحریر کشند و کتب مهمی را که مربوط بموضع تدریس آنها باشد ترجمه کنند و برای انتشار آماده سازند. ثالثاً وسائل نشر مجله‌ای را فراهم آورد. رابعاً از وزارت فرهنگ و وزارت دارائی تقاضا شد که اعتباری برای طبع و نشر تألیفات استادان و مجله منظور کنند و اقدام لازم برای تأسیس موزه آثار باستان بعمل آورند تا وسائل تحقیق برای معلمین و محصلین رشته باستان‌شناسی فراهم آید.

در نتیجه دلستگی استادان با انتشار علم و فضیلت و کمک وزارت فرهنگ تألیفاتی بوجود آمد که بطور نمونه چند فقره ذکر میشود :

ترجمه کتاب «ایران در زمان ساسانیان» تألیف کریستن سن دانمارکی و ترجمه کتاب «چنگیز» تألیف هارولد لمب^۱ امریکائی و ترجمه جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران تألیف پروفسور براون توسط رشید یاسمی - روانشناسی عملی و ترجمه کتاب «کنجکاوی در چگونگی کودکان و جوانان» تألیف دکتر هوت^۲ آلمانی توسط دکتر باقر هوشیار - غزالی نامه توسط جلال همائی - سبک‌شناسی توسط ملک‌الشعراء بهار - روانشناسی از لحاظ تربیت توسط دکتر سیاسی - نمونه سخن فارسی توسط مهدی بیانی - روش نوین و تاریخ مختصر تعلیم و تربیت توسط نگارنده این سطور . بعلاوه متن چند کتاب خطی توسط استادان تصحیح و طبع شد چون التوصل الى الترسّل توسط احمد بهمنیار و تاریخ طبرستان توسط عباس اقبال .

اساسنامه مجله در دیماه ۱۳۱۸ بتصویب شورای دانشگاه رسید و اعتبار طبع و نشر آن در ۱۳۱۹ در اختیار دانش‌سرای عالی قرار گرفت و نخستین شماره در همان سال تحت عنوان «نامه دانش‌سرای عالی» با مقالات بکر و ارزش‌نده بدوزبان فارسی و فرانسه (بمنظور انتشار در محافل علمی و ادبی

Harold Lamb (۱)
Albert Huth (۲)

بین المللی) چاپ و منتشر شد.

طبق اساسنامه مذکور فقط مقالاتی که هیئت مدیره مجله با رأی مخفی تازگی آنها را تصدیق میکرد انتشار مییافت . هیئت مدیره تشکیل میشود از رئیس دانشسرای عالی و یک استاد از دانشکده ادبیات و دانشکده علوم که در شورای دانشگاه عضویت دارند . مدیر داخلی مجله دبیر هیئت مدیره بود. در نخستین هیئت مدیره دکتر سیاسی و دکتر حسابی و نصرالله فلسفی (مدیر داخلی) عضویت داشتند .

برای ارائه سخنرانی مقالات و تازگی آنها فهرست فارسی مندرجات شماره اول در اینجا ذکر میشود :

از رئیس دانشسرای عالی	مقدمه
از دکتر احمد پارسا	متن اساسنامه مجله
از دکتر سعابی و دکتر فرشاد	گردش علمی در تبریز و تفرش
از بدیع الزمان فروزانفر	دندان فیل که در بستر رودخانه
از حسین گل گلاب	سیلاخور بست آمده بود
از دکتر آبراهامیان	(بهنگام ساختن پل راه آهن)
از دکتر مهدی بهرامی	یک مبحث از دستور زبان فارسی
از محسن مقدم	افتیمون
	سه کلمه مشترک در زبان ارمنی
	و فارسی
	نخستین ورود آریاها با ایران
	تحقيق در مبدأ تمدن (زبان
	فرانسه)

۱۸ - اقدام دیگری که صورت پذیرفت تشکیل جامعه لیسانسیهای دانشسرای عالی بود .

در تاریخ ۲۸ مهر ۱۳۱۰ از فارغ‌التحصیلان ۱۳۱۱ و ۱۳۱۱ که در تهران حضور داشتند و در حدود بیست نفر بودند بدفتر خود دعوت و آنانرا تشکیل جامعه مذکور تشویق کردم و غرض از تشکیل را بیان داشتم و فوایدی که براینگونه اجتماعات در دانشگاههای انگلستان و امریکا مترتب است تشریح نمودم. مدعوین آن جلسه پس از مذاکراتی که بعداً کرده‌اند اساسنامه‌ای تهییه و تصویب نمودند که منظور از جامعه را حفظ و تقویت الفت و دوستی که در مدت تحصیل با یکدیگر پیدا کرده‌اند - همکاری و کمک یکدیگر در هر مقام و مرتبه‌ای که باشند - کوشش در بالابردن پایه و شأن و حیثیت معلم در کشور قرار دادند.

جامعه وقتی بوجود آمد اصرار کرد که ریاست آنرا بعهده گیرم ولی تذکر داده شد که این گونه اجتماعات باید بخودشان متکی باشند و رئیس را از میان خود برگزینند و ضمناً از جانب دانش‌سرا با آنان کمک شود.

جامعه لیسانسیه‌های دانش‌سرای عالی برای ملاقات و معاشرت با یکدیگر و بحث در طرق رسیدن بمقاصد جامعه چند جلسه در هرسال تشکیل دادند و سالی یک بارهم در تابستان در جلسه عمومی کارهای انجام شده را گزارش میدادند و صورت لیسانسیه‌ها و مشاغلی که در آن تاریخ داشتند طبع و منتشر میکردند و هیئت مدیره‌ای مرکب از رئیس و دونایب رئیس و دومنشی و یک خزانه‌دار انتخاب می‌نمودند. عده لیسانسیه‌ها در ۱۳۱۱ شصت و سه تن و در ۱۳۱۹ که من مأمور

تأسیس اداره کل انتشارات شدم ۶۱۲ نفر بود . پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ جامعه وارد سیاست شد و بین اعضاء اختلاف پیدید آمد و کسانی که وجود جامعه را مخالف منافع خوبیش می‌پنداشتند با اختلاف دامن زدند و موجبات تفرقه را فراهم کردند .

* * *

من از بهمن ۱۳۱۰ تا مهر ۱۳۱۹ قریب نهم سال دانشسرای عالی (ودانشکده ادبیات و علوم) را اداره می‌کردم و در تمام این مدت از بامداد تا شامگاهان با عشق و دلسوزی وجدیت و صمیمیت وظایف خود را انجام میدادم و از این خدمت درک لذت و سعادت می‌کردم . من مطمئن‌ترین و اساسی‌ترین راه پیشرفت و تعالیٰ کشور را در بیدار کردن مردم و تربیت ملت میدانم و این کار تنها بدست معلم دانشمند و متصف با خلاق و حمیده امکان‌پذیر است . بنابراین مهمترین خدمت فرهنگی بعقیده من تربیت معلم است که دانشسرای عالی (و بالملازمه دانشکده ادبیات و علوم) محور آن است و در تمام مراحل تعلیم و تربیت مملکت تأثیر مستقیم دارد .

دانشسرای عالی برای دیبرستانها و دانشسراهای مقدماتی دیبر تربیت می‌کرد . دیبرستانها شاگرد را برای ورود به دانشگاه آماده می‌کند و دانشسرای مقدماتی برای دبستانها آموزگار می‌پروراند . بنابراین اگر دانشسرای عالی دارای سازمان شایسته باشد و وظایف خود را نیکو انجام دهد تمام انواع مدارس از ابتدائی و متوسطه و عالی ابني

وطن را بنحو مطلوب پرورش میدهند و مملکت راه ترقی و کمال را می‌پیماید.

علت دیگر خرسنده و مسرت من از اشتغال بدین امر این بود که با داشتن عقیده مذکور و عشق بیحدی که بوطن و جزئی اطلاعی که بعظمت افتخار آمیز او دارم نتیجه تحصیلات و تجربیات خود را در سه مملکت متفرق درجه اول یعنی فرانسه و انگلستان و امریکا با احتیاجات و مقتضیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور تطبیق میکردم و آنچه مصلحت بود با ایمان راسخ در دانش سرای عالی بکار می‌بستم و با وجود مشکلات گوناگون و ضدیت‌ها و مخالفت‌های رنگارنگ تا حدی کامیاب می‌شدم و باین ترتیب خود را عاملی مؤثر در آینده مملکت می‌پنداشتم. هر شب بهنگام آرمیدین از خاطرم می‌گذشت که در راه نیل بمقصود مقدس یک گام پیش‌رفته و خدمت کوچکی انجام داده‌ام و همین خیال باعث خرسندي و درک لذت‌بود و تمام دسیسه‌ها و مخالفت‌ها و تحمیلات ناروا و مداخلات زیان‌بخش وزارت‌خانه و کنندی و سوء جریان امور اداری^۱ و سختی‌ها و دشواریها و دشمنی‌ها و حسابات‌ها و موانع

(۱) مثلاً بمحض مکاتبات و اسناد موجود وزارت فرهنگ کسانی را که واجد شرایط لازم نبودند برای معلمی و کتابداری و مانند آن بدانش‌سرای عالی تحمیل میکرد و آنان از انجام وظایف مقرر عاجز بودند – برای خرید یک ماشین تحریر فارسی از نوع مطلوب کاربرد از وزارت‌خانه (که خریدها را انجام میداد) شش ماه تعطّل می‌کرد تا ماشینهای موجود بفروش می‌رفت زیرا مأمور دانش‌سرا بهای مقطوع ماشین را قبل استعلام کرده و بکاربرد از نوشته بود و فروشندۀ دیگر قادر نبود حق و حساب بدهد.

بعضی از مستمعین سخنرانیها که از مأمورین وزارت‌خانه بودند بیانات ناطق را *

وناراحتی‌های روز را از یاد می‌برد و مرا برای روز بعد آماده بخدمت پیشتر می‌نمود.

از کسانی که در زمان تصدی من از داشتسرای عالی فارغ‌التحصیل بیرون آمدند بجز پنج درصد بقیه از خدمتگزاران شایسته این مرز و بوم شدند و از میان آنها عده‌ای باستادی و ریاست دانشکده و دانشگاه و مدیر کلی و معاونت وزارت و ریاست بانک و مؤسسات مهم دولتی و استانداری و نمایندگی مجلس شورای ملی و سنا و وزارت نائل گردیدند و باعث خشنودی و روسفیدی مریبان خویش شدند و خدمات با ارج بکشور خویش نمودند.

*

تحريف و گزارش میدارد و باعث خصوصت و کتمکش و مخالفت و ضدیت می‌شند - بعضی از معلمین داشتسرای عالی را وزارتاخانه در وسط سال تحصیلی بدون اطلاع مدرسه دو سه ماه اجازه مسافت و مرخصی میداد و باعث تعطیل درس و آزمایش می‌شد و بعلاوه این تعیض ناراحتی‌ها و عدم رضایت سایر معلمین را ایجاد می‌کرد - اضافات فوق العاده قانونی و حقوقی حقه بعضی از معلمین با وجود اعتبار در بودجه پرداخته نمی‌شد - با اینکه داشتسرای عالی معاون و رئیس دفتر و حسابدار داشت معدله وزارتاخانه بدون توجه بوطایف خطیر و حقیقی رئیس داشتسرای عالی همیشه اصرار می‌ورزید که وی اوقات خود را صرف کاغذبازی و امضای اسناد خرج و اوراق بو اهمیت و کمارزش کند - از طرف وزارتاخانه پیوسته به تحقیر می‌پرداختند و از بسط شخصیت حتی القصور ممانعت می‌کردند و از پیشرفت سریع ناخشنودی ابراز و جلوگیری می‌نمودند - علی‌رغم مخالفت شدید و اصولی من اساسنامه و برنامه سه مؤسسه‌ای را که اداره می‌کرد و زیرفرهنگ در ۱۳۱۷ بهم زد (بهانه این که داشتجویان کمتر داوطلب دبیری می‌شوند و اغلب برای مشاغل دیگر شهادت‌نامه‌ها را انتخاب می‌کنند در صورتیکه علت واقعی این امر ترقیات روزافروزن مملکت و فراهم شدن کارآزاد و مشاغل گوناگون در کشور بود) و بجای شهادت‌نامه‌ها که مبتنی بر اصل رعایت ذوق و شوق^۱ داشتجو بود ترتیب معمول در فرانسه را یعنی توزیع مواد تحصیلی بین کلاسها برقرار کرد . . .

فصل چهارم

خاطرات گوناگون

آوازه بیداری ایران و پیشروفت‌هایی که
مسافرت تاگور
از کودتای ۱۲۹۹ نصیب کشور ما شده
با ایران
بود باعث شد که عده‌ای از زمامداران
و مشاهیر عالم باین مملکت سفر کنند و ترقیات این مرزو بوم
را از تزدیک بیینند. از مشاهیر مذکور میتوان امیر امان‌الله
خان پادشاه افغانستان - ملک‌فیصل پادشاه عراق - توفیق
رشدی ارس وزیر امور خارجه ترکیه - کاراخان قائم مقام
وزیر امور خارجه جماهیر شوروی را نام برد. از نویسندهای
وشعرای نامی که با ایران آمدند از همه معروف‌تر راییندرا نات
تاگور^۱ حکیم شهیر و سخنسرای نامور هندوستان بود.

Rabindranath Tagore (۱)

تاگور در حقیقت از بزرگترین مظاہر امتراج و آمیزش فرهنگ شرق و غرب بود (یعنی فرهنگ هندی و فرهنگی که انگلیسها از قرن یازدهم هجری در هندوستان رائج کردند) که در اثر سروden اشعار نفر بدو زبان بنگالی و انگلیسی و تألیف کتب گوناگون از نوع داستان و افسانه و نمایشنامه و درنتیجه مسافرت‌های متعدد بچهار قاره آسیا و اروپا و افریقا و امریکا شهرت عالمگیر داشت و در ۱۲۹۲ خورشیدی باخذ جائزه نوبل در ادبیات نائل شده بود. جائزه مذکور برای ترجمه‌ای بود که شخصاً از سرودهای خود از مجموعه گیتانجلی^۱ انتخاب نموده و بشعر انگلیسی در آورده بود. وی نخستین سراینده و نویسنده آسیائی بود که بگرفتن جائزه نوبل مفتخر شده بود.

تاگور در ۲۵ فروردین ۱۳۱۱ بدعوت دولت ایران و به مراغی جلال الدین کیهان سرکنسول ایران در بمبئی از راه بندر بوشهر وارد شد و قریب چهل روز مهمان ایران بود. از طرف دولت ابوالحسن فروغی (برادر ذکاء‌الملک فروغی وزیر امور خارجه) رئیس پیشین دارالعلمين عالی و وزیر مختار سابق ایران درسویس و از طرف انجمن ادبی ایران ملک‌الشعراء بهار باستقبال تاگور از تهران بشیراز رفتد. در تمام عرض راه بویژه در شیراز و اصفهان از تاگور پذیرائی شایان شد و در هر یک از آن دو شهر تاریخی چند روز توقف نمود و آثار باستانی را با دقت بسیار دیدن کرد

ونویسنده‌گان و دانشمندان را ملاقات نمود و از طرف آنان
هدایائی بوى تقدیم گردید.

تاگور پاترده روز پس از بیاده شدن از کشتی در بوشهر
روز هشتم اردیبهشت ۱۳۱۱ وارد تهران شد. همراهان
او عبارت بودند از عروش بنام پراتیما^۱ و منشی اش بنام
چاکراوارتی^۲ و دینشاه ایرانی رئیس انجمن ایران در بمبئی
واز دانشمندان برجسته زرده شتی که آتش ایران پرستی در
سینه‌اش فروزان بود با همسر و خواهر زنش.

اعتمادالدوله قراگزلو وزیر فرهنگ و معاون الدوله
غفاری معاون وزارت امور خارجه و جمعی از فضلا و اعضاء
انجمن ادبی ایران در باغ نزهتیه در شهر ری از تاگور استقبال
کردند و پس از ایراد نطق و پذیرائی مهمانان را به محل انجمن
مذکور یعنی باغ نیرالدوله واقع در ضلع شمالی خیابان
ژاله که برای سکونت آنان معین شده بود با شکوه تمام
وارد کردند.

دو سه روز اول عده کثیری از طبقات برجسته
و روشن فکر تهران بدیدن تاگور رفتند و تبریک و رود
گفتند. در مدت توقف او در تهران من میان تاگور و وزیر
فرهنگ و وزیر دربار رابط بودم و این وظیفه را علاوه بر
امور اداری و درسی دارالمعلمین عالی که مشغول تبدیل آن
بهسته مرکزی دانشگاه بودم با کمال میل و شوق انجام میدارم.

Pratima (۱)
Chakrawarty (۲)

تا گور قامتی بلند داشت و لباده دراز ساده‌ای که
می‌پوشید بر قامتش میافزود. با گیسوان سفید نقره‌فام و پیشانی
بلند و چهره باز و گشاده و چشم‌مان جذاب و نافذ و محاسن
بلند و ظریف و صدای ملایم و آهنگ مطبوع و سخنان شمرده
و سنجیده و حرکات موقر و متین تا گور شخصیت بسیار برجسته
و مؤثری داشت و انسان را بیاد حکما و عرفای بزرگ و انبیای



تا گور

عهد عتیق میانداخت. نه سیگار میکشید نه مشروب می آشامید و زندگانی بسیار ساده داشت. غذای نباتی و حیوانی ساده تناول میکرد. فکر و ذکر ش پیوسته متوجه شعر و موسیقی و نقاشی بود و عشق فراوان عرفان داشت و معتقد بود که تمام مشکلات جهان با توصل بتعویف و روح صفا و محبت و برادری حل شدنی است.

عصر روز دوشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۱۱ تا گور بحضور رضاشاه باریافت و بسیار مورد محبت واقع شد. یک پرده نقاشی که خود کشیده با اشعار انگلیسی که سروده بود تقدیم کرد. در پرده مذکور چراغ درخشنده‌ای از گذشته ایران دیده می‌شد که رضاشاه مایه تقویت نور آن بود و تا گور حامل چراغی خاموش بود که از هندوستان با خود آورده تا از پرتو چراغ ایران روشن کند. مضمون اشعار نیز همین بود.

تا گور دو سخنرانی مهم بزبان انگلیسی کرد یکی در تالار مسعودیه (وزارت فرهنگ) با حضور بیش از هزار نفر و دیگر در هوای آزاد باغ دلانگیز انجمن ادبی ایران که مملو از جمعیت بود. محسن اسدی عضو وزارت امور خارجه که بعد استاد زبان انگلیسی دانشگاه شد سخنان تا گور را بفارسی شیوا ترجمه کرد. نکات مهمی که از بیانات بلیغ او در خاطرم مانده اینست که چندبار گفت که من ایرانی ام و نیاکانم از این سرزمین بهندوستان مهاجرت کرده‌ام و مسرورم که بوطن اجداد خود آمده‌ام و علت این همه محبت

بمن همین وحدت تزادی و فرهنگی است و سبب مسافت
من هم با وجود کهولت وضعف مزاج و دشواریهای سفر همین
یگانگی و عواطفی است که من با ایران دارم. نکته دیگر
از سخنان او اینکه سه تمدن در خشان ایران و هندوستان
و چین قرنها دنیا را متمتع ساخت و سایر تمدنها را در خود
حل کرد و غنی‌تر شد ولی درنتیجه اهمال و تسامح و قحطی
و بیماری و جنگ قاره آسیا مبدل به واحده‌هائی شد و اقوام
بیگانه بر آنها مسلط گشتند و وحدت فرهنگی و مدنی آنها
مختل گردید و ظلمت و خمودگی همه جا سایه افکند تا در
ایران بدست رضا شاه چراگی روشن شد. من در گوشای از
هندوستان طلوع این خورشید جدید را از دور درافق دیدم
و آمدم تا سر تکریم فرود آورم و از اقدامات فوق العاده او
که موجب تسلی خاطر و تقویت تمام آسیاست بنام هندوستان
و آسیا سپاسگزاری کنم و ارزیارت او نیرو بگیرم و برای
ملت خویش ارمغان برم.

روز آدینه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۱۱ مطابق با ششم ماه
مه ۱۹۳۲ مصادف با هفتاد و دومین سالگرد ولادت تاگور
بود و بطور شایسته از او تجلیل شد. از بامداد تا نیمروز
دانشمندان و فضلا و شعرا و کشور مانند ابوالحسن فروغی
و ملک‌الشعراء بهار و شیخ‌الرئیس افسر رئیس انجمن ادبی
ایران و شیخ‌الملک اورنگ و بدیع‌الزمان فروزانفر و رشید
یاسمی و سعید نفیسی و وحید دستگردی در انجمن ادبی تاگور
را ملاقات کردند و تبریک گفتند و رجال برجسته و وزراء

دسته‌های گل و هدایای نفیس برایش فرستادند بطوری که نزدیک ظهر در تالار بزرگی که پذیرائی میکرد غرق در گل شد. دو ساعت بظهر مانده غلامحسین رهنما معاون وزارت فرهنگ بدیدن او آمد و پس از تبریک و نطق مختصری یک قطعه نشان علمی (تنها نشانی که در آنوقت در وزارت فرهنگ وجود داشت) از درجه اول و یک جلد کلیات سعدی بخط زیبا و منهض از طرف وزارت فرهنگ باو اهدا کرد.

عصر آنروز در باغ فرح انگیز اعتماد الدوله در خیابان ارباب جمشید (در محله دولت) جشن باشکوهی برپا بود که در آن هیئت دولت و وزیر دربار پهلوی و فضلای برجسته و نمایندگان دانشمند مجلس شورای ملی و سفرا شرکت داشتند. در گوشاهی از عمارت ارکستر ساز و آواز ایرانی مترنم بود. حضار یک یک به تاگور تبریک گفتند و پس از اینکه از آنان پذیرائی شد تاگور برپامه عمارت قرار گرفت و اشعاری را که برای سپاسگزاری بانگلیسی سروده بود قرأت کرد و اورنگ ترجمه آنرا مترجملاً بشعر درآورد و با نهایت شیوه‌ای با آوای بلند خواند که محض نمونه واستحضار از احساسات تاگور واستادی اورنگ چند بیت از اشعار مذکور در اینجا نقل میشود:

همه خاک ایران و گلهای باع
که رونق فراید برباغ و راغ ...

یکی جشن پیروز بگرفته اند
تو گوئی که نوروز بگرفته اند ...

همه پور و فرزندت ای خاک پاک
که هستند چون اختران تابناک ...
ازيرا بشادی چنین خواستند
دل را زغم پاك پيراستند
که دیدند در دل مرا يار خويش
گرفتند شادی دلدار خويش ...
زخاک تو ای مرز ايران کنون
مرا افتخاری است از حد فزون
چو در تو کمال و خرد یافتم
زپود سخن دیبهای بافتمن
زگل دستهای کردهام زین سخن
برویت فشانم در این انجمن
همی گویم ای خاک آباد باش
ظفر مند و پیروز و هم شاد باش
علاوه بردو سخنرانی در تالار وزارت فرهنگ و باع
انجمن ادبی ایران تاگور در محافل دیگر چون کالج
امريکائي (البرز) بياناتي ايراد کرد و مجلس شوراي ملي
ومؤسساتي از قبيل مدرسه عالي موسيقى (باتفاق ذكاء الملك
فروغى وزير امور خارجه) و انجمن زرديشتیان و دبيرستان
دخترانه زرديشتیان را دیدن کرد و از او همه جا بگرمى
پذيرائي شد وبطورى که بمن ميگفت از موسيقى ايراني
بسیار لذت مىبرد .

در اوقات محدودى که تاگور با من مجال صحبت

داشت راجع بدانشگاه شانتی نی کتان^۱ که در ۱۹۰۱ تأسیس کرده گفتگو کرد و علاقه وافر خودرا بدان ظاهر ساخت . تا گور میگفت منظورش از تأسیس دانشگاه نامبرده یکی تقویت محبت بین ملل و دیگر پیشرفت روش تعلیم و تربیت بوده و قسمت اعظم هزینه ایجاد و نگاهداری آنرا از ارشیه پدری خود داده و جایزه نوبل را که در ۱۹۱۳ گرفته (بمبلغ هشت هزار لیره) بمصرف آن رسانده و نظر بتاثیر فرهنگ ایران در هندوستان مایل بود استادی از ایران برای تدریس فرهنگ ایران باستان بدانجا اعزام شود . من این مطلب را باطلاع اعتمادالدوله وزیر فرهنگ و تیمورتاش وزیر دربار پهلوی رساندم و پیشنهاد کردم که ابراهیم پورداود که قریب بیست سال در فرانسه و آلمان صرف تحصیل و مطالعه و تحقیق در مذاهب و السنن و تاریخ ایران باستان کرده برای این منظور برگزیده شود . رضا شاه این پیشنهاد را با بودجه آن تصویب کرد و بدستور دولت پورداود از آلمان رهسپار هندوستان شد .

روزیکشنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۳۱۱ که روز عزیمت تا گور از ایران بود اندکی از نیمروز گذشته تیمورتاش - ذکاءالملک - اعتمادالدوله و عدهای از ارباب فضل و داش در باغ انجمن ادبی ایران گردآمدند و با او تودیع کردند . در آن روز تا گور قبل از حرکت در ضمن اظهار محبت

(۱) Shantiniketan که معنای آن «جایگاه آرامش خاطر» است و در ۱۵۰ کیلومتری شمال کلکته واقع است .

عکس خودرا امضا کرد و بمن داد.

جلال الدین کیهان در بازگشت تاگور به هندوستان از راه قزوین و همدان و کرمانشاه و بعد از با او همراه بود و در ایران همه جا ازاو پذیرائی شایان شد. روز ۳۰ اردیبهشت بقصیرین رسید و بوسیله تلگراف از دولت ایران سپاسگزاری کرد و بانگلیسی پیامی برای ملت ایران فرستاد که بفارسی ترجمه شد و در جراید انتشار یافت و متن آن بقرار ذیل بود:

دوستان عزیزم اینک که هنگام مفارقت رسیده با دلی شاد از افتخار و فرصت بزرگی که اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ایران برای دیدن این کشور باستانی بمن داده‌اند و همچنین از محبت و مهمان‌نوازی شما صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم. این دعوت دوستانه شما از شاعر هندوستان نشانه تردیک گشته دوقوم بزرگی است که در ابتدای تاریخ یکی بوده و حوالث روزگار آنرا از یکدیگر دور ساخته است. همچنانکه روزی تمدن هماهنگ ایران و هندوستان عالم را از نعمات خویش بهره‌مند می‌ساخت یقین دارم امروز که این دولت از خواب دیرین بیدار گشته‌اند باز برادروار در شاهراه ترقی‌گام نهاده پیشوان نیک‌بختی و سعادت واقعی بشریت گردند. ازین‌رو افتخار خود میدانم هنگامی با ایران آمده‌ام که خورشید عصر جدیدی در انتهای افق آسمان شرق نمودار شده و من میتوانم نماینده علافه و نیت پرازحمیمیت برادران هندوی خود بوده و مانند شما بنماشای طلوع این سیده سعادت بپردازم. پیروزمندی ایران پایینده و آفتاب کامکاری پهلوی جاودان تابنده باد رایسند انانات تاگور

از قصر شیرین تلگراف محبت آمیزی نیز بانگلیسی بمن مخابره نمود و سعادت مرآ خواستار شد. تاگور در ۱۳۲۰ خورشیدی در هشتاد سالگی در زادگاه خود جهانرا بدرو دگفت.

در ۱۳۲۸ که من بدعوت دکتر راجند را پر اسد رئیس مجلس ملی هندوستان بآن دیار سفر کردم و چند روز در مجاورت دانشگاه شانتی نی کتان در انجمان بینالمللی صلح جهانی شرکت داشتم بمناسبت سابقه با تاگور از دانشگاه مذکور بتفعیل دیدن کردم و پرسو عروس تاگور و دکتر چاکراوارتی منشی او از من بشام و ناهار در اطاقهای شخصی تاگور دعوت کردند و نهایت ملاحظت و مهمان نوازی را نمودند.

در ۱۳۳۹ که مقارن با صدمین سال تولد تاگور بود و من عهدهدار وزارت فرهنگ بودم پنج نمایشنامه از آثار تاگور توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب ازانگلیسی بفارسی در یک جلد تحت عنوان «قربانی» توسط فریدون گرکانی ترجمه و طبع شد.

دانشگاه تهران نیز در ۱۳۴۰ صد بند از اشعار تاگور را که منتخب خود او بود و در هندوستان با کمک پورداود از بنگالی بفارسی ترجمه و چاپ شده بود با اصلاحاتی از نو طبع و منتشر کرد و جشن تولد آن شاعر نامدار را برپا نمود. تأسیس انجمن ملی در چند مدرسه‌ای که قبل از مشروطه وجود داشت ورزش معمول نبود و تنها تربیت بدنه بپرورش حافظه و آموختن دروس معینی توجه می‌شد. فقط در تهران در یکی دو مدرسه چند ساعت درسال یکی از صاحب‌منصبان قراقخانه راه رفتن بصف را بشاغر دان می‌آموخت. در آن اوقات مردم فضیلت را در ترک تمتعات جسمانی میدانستند و عموماً معتقد بودند

که طالب علم باید شدائدر را تحمل کند و تنفس ریاضت بکشد
تا در تحصیل توفیق باید . عده زیادی عقیده عرفان را نسبت
بپرورش روح انسانی بغلط تعبیر و تفسیر میگردند و مثلًاً
با استناد ایيات ذیل از حدیقه سنائی :

درجهانی که عقل و ایمان است

مردن جسم زادن جان است

تن فدا کن که در جهان سخن

جان شود زنده چون بمیرد تن

دشمن حق تن است خاکشدار

قبله حق دل است پاکشدار

به تربیت بدن بی اعتمنا بودند . تنها در زورخانه‌ها عده‌ای از طبقات اجتماع با روش خاصی به تقویت نیروی بدن می‌پرداختند. پس ازانقلاب مشروطه جمعی از آزادیخواهان بتأسیس مدارس جدید همت گماشتند ولی همین که خواستند در برنامه ورزش سوئیتی را قرار دهند محافظه کاران باعتراف برخاستند و ورزش را «ورجه و ورجه» خواندند و آنرا مخالف وقار و حیثیت انسانی اعلام کردند. معدلك میرمهدي ورزنه که در خارجه باصول جدید ورزش آشنا شده بود با حسن خلق و لطیفه گوئی و فداکاری موفق شد ورزش سوئیتی را در بعضی از مدارس تهران معمول دارد . در ۱۳۰۴ خورشیدی احمد امین‌زاده که در مملکت جدید التأسیس عراق آشنا باصول پیشاہنگی شده بود در تهران بتأسیس پیشاہنگی پرداخت ولی مورد قبول عامد

واقع نشد و براق بازگشت . سید رضا اخوی که از همکاران صمیمی او بود توانست با کمک چند تن از جوانان علاقمند دفتری برای پیشاهنگی دائیر نگاهدارد .

در ۱۳۰۶ سید محمد تدین وزیر فرهنگ که ظاهرآ در خانه بورزش می‌پرداخت و بتربیت بدن دلبستگی داشت قانونی تصویب مجلس شورای ملی رساند و ورزش را در مدارس اجباری کرد لیکن کمی اعتبار و فقدان معلم ورزش و عدم استقبال عامه و تغییر وزیر اجرای قانون را بتعویق انداخت .

در مدت اقامتم در امریکا در ۱۳۱۰ - ۱۳۰۹ توجه شگفت‌آوری که در آن مملکت نسبت به تربیت بدن می‌شد در من بسیار تأثیر کرد . در تمام مراحل تربیت در کوکستان و دبستان و دبیرستان و دانشگاه اهمیت فوق العاده بیازی و ورزش میدادند . در خارج از مدرسه میدانهای وسیع برای بازی و ورزشگاههای عظیم وجود داشت و مسابقه‌های گوناگون انجام می‌گرفت و علاقه‌ای که مردم بدین امر ابراز و وجودی که صرف میکردند زیاده از حد تصور بود . مردم امریکا همه سالم و تندrst و نیرومند و دلیر و فعال بودند با چهره‌های شاد و امیدوار و روحیه عالی .

من نیز علاقه بسیار بورزش داشتم و آنرا همواره یکی از عوامل مهم تندrstی و سعادت و خوشی دانسته‌ام و چنان‌که در جلد اول یادگار عمر اشاره کرده‌ام از دانش‌سرای ورسای بدريافت‌گواهی‌نامه معلمی ورزش نیز نائل شدم . بنابراین

در اثر مشاهده اهمیتی که در امریکا بورزش میدادند و دروس متعددی که در دانشگاه کلمبیا در دانشسرای عالی درباب تربیت بدنی داده میشد (و درجات علمی تا درجه دکتری در رشته مذکور اعطا میگردید) برآن شدم که در مراجعت نسبت به تربیت بدنی جداً اقدام کنم.

وقتی حسین علاء وزیر مختار ایران در پاریس مدت مأموریتش پایان یافت و با ایران بازگشت در آذرماه ۱۳۱۱ بریاست بانک ملی منصوب شد و فرصت مناسب برای اقدام بست آمد زیرا از سالیان دراز بود ارادت میورزیدم و میدانستم که در انگلستان در مدرسهٔ وست‌مینستر^۱ و دانشگاه لندن تحصیل کرده و به تربیت بدنی ایمان راسخ دارد.

در ۱۲۹۷ که من از سفر تحصیل در اروپا بوطن بازگشتم میرزا مهدی خان مشیرالملک وزیر مختار ایران در لندن که در ایام دانشجوئی من نهایت لطف و محبت را بمن فرموده بود مرا بپادر کهتر خود حسین علاء معرفی کرد و از همان تاریخ در سلک ارادت‌کیشان او قرار گرفتم. در ۱۳۰۴ بدعوت او بود که من نطق بسیار مهیج و پرثمر پروفسور پوپ امریکائی را در حضور رضا شاه بشرحی که در جلد اول یادگار عمر آمده ترجمه کردم و از آن سخنرانی تاییج عالی برای مملکت حاصل شد. در ۱۳۰۸ که علاء وزیر مختار ایران در پاریس بود با کمک گرانبهای ونفوذ او بود که من موفق شدم معلمین شایسته و آزموده از فرانسه برای دیبرستانهای

ایران استخدام کنم و در اثر مساعدت و راهنمائی او بود که همان سال در مجتمع بین‌المللی تربیت در زن و دانشگاه کیمبریج توانستم وظایف نمایندگی دولت را بنحو مطلوب انجام دهم . در ۱۳۰۹ که از راه پاریس با مریکا میرفتم در اثر ارشاد او (که تا ۱۳۰۴ وزیر مختار ایران در واشنگتن بود) و سفارشنامه‌هایی که بمن داد مسافر تم با آن دیار با موفقیت توأم شد .



حسین غلام
یکی از مؤسسان اصلی انجمن ملی تربیت بدنی

در نتیجه تماس‌های مذکور هر قدر معاشر تم با او زیادتر می‌شد بر اوصاف ستوده و ملکات فاضله او بیشتر واقف می‌گشتم و ارادتم فزونی می‌یافت . یکی از فضیلت‌های او حفظ آبرو و حیثیت ایران بود در موقعی که نمایندگی کشور

را در فرانسه و امریکا (و بعداً انگلستان) حائز بود. شش سال پس از مأموریت او در واشنگتن که من بدانجا رفتم تمام کسانی که با او ارتباط حاصل کرده بودند از وی به نیکی یاد میکردند و از وطن پرستی و مناعت طبع و عزت نفس و آداب و اخلاق و نکته سنجی و لطیفه گوئی و فصاحت و لهجه عالی او در زبان انگلیسی سخن میگفتند.

حسین علاء معتقد بانجام وظیفه و احتراز از تظاهر و افراط در حرف زدن بود و همواره این بیت سعدی را برای دوستان خود تکرار میکرد:

دوچیز طیره عقل است دم فروبستن

بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

به پیروی از همین بیت در موقع لازم باقیافه‌ای جذاب و صدائی گیرا و بیانی آرام و عباراتی ساده و تشبیهاتی دلکش و کنایاتی نفر نظریات منطقی خود را ابراز میداشت و مستمعین را تحت تأثیر قرار میداد.

فضیلت دیگر علاء صمیمیت و صداقت و ثبات در دوستی و وداد بود که در تمام گفتارها و کردارهای او ظاهر و ساطع بود و باعث می‌شد که همه با او اعتماد کنند و اطمینان داشته باشند و با او در هر موقع بجان و دل همکاری کنند.

با این سوابق وقتی بریاست بانک ملی برگزیده شد تأسیس انجمنی را برای ترویج ورزش پیشنهاد کرد و او با کمال علاقه موافقت کرد و ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) را که از آغاز مشروطه چندبار وزارت فرهنگ را بعده

گرفته بود برای مشورت و گفتگو بیانک ملی دعوت کرد. هیئت سه نفری که بدین ترتیب بوجود آمد پس از بررسی موضوع و دو جلسه مذاکره تصمیم بنأسیس انجمن گرفت و به پیشنهاد من قرارشد آنرا انجمن ملی تریست بدنی بنامند. لیکن مسافرت حسین علاء سویس (باتفاق داور وزیر دادگستری) برای دفاع از حقوق ایران در جامعه ملل در موضوع الغاء امتیاز نفت دارسی، تا فروردین ۱۳۱۲ تشکیل انجمن را بتأخیر انداخت.

پس از مراجعت علاء از سویس توسط اعتمادالدوله وزیر فرنگ از رضاشاه نسبت بنأسیس انجمن کسب اجازه شد. استدعای مذکور با ابراز عواطف شاهانه مورد موافقت قرار گرفت و مقرر شد که ریاست عالیه آن با والاحضرت همایون ولایت عهد باشد که در آن تاریخ در سویس بتحصیل اشتغال و بورزش علاقه وافر داشتند.

در اوخر شهریور ۱۳۱۲ که مخبر السلطنه هدایت نخست وزیر مستعفی و ذکاءالملک فروغی بریاست دولت و داور بوزارت دارائی برگزیده شد، من از طرف هیئت مؤسس انجمن دو درخواست از داور کردم یکی اعطای کمک نقدی برسم اعانه و دیگر واگذاری باغ منظر یه که خالصه بود بانجمن. داور با لطف بیحدی که داشت و ارادتی که بحکیم الملک میورزید و صمیمتی که با علاء پیدا کرده بود بیدرنگ و با روی گشاده هردو تقاضا را پذیرفت و حاضر شد سالی ده هزار تومان اعانه بدهد و منظر یه را بانجمن

منتقل کند لیکن این دو امر را موقول نمود باینکه انجمن شخصیت حقوقی پیدا کند و در دفتر دولت به ثبت رسد .

وقتی علی اصغر حکمت با سمت کفالت وزارت فرهنگ (در کایینه فروغی) از اروپا وارد و از تأسیس انجمن آگاه شد بام اتفاق او عده اعضا تکمیل گردید و سر لشگر (اکنون سپهبد) امان الله جهانبانی بازرس کل آرتیش شاهنشاهی و سلمان اسدی نماینده مجلس شورای ملی بعضویت انجمن انتخاب شدند . برای ایجاد رابطه مستمر بین انجمن و وزارت فرهنگ مقرر گردید که یک نفر نماینده از طرف آن وزارت در انجمن عضو باشد و قرعه فال بنام شمس آوری رئیس اداره بازرسی اصابت کرد .

هیئتی که بدین ترتیب تکمیل شد نظر بسوابق فرهنگی حکیم الملک ، خواست اورا بریاست انجمن برگزیند ولی او قبول نکرد و حسین علاء انتخاب گردید .

اساسنامه انجمن که قبلاً آماده شده بود در فروردین ۱۳۱۳ با مضاء شش نفر رسید و در دفتر دولتی ثبت شد و انجمن شخصیت حقوقی پیدا کرد . در تمام مدتی که علاء انجمن را اداره میکرد احوالت و نجابت خود را ظاهر ساخت . توان اوضاع و ادب و ملاطفت و مهر بانی از اوصاف برجسته او بود . هیچگاه بیهوده بسخن لب نمی گشود و هر وقت محظی را عنوان میکرد با بذله گوئی که باعث تفریح خاطر می شد توأم بود . در وقت شناسی برای همه سرمشق بود و جلسات انجمن را با خون گرمی و شکیبائی اداره می نمود .

وقتی اعانه وزارت دارائی تأمین و برق ارشد نخستین کار مهم استخدام یک نفر متخصص در تربیت بدنی از امریکا بود که طبعاً بهده من گذاشته شد. پس از مکاتبه با ویلیام رسل^۱ رئیس دانشسرای عالی دانشگاه کلمبیا که بعدها برپاست اداره کل اصل چهار و عضویت دولت امریکا برگزیده شد یکی از فارغ التحصیل های مجروب دانشسرای مذکور با حقوق ماهانه دویست دolar معرفی گردید. وی گیسن^۲ نام داشت و در اواخر شهریور ۱۳۱۳ وارد تهران و بکار مشغول شد.

یکی دیگر از تصمیمات انجمن احیا و تجدید سازمان پیشاهنگی بود که بدست گیسن صورت پذیرفت. در این قسمت با معاونت حسام الدین پazar گاد رئیس دبیرخانه انجمن بحدی جدیت شد که ظرف چهارماه عده کافی پیشاهنگ برای شرکت در رژه سوم اسفند ۱۳۱۳ در میدان جلالیه آماده گردید و بحدی باعث خشنودی شاه شد که در همان روز سمت حکمت از کفالت بوزارت مبدل گشت.

چندی بعد علاء باسمت وزارت مختار دولت شاهنشاهی بلندن اعزام شد و حسین سمیعی ادیب السلطنه رئیس دربار عضویت انجمن بجای علاء انتخاب گردید.

انجمن ملی تربیت بدنی در شهرها شب خود را ایجاد کرد و خدمات مهم بکشور نمود مانند تربیت معلم ورزش

William F. Russel (۱)
Thomas R. Gibson (۲)

وپیشاهنگی - آموختن و ترویج اقسام بازی چون فوتbal
ووالی بال و باسکت بال - تهیه زمین های مخصوص در تهران
وولایات برای ورزش - ترتیب مسابقه بین مدارس - تشکیل
اردوهای پیشاهنگی در منظریه و اطراف شهر های مهم کشور -
ایجاد و تشویق باشگاههای ورزشی - شرکت در المپیادهای
بین المللی . . .

در آغاز کار مردم بتریت بدنه توجهی نداشتند و در
اوقاتی که برای حضور و تماشای بازی کنان در زمین دولت
یعنی محل کنونی دانشسرای تهران در خیابان روزولت
دعوت میشدند برای جلب آنها می بايست چای و نان شیرینی
توزیع کرد . اکنون بدی بورزش ابراز علاقه میشود که
برای ورود با مجده و تماشای مسابقه ها در خرید بلیط
ورودیه بریکدیگر سبقت میجویند .

در فصل اول مذکور افتاد که در تأسیس دانشگاه
فروردين ۱۳۱۰ وزیر دربار پهلوی
از من خواست که طرح تأسیس دانشگاه
تهران را تهیه کنم و طرح مذکور بصورت کتابچه ای در ۱۶

خرداد آن سال از نیویورک برای وزیر دربار پهلوی ایفاد شد.
در فصل سوم نیز گفته آمد که در بهمن ۱۳۱۰ بدستور
رضاشاه اجرای آن طرح و تأسیس دانشگاه بعده نگارنده
واگذار و قرارشده دارالمعلمین عالی مبدل بهسته مرکزی
دانشگاه شود و ازینرو در تیر ۱۳۱۱ بنگارستان منتقل گردید
و بیدرنگ اصلاحات اولیه صورت پذیرفت . همین که امور

بجزیان افتاد باعتمادالدوله وزیرفرهنگ که هفته‌ای دوبار ملاقات میکردم پیشنهاد نمودم که بوسیله وضع قانون مخصوص شالوده دانشگاه ریخته شود.

در آن موقع در وزارت فرهنگ یک نفر هم وجود نداشت که از چگونگی سازمان و طرز کار دانشگاه و اداره کردن آن آگاه باشد. منتهای تصوری که از دانشگاه داشتند این بود که مدرسه‌ای است در سطح عالی مانند مدرسه حقوق و مدرسه طب و دارالعلمين عالي که در آن تاریخ موجود بود. وزیرفرهنگ که از اقدامات سریع من در فصل تابستان خشنود شده بود مرا از ۱۲ مهر ۱۳۱۱ پیاپی ۹ اداری باماهی ۲۶۸ تومان حقوق ارتقاء داد و با اینکه بسیار ملاحظه کار می‌نمود با تهیه لایحه تأسیس دانشگاه موافقت کرد. من هم با تکاء تحصیلات و تجربیاتم در سه کشور بزرگ متوجهی یعنی فرانسه و انگلستان و امریکا ومذاکرات و مباحثاتی که در امریکا برای تهیه طرح نموده بودم ورعایت قانون استخدام کشوری واوضاع واحوال مملکت وقدرت فوق العاده دولت و امکانات مالی و مدارس عالی موجود لایحه‌ای تهیه کردم و اصطلاحات جدیدی نظیر کلمه دانشگاه و دانشکده و استاد و دانشیار و علوم تربیتی که امروز همگی در افواه و جراید و کتب معمول و متداول است و طبیعی بنظر میرسد در آن لایحه منظور داشتم و نسخه ماشین‌شده را در اوایل آذرماه ۱۳۱۱ بوزیرفرهنگ تقدیم کردم.

چند روز بعد وزیرفرهنگ مرا بخانه خود فرآخواند

و پس از قدردانی از اینکه لایحه با رعایت جوانب امر و سنت ملی و فرهنگی تهیه شده مواد آنرا یک یک خواند و مفصل‌^۱ توضیح خواست و در پایان جلسه موافقت اصولی خود را ابراز داشت و قرارشده در کمیسیونی با حضور نماینده اداره تقاعد وزارت دارائی لایحه مورد شور قرار گیرد و بعد با الجازه وزیر دربار بھیئت دولت و مجلس شورای ملی پیشنهاد گردد . یکی از سؤالاتی که در آن جلسه از من نمود راجع به مقدار زمین برای دانشگاه بود . جواب من این بود که برای دارالعلمين عالی که در ردیف یکی از دانشکده هاست ۲۵ هزار متر مربع از اراضی نگارستان تخصیص یافته و کم است زیرا مثلاً برای بازی فوتبال زمینی بطول و عرض ۱۱۰ در ۵۰ متر ضروری است که وجود ندارد . بنابراین برای شش دانشکده و کتابخانه و قسمت اداری و باشگاه دانشجویان باید لااقل دویست هزار متر مربع زمین در نظر گرفت . گرچه در بادی امر زمینی بوسعت مذکور بنظر وزیر فرهنگ زیاد بود ولی دلایلی که ذکر شد اورا متقادع کرد و دستور داد پیشنهاد کتبی در این باب داده شود .

متأسفانه واقعه غیرمنتظره ای اقدامات اعتمادالدوله را در تقدیم لایحه تأسیس دانشگاه به مجلس متوقف ساخت . روز آدینه دوم دیماه ۱۳۱۱ جشن سالیانه دبیرستان فیروزبهرام و گشايش ساختمان نوبنیاد آن برپا و طبق برنامه قرار بود که تیمور تاش وزیر دربار پهلوی پس از نطق مختصری گواهی نامه های شاگردان را اعطای و عمارت جدید را رسماً

افتتاح کند. پس از مدتی انتظار در تالار سخنرانی خبر آوردند که تیمورتاش از کار بر کنار شده و در جشن شرکت نخواهد کرد. با عنایتی که رضا شاه به تیمورتاش داشت و اختیارات بیحدی که بدو داده بود ولیاقت و کفایتی که وزیر دربار طرف هفت سال از خود نشان داده بود کسی در ذهن هم تصور نمی کرد که ناگهان از صحنه سیاست دور شود.

با سوابقی که من با تیمورتاش داشتم و در جلد اول یادگار عمر بدان اشاره کرده ام خواستم برای تسکین خاطر و اظهار اخلاص وی را ملاقات کنم. با اعتماد الدوله که از دوستان صمیمی و قدیمی او بود و محمد هاشم میرزا افسر نایب رئیس مجلس شورای ملی که از خویشاوندان او و هردو بمقابلات او رفته بودند قصد خودرا ابراز کردم. معلوم شد دیدن او آسان نیست و خود او نیز از پذیرفتن اشخاص اکراه دارد. ازینرو در ۲۳ دیماه نامه‌ای در بیست سطر نوشته ارادت دیرین خودرا باو و خدماتی که بسالیان دراز بشاه و مملکت نموده و نشیب و فراز دنیا یادآوری کرده آرزو نمودم که غبارغم برود و حال خوش بازآید.

نامه را بوسیله گماشته بخانه او فرستادم که واقع بود در باغ سردار محتشم بختیاری (نژدیک با غشاه) واکنون مقر دانشکده فرماندهی عالی و ستاد مشترک است. بعداً معلوم شد که سرلشگر محمدحسین آیرم رئیس کل شهربانی که با تیمورتاش دشمنی میورزید مأمورینی را مراقب رفت و آمد مردم و بازرسی مکاتبات کرده و هر روز گزارشی در این

باب بمقامات عالی میدهد. البته من قبلًا از این امر آگاه نبودم.
از تیمورتاش جوابی بمن نرسید و هیچگونه تذکری
نیز از طرف قوای انتظامی بمن داده نشد.

طبق اعلامیه‌های دولت روز ۲۷ دیماه تیمورتاش در
منزل تحت نظر قرار گرفت - روز ۳۰ بهمن در شهربانی
بازداشت شد - روز ۱۷ اسفند بر ضد او ادعانامه بدیوان عالی
کیفر تسلیم گردید - روز ۲۵ اسفند دادرسی انجام شد -
روز ۲۷ اسفند ۱۳۱۱ بدیوان مذکور او را به سه سال زندان
و پرداخت حدود شصت هزار تومان جریمه محکوم نمود -
روز ۱۷ مهر ۱۳۱۲ در محبس قصر بسته قلبی در گذشت .
برفت و سرآمد بر او روز گار

همه رنج او ماند از او یاد گار
جهانا مپرور چو خواهی درود

چومی بدروری پروریدن چه سود؟

برآری یکی را بچرخ بلند
سپاریش ناگه بخاک نشند.

بر کناری و توقيف وزیر دربار موجب افسردگی شدید
وزیر فرنگ شد. دست و دلش از کار بازماند و دیگر بوزارت
علاقه نشان نداد . چندبار درخواست کرد که لا یحده تأسیس
دانشگاه بجربیان افتد و هر بار بهانه‌ای آورد تا بالاخره روزی
بانها یت احتیاط گفت که دولت ممکن است استعفا دهد و کار
ناتمام بماند باین جهت از اقدام خودداری کرده است .
وقتی سال تحصیلی بپایان رسید و امتحانات نهائی

مدارس تهران که از معضلات امور محسوب میشد انجام یافت اعتمادالدوله بعلت کسالت مستعفی شد و روز بعد (چهارشنبه ۱۷ خرداد ۱۳۱۲) دکتر احمد حسنی عمامه‌الملک رئیس فرهنگ آذربایجان بکفالت وزارت فرهنگ منصوب گردید ولی دوره تصدی او بحدی کوتاه بود که مجال نشد راجع بتأسیس دانشگاه با او مذاکره شود.

مخبر السلطنه هدایت که از ۱۳۰۶ ریاست دولت را بهده داشت در شهر یور ۱۳۱۲ کناره گیری کرد و ذکاء‌الملک فروغی مأمور تشکیل کایینه شد.

روز شنبه ۲۵ شهر یور ساعت پنج بعداز ظهر ذکاء‌الملک بوسیله تلفون مرا بخانه خویش در خیابان سپه (محل کنونی بیمارستان نجات) دعوت کرد . وقتی بدفتر او وارد شدم داور را نشسته در پهلوی او دیدم . پس از مختصر تعارف و صرف چای ذکاء‌الملک مأموریت جدید خود را عنوان کرد و گفت داور بوزارت دارائی انتخاب شده و باید با مشورت او سایر وزراء را برگزیند و به پیشگاه همایون معرفی کند . سپس مقدمه‌ای چید و از سوابق فرهنگی من یاد کرد و از اصلاحاتی که در پایان نامه دکتری پیشنهاد کرده بودم تمجید نمود و باین ترتیجه رسید که در نظر دارد وزارت فرهنگ را بمن بسپارد . من از حسن ظن ولطف او و داور تشکر کردم و گفتم هرگاه بتوانم نقشه‌هائی که برای فرهنگ ایران کشیده‌ام و اصولی که بدان ایمان دارم اجرای کنم از خدمت در تحت ریاست حکیم و دانشمندی چون او بسیار مفتخر

خواهم بود.

در این موقع داور سخن گفتن آغاز کرد و پس از اظهار محبت و ذکر عشق و شوری که بخيال خود در من سراغ داشت، از لحاظ اخلاقی و روحی و سازش با اوضاع و احوال شرایطی بس دشوار برای کامیابی و حصول موفقیت بیان داشت و از من خواست تا آنها را بپذیرم و در سلک وزیران قرار گیرم. پس از چند دقیقه بحث و مذاکره اجازه خواستم موضوع را تا روز بعد مطالعه و نظر خود را عرض کنم. ذکاء‌الملک فرمود حقیقت اینست که سایر وزیران معین شده‌اند و فردا اول وقت باید هیئت دولت رسماً بحضور همایون و مجلس شورای ملی معرفی شوند. عرض کردم با شرایطی که ذکر شد نمی‌توان تئیجه سی سال تحصیل و تجربه را در اداره کردن فرهنگ بکاربست بنابراین قبول مسئولیت بیهوده خواهد بود و بهتر است خدمت فعلی را مطابق نظر خود انجام دهم.

ذکاء‌الملک و داور نظر مرأتأید کردند و گفتند در این صورت میرزا علی اصغرخان حکمت را پیشنهاد خواهیم کرد و اجرای نظریات و پیشنهادهای مندرج در پایان نامه شما را از او خواهیم خواست.

در باز گشت بخانه تمام شب را محزون و دل‌شکسته بودم و نتوانستم بخواب روم زیرا در دل آرزوها پروردۀ راهها برای اصلاح و توسعه فرهنگ طراحی کرده بودم و اینک که موقع اجرای آنها فرار سیده و فرصتی بی‌نظیر

بیش آمده بود اوضاع و احوال اجازه نداد شخصاً نظریات خودرا بمورد اجرا گذارم . این اندیشه تا سحرگاه درون مرا خراشید بالاخره با روشن شدن افق بخویش دلداری دادم و این دویست خواجه شیراز را چندبار تکرار کردم :

در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم
سرزنش‌ها گر کند خارمغیلان، غم مخور
ای دل غم‌دیده حالت به شود دل بدملکن
وین سرشوریده باز آید بسامان غم مخور

صبح یکشنبه ۲۶ شهریور ۱۳۱۲ فروغی هیئت دولت را بدوأ بر پاشاھ سپس به مجلس شورای ملی بدین شرح معرفی کرد :

محمود جم وزیر کشور
علی اکبر داور وزیر دارائی
علی منصور وزیر راه
اسعد وزیر جنگ

محسن صدر وزیر دادگستری
باقر کاظمی وزیر امور خارجه
دولتشاهی وزیر پست و تلگراف
علی اصغر حکمت کفیل وزارت فرهنگ
علی اکبر بهمن رئیس اداره کل صناعت
محمد طفیل قلی بیات رئیس اداره کل فلاحت .

همان روز بدین پدرم رفتم و شرح ماجرا بگفتم .

بیدرنگ فرمود الخیر فی ماوّقِع و این آیه را از قرآن کریم ذکر نمود:

عسی ان تکرہوا شیئاً و هو خیر لكم و عسی ان تحبوا
شیئاً و هو شر لكم و اللہ یعلم و انت لاتعلمون.

حکمت در موقع معرفی بعضیت هیئت دولت در اروپا بود و در اوایل آبانماه بهتران وارد شد و پس از بررسی پایان نامه من موافقت خود را با غالب نظریات اصلاحی اظهار داشت و در منزل و حضور داور قرار شد با همکاری یکدیگر بتدریج و در حدود امکان نظریات مذکور بموقع اجرا درآید. مهمترین اقدامی که طبق پایان نامه می باشد انجام شود تربیت معلم بود. برای این منظور لایحه ای به مجلس پیشنهاد شد که در ماده اول آن اصطلاحات راجع به دانشگاه (که من در لایحه تأسیس دانشگاه منظور کرده بودم) قید گردید و در اسفند ۱۳۱۲ بتصویب مجلس رسید.

برای رسیدگی به لایحه تأسیس دانشگاه که در آذر ۱۳۱۱ پیشنهاد کرده بودم کمیسیونی مرکب از چهار تن از استادان دارالعلمين عالي (غلامحسین رهنما - دکتر سیاسی - دکتر محمود حسابی - دکتر شفق) و محمد علی گر کانی رئیس اداره تقاضه وزارت دارائی در دفتر من تشکیل شد. حکمت در حدود وقتی که داشت در کمیسیون شرکت نمود. پس از سه چهار جلسه بحث و شور اصلاحات جزئی در لایحه بعمل آمد مانند تغییر نام دانشکده علوم دینی به معقول و منقول و یا از دیاد اختیارات اداره تقاضه در مورد مستخدمین و یا

تطبیق نسبی پایه های دانشیاری و اداری از حیث میزان حقوق .
لایحه مذکور در ۸ خرداد ۱۳۹۳ تصویب مجلس رسید
و بیدرنگ اجرای آن آغاز شد .

بموجب قانون مذکور رئیس دانشگاه باید به پیشنهاد
شورای دانشگاه ازین رؤسای دانشکده ها که وارد بامور
اداری بودند انتخاب وبا موافقت وزیر فرهنگ بفرمان
همایون منصوب شود . علت محدود کردن شماره اشخاصی
که ممکن است برایست برگزیده شوند و مداخله دادن شوری
این بود که در آن موقع دولت بی نهایت مقتدر بود و یک نفر
سالها بر مسند وزارت تکیه میزد و در کلیه امور دستورهایش
قطاع و نافذ بود . بنابراین اگر بوزیر فرهنگ آزادی مطلق
داده می شد میتوانست هر کس را برای ریاست دانشگاه
انتخاب کند و در کارهای آن مؤسسه بزرگ علمی مستقیماً
دخالت کند و احدی را جرأت چون و چرا نیاشد . شورای
دانشگاه در حقیقت وسیله ای بود برای تعديل اقتدارات قوه
مجربه و محدود کردن مداخلات مستقیم دولت در امور علمی
وفنی . در غیر این صورت بدیهی است که رئیس دانشگاه را
با مسئولیتهای مهمی که دارد نباید مرئوسین او برگزینند
 بلکه باید از طرف رئیس کشور یا هیئت مستقل بی طرفی که
بموجب قانون معین شده باشد انتخاب گردد تا بتواند وظایف
خطیر خود را انجام دهد .

مقارن با تشکیل جلسات کمیسیون ، مأمورین وزارت
فرهنگ در صدد پیدا کردن زمین برای تأسیس دانشگاه بودند

وطبق نظری که سابقاً داده شده بود می‌بایست لااقل بیست هکتار مساحت آن باشد^۱. چنین زمین وسیعی که خوش آب و هوای باشد تنها در بهشت‌آباد (در شمال پالاس هتل فعلی) و در جلالیه (که پارک فرح کنونی جزوی از آن بود) موجود بود. مالکان بهشت‌آباد حاضر نشدند اراضی خود را که مجاور شهر بود ببهای مناسب واگذار کنند ولی حاج رحیم اتحادیه مالک عمدۀ جلالیه قطعه زمین خوش قواره‌ای خارج از شهر بفاصله یک کیلومتر در شمال غربی تهران بمساحت بیست هکتار و کسری از قرار متری چهار ریال و نیم بوزارت فرهنگ فروخت و این معامله سه روز قبل از تصویب لایحه تأسیس دانشگاه صورت قطعی پیدا کرد.

آندره گدار^۲ رئیس باستان‌شناسی و موزه که شغل اصلی ورشته تخصص او معماری بود بیدرنگ نقشه کلی دانشگاه را تهیه کرد و ساختمان دانشکده پزشگی برای پذیرفتن شصت دانشجو در هرسال از سوم تیرماه ۱۳۱۳ آغاز شد.

(۱) در آن موقع عده‌ای انتقاد میکردند که بیست هکتار خیلی زیاد است و زمینی بمساحت چهار پنج برابر مدرسه عالی سپهسالار برای دانشگاه کافی است. در مهر ۱۳۲۰ که تصدی وزارت فرهنگ بعده نگارنده بود چون متوجه شدکه شهر بسرعت بطرف شمال و مغرب وسعت می‌یابد و احتیاجات دانشگاه هم بهمان سرعت روابط افزایش است از پیشگاه همایون استدعا کرد اراضی غرب دانشگاه از عطایای ملوكانه خردباری شود و این درخواست مورد قبول واقع و زمینی که دیرخانه و چاچخانه و مرکز دانشجویان در آن ساخته شده ابیاع و بدانشگاه مرحمت گردید. در ۱۳۳۴ که در الترام موبک همایون بهندستان رفته بود و دانشگاه بنارس مورد بازدید قرار گرفت شاهنشاه ملاحظه فرمودند که محوطه آن دانشگاه شش میلیون مترمربع (۶۰۰ هکتار) مساحت دارد.

André Godard (۲)

مدرسهٔ طب که از ۱۲۶۸ قمری بهمت میرزا تقی‌خان امیرکبیر بوجود آمده بود تا ۱۳۳۷ قمری در عمارت دارالفنون در خیابان ناصریه (ناصرخسرو فعلی) دائم بود سپس از دارالفنون مجزا شد و در تیر ۱۳۱۳ در محل استیجاری در خیابان رازی بود والبته در تمام عمر خود تالار تشریح نداشت زیرا بعضی از افراد متعصب و عوام‌فریب و جاہل نرا اثر ضعف دولت مانع تشریح کالبد انسان برای مقاصد طبی می‌شدند. دولت‌بنای دانشکده پزشگی را بر سایر عمارت‌ها دانشگاه مقدم داشت تا از قدرت و نفوذ رضاشاه و فرصتی که بدست آمده بود استفاده کند و مدرسه‌ای با تالار تشریح بوجود آورد. دکتر ابوالقاسم بختیار که با من از امیریکا با این آمده بود در ساختن تالار مذکور نقش مهمی بر عهده گرفت و بر قسم فنی و طبی وبهداشتی آن نظارت کرد و روز دوشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ که تالار برای بهره‌برداری آماده شد رضاشاه آنرا گشود سپس بنlad دانشگاه را زیر پلکان مرکزی دانشکده طب (بسمت جنوب) در دل زمین بعمق یک مترو نیم جای داد و من با شوق و شعف زاید الوصف از نزدیک تماشا و از خداوند برای او از صمیم قلب طول عمر آرزو می‌کرم.

بنlad مذکور عبارت بود از لوحی زرین که این عبارت ساده بخط نستعلیق و بفارسی سره بر آن حک شده بود : «هنگام شاهنشاهی پادشاه ایران رضاشاه پهلوی سردودمان پهلوی ساختمان دانشگاه تهران بفرمان او آغاز

واين نبشه که ييادگار در دل سنگ جاي گرفته بزميin سپرده
شد . بهمن ماه ۱۳۱۳ خورشيدی » .
در عبارت فوق مقصود از «سنگ» محفظه‌ای است



رضاهش بهنگام نهادن بنlad دانشگاه تهران در بي ساختمان دانشکده پرشگى
ردیف جلو از راست : فروغی - حکمت - مؤلف این کتاب - دولتشاهی - منصور
ردیف دوم : صدرالاشراف - جم - دکتر متین دفتری

از سنگ مرمر بشکل مکعب مستطیل که از روی محفظه بنlad
تخت چمشید ساخته شده بود .

محفظه بنлад تخت جمشید را پروفسور هرتسفلد^۱
باستان‌شناس شهر آلمانی در شهریور ۱۳۱۲ از زیر پی تالار
آپادانا کشف کرده و رضا شاه در همان موقع آنرا با مبارکات
و دقت تام ملاحظه فرموده بود.

وقتی رضا شاه وارد گودش و خواست محفظه را در پی
ساختمان قرار دهد دریچه آنرا بلند کرد و متوجه شد که
خوب جفت نمی‌شود و از سنگ مرمر هم ساخته شده است
در صورتیکه محفظه بنlad تخت جمشید از سنگ خارا بود.
این دونقص را بزبان آورد و گفت محفظه دوهزار و پانصد
سال پیش را بهتر و محکم‌تر ساخته‌اند. من که در فاصله یک
متر ازاو بودم بی اختیار و بسیار آهسته گفتم: «ماشاء الله
باین دقت!». گوش رضا شاه بحدی حساس بود که صدا را
شنید و از ته گودال سر بلند کرد و با چشمان بسیار نافذ نگاهی
بمن کرد سپس محفظه را در دل زمین قرارداد.

ملک الشعرا بهار استاد دارالعلمین عالی ماده تاریخ
بنای دانشگاه را دریازده بیت سرود که اینک شش بیت آن
نقل می‌شود:

اندران عهدی که شاهنشاه ایران پهلوی
ملکت را از هنر چون جنت نو شاد کرد ...
ریخت از ترویج دانش طرح آبادی ملک
ملک را آری ز داش می‌توان آباد کرد

این چنین دانشگهی عالی ز نو فرمود طرح
 واهل دانش را از این دانشپژوهی شاد کرد
 شه پیای خود شرف بخشود دانشگاه را
 پس بدست خود نخستین سنگ را بنلاد کرد
 الغرض چون گشت این دانشگه عالی بنا
 بهر تاریخش خرد در یوزه از استاد کرد
 از ادب کلک بهار افکند سر در پیش و گفت
 شاه این پاینده دانشگاه را بنیاد کرد
 حاصل جمع حروف آخرین مصرع بحساب ابجد ۱۳۱۲
 است و چون سر کلمه ادب یعنی الف که بحساب ابجد یک
 است بر عدد مذکور اضافه شود ۱۳۱۳ بدست خواهد آمد .
 در فروردین ماه ۱۳۱۲ یکی از استادان
 چرا ایران را
 کهن سال و بر جسته دانشگاه کلمبیا بنام
 دوست دارند ۴
 پروفسور اسمیث^۱ که چندین کتاب
 و رساله در باب ریاضیات تألیف کرده بود با ایران آمد و بفرمان
 رضا شاه ازاو تجلیل شد . علت این بزرگداشت تألیف وطبع
 کتاب زیبا و دل انگیزی بود که پروفسور اسمیث بوسیله من
 بر رضا شاه تقدیم کرده بود مشتمل بر ترجمه رباعیات خیام
 بشعر انگلیسی و بوزن رباعی با کاغذ و جلد اعلی و دوازده
 تصویر رنگارنگ .

آشنائی من با پروفسور اسمیث باین ترتیب صورت
 پذیرفت که در موقع ورود به دانشگاه کلمبیا در شهر یور ۱۳۰۹

David Eugene Smith (۱)

در روزنامه دانشسرای عالی (که یکی از مهمترین مؤسسات آن دانشگاه است) چند سطر در باب سوابق خدمت و تحصیلات قبلی من درج کرده بودند و استاد مذکور آنرا ملاحظه و مرا به کتابخانه خود بچای دعوت نموده بود.

چون پروفسور اسمیث را نمی‌شناختم به پروفسور منرو استاد و رئیس مؤسسه بین‌المللی دانش‌سرا مراجعه و بتوصیه و تأکید او با تلفون دعوتش را قبول کردم و در روز تعیین شده بخانه او که در جنب دانشگاه قرار داشت رفتم. وی در آپارتمان بزرگ و مجللی سکونت داشت و همسرش مدتهاست در گذشته بود و یک مردوزن خدمات اورا انجام میدادند و این خود علامت بارز ثروتمندی او بود زیرا در امریکا فقط اشخاص توانگر قادرند مستخدم و آسپیز و رانده نگاهدارند.

بهنگام صرف‌چای پروفسور اسمیث سوالات گوناگون راجع باوضاع و احوال ایران ازمن کرد زیرا در آن‌زمان (بطوری که قبلاً هم متذکر شده‌ام) امریکائیها هیچ‌گونه اطلاعی نسبت به مملکت ما نداشتند. وقتی پرسشها و پاسخها با تمام رسید پروفسور اسمیث یازده جلد قرآن خطی تذهیب شده با جلد رنگ و روغنی و نمونه‌های از خطوط استادان شهریار ایران مانند خط میرعماد بمن نشان داد و معلوم شد که آنها در مسافرت‌های خود باستانی خریداری کرده است. چون زبان فارسی یا عربی نمیدانست سبب تهیه قرآنها و قطعه‌ها را جویا شدم. جواب داد که زیبائی وظرافت

خطوط و طلاکاریها نظر اورا جلب واژتایندگان ایران کرده است.

هفتة بعد پروفسور اسمیث مرا بشام دعوت کردواین بار خواهر و خواهرزاده اش نیز حضور داشتند. پس از صرف شام لذیذ و مفصل پروفسور مرا بکتابخانه خود برد و یک قفسه بزرگ از ترجمه‌های رباعیات خیام بانگلیسی و فرانسه و آلمانی و نسخ متعدد از تحقیقاتی که خاورشناسان شهر و ایرانیان درباره عده رباعیات منسوب به خیام کرده‌اند و چاپهای مختلف رباعیات که در کلکته و بمئی و تهران و استانبول انتشار یافته و چند نسخه خطی رباعیات بمناره داد. در مقابل تعجب من از جمع آوری چند صد جلد کتاب و رساله و مقاله راجع به خیام و رباعیات او پروفسور اسمیث با شور فراوان اظهار داشت که «من ازستایشگران عمر خیام هستم زیرا در ضمن تألیف تاریخ مفصل ریاضیات^۱ متوجه خدمات مهم او بعلوم ریاضی شدم از قبیل تدوین کتاب کامل جبر و مقابله و حل معادله درجه سوم و قانون بسط دو جمله‌ای که بنام نیوتن معروف شده و تنظیم تقویم دقیق و جالب خورشیدی. کتاب جبر و مقابله خیام از لحاظ تاریخ ریاضیات ورشد و تکامل علوم ریاضی بحدی مهم است که من یکی از دانشجویان عرب دانشسرای عالی را بنام داود قصیر از اهالی بغداد راهنمائی کردم که آنرا بانگلیسی ترجمه کند

(۱) کتاب مذکور در دو جلد در ۱۹۲۵ در شهر بستن Boston در امریکا بطبع رسیده است.

ویجای پایان نامهٔ دکتری عرضه بدارد^۱. در اوقات فراغت با افکار فلسفی خیام آشناشدم و ترجمه‌های گوناگون ریباعیات را بتدریج جمع‌آوری کردم و کتبی که درباره عمر خیام و ریباعیات او بود مطالعه کردم و چون دیدم راجع به شماره ریباعیات و صحت و سقم انتساب آنها بخیام میان دانشمندان ایران و اروپا مانند پروفسور کریستن سن دانمارکی و میرزا محمدخان قزوینی اختلاف هست تصمیم گرفتم ریباعیاتی که به تشخیص هر دو دسته تعلق بخیام دارد بشعر انگلیسی به پیروی از زبان ویان خود شاعر ترجمه کنم و با تصاویری که شایسته مقام و منزلت او باشد بزیور طبع بیارایم. برای رسیدن باین مقصود هاشم حسین ایرانی که در دانش‌سرای عالی دانشگاه کلمبیا تحصیل کرده و دلبستگی وافر بخیام داشت برای من ریباعیات را از مجموعهٔ حسین دانش و رضا توفیق (چاپ استانبول بسال ۱۹۲۷) تحت لفظی بانگلیسی ترجمه کرد و من از روی آن ریباعیات را بشعر انگلیسی بوزن رباعی درآوردم.» در این موقع کتابی که از ترجمه ریباعیات تألیف کرده و ماشین شده بود بمن نشان داد و چند صفحه نقاشی که بتفاضل او نقاشان امریکائی واستانبولی برای پرورداندن موضوع چند رباعی کشیده بودند بمن ارائه کرد و از من پرسید آیا صفحات مصور مذکور شایسته طبع و درج در کتاب هست یا نه. چون من در جواب دادن کمی مکث کردم پروفسور اسمیث گفت «برای ریباعیاتی که شاعر ایرانی (۱) ترجمه جبر و مقابله بانگلیسی توسط داود قصیر در ۱۹۳۲ در نیویورک منتشر شده است.

سروده نقاش ایرانی باید پرده بسازد و من مدتيست در
جستجوی يك نقاش ايراني هستم تا آرزوی خودرا جامه
عمل پيوشانم و چون از اوضاع ايران بى اطلاع هستم بمن
بگوئيد آيا درحال حاضر در ايران نقاش هست؟»

من بسيار متأثر شدم که در نتيجه بى قيدي خودمان استاد
بزرگی تصور کند مملکت ما آنقدر بعقب رفته و از تمدن
و فرهنگ دور باشد که در آن نقاش یافت نشود. البته
با لبخند جواب شافی دادم و نام چند معلم نقاشي مدارس
تهران و مدرسه کمال الملک و مجمع الصنایع را (سرائي در
بازار جباخانه تزديك ميدان ارجک که حالا مبدل به خيابان
بود) رجمهري غربي شده و در آن تاریخ عده‌اي نقاش
وقلمدان ساز در آن حجره داشتند) ذكر کردم. پروفسور
اسمیث از من تقاضا کرد که سفارش بدhem بطور نمونه رباعی
ذيل را در تهران بصورت تصویر و نقاشی درآورند:

از جرم حضيض خاک تا اوچ زحل
کردم همه مشکلات گردون را حل

بيرون جستم زبنده هر مکر و حيل

هر بند گشاده شد مگر بند اجل

من فوراً توسيط همسرم بر سام ارجمنگی معلم نقاشي
مدارس تهران سفارش را دادم و حدود دو ماه بعد صفحه
نقاشي به نيويرك رسيد که بيدرنگ تسليم پروفسور اسمیث
شد. وي از مشاهده مجلس زيبا و رنگ آميزي جالب آن
در شگفت شد و با شور زايدا الوصف زبان به تحسين و اعجاب

گشودو گفت «من باید با فتخار این هنرمند یک مهمانی بدهم». چند روز بعد شاترده نفر از رجال علم و ادب نیویورک در منزل پروفسور اسمیت بشام دعوت شدند. من نیز بعنوان نماینده هنرمند ایرانی حضور داشتم. بر سر میز شام به نگام صرف شیرینی پروفسور اسمیت برخاست و نطق مؤثری ایراد کرد حاکی از علت علاقه اش بعمر خیام و تهیه ترجمة رباعیات



رستام ارزنجانی

و مشکلاتی که برای مصور کردن آن پیدا شده بود و اضافه کرد که در اثر بی اطلاعی از اوضاع و احوال ایران هیچگاه تصور نمیکرده است که امروز استادانی ماهر در ایران وجود داشته باشد ولی بواسطه ورود یک نفر از آن کشور قادر شده

است یکی از رباعیات را بطور نمونه بدست یکی از هنرمندان معاصر بصورتی درآورد که دیدگان را لذت می‌بخشد و ظرافت ورنگ آمیزی آن مایه تحسین و ستایش است و مهمانان میتوانند از تماشای آن (در روی میز مخصوص) حظ وافر ببرند و با ایران که شاعر و عالمی نظری خیام را در دامان خود پرورانده و امروز نقاشی چون رسّام ارزش‌نگی دارد درود بفرستند.

مهما نان از لحظه‌ای که از سر میز برخاستند تا وقتی که از میزبان خدا حافظی و شکر کردند محو در تماشای صفحه نقاشی بسبک مینیاتور و تمجید و تحسین و تکریم از شعر و هنر ایران بودند.

پروفسور اسمیث پانزده رباعی دیگر نیز انتخاب کرد که همگی بقلم سحّار رسّام ارزش‌نگی بسبک مینیاتور بر پرده مجسم شد و کتاب در یک صد صفحه بقطع وزیری بزرگ با ۲۸۹ رباعی و دوازده مجلس نقاشی رنگارنگ و یک مقدمه جامع راجع به ترجمه‌های متعددی که از رباعیات بالسنده مختلف مخصوصاً بزبان انگلیسی شده و علت اقدام او بدین امر بصورت ممتاز و دلپسند بطبع رسید و یک جلد اعلیٰ برای رضا شاه و چند جلد برای رجال کشور بوسیله من تقدیم شد. ذکاء‌الملک فروغی مجلد شماره یک را به پیشگاه همایيون عرضه داشت. یک جلد نیز بوی و به علی‌اکبر داور وزیر دادگستری و حسین علاء مدیر کل بانک ملی ایران تسلیم گردید. دو سه ماه پس از انتشار کتاب «رباعیات عمر خیام» با

او صافی که مجملاً ذکر شد ، پروفسور اسمیت تصمیم با آمدن با ایران وزیارت آرامگاه خیام گرفت . خبر آمدن او توسط ذکاءالملک وزیر امور خارجه بعرض رضا شاه رسید و دستور تحلیل او صادر گردید .

در موقع اقامت در تهران پروفسور اسمیت نطق جالبی روز بیستم فروردین ۱۳۱۲ در تالار اجتماعات دانشسرای عالی ایراد کرد . فروغی در جلسه حضور داشت و او را معرفی نمود و ترجمه نطق در جراید مهم تهران انتشار یافت . موضوع سخنرانی «نفوذ فرهنگ ایران در امریکا» و خلاصه آن این بود که در اثر اختراعات گوناگون و اکتشافات شگفت‌آور امریکا فقط باعث بهبود زندگانی مادی مردم شده و قریحه جمال و زیبائی چنانکه باید در آنجا پرورش نیافته و سعادت واقعی که از رضایت باطن و آسایش خاطر سرچشم می‌گیرد پدید نیامده است . ادبیات نظر و پرمايه و هنرهای زیبا و دل‌انگیز ایران باید این نقص بزرگ را در فرهنگ امریکا بر طرف سازد و مکمل تمدن آن گردد . فروغی در پایان جلسه بپاس خدماتی که پروفسور اسمیت بفرهنگ ایران کرده بود با حضور وزیر فرهنگ و رجال مملکت یک قطعه نشان علمی از درجه اول بوی اعطا کرد . روزی هم که وی بوطن خود بازمی‌گشت تمثال شاهنشاه بوی مرحمت شد .

پروفسور اسمیت در تهران به مراهی من کاخ گلستان و صاحب قرائیه و کاخهای اختصاصی سعدآباد و مدرسه

هنر های زیبا را دیدن کرد و با استادانی چون حسین بهزاد
مینیاتور و امیر جاهد و سلطان حسین خان ره معلم موسیقی
ایرانی مدرسه نظام ملاقات کرد و با هنر ایرانی بیشتر آشنائی
پیدا کرد.

موقع عزیمت او باصفهان ذکاءالملک دستور رضاشاه



بروفسور اسمیث در خانه امیر جاهد

از چه براست : امیر جاهد - خواهرزاده بروفسور - بروفسور اسمیث --
سلطان حسین خان ره - مؤلف این کتاب

را که من شخصاً همراه او بروم ابلاغ کرد لذا با او توموییل
بیوک که از امریکا آورده واژیروت تا تهران مرکوب او
بود بطرف اصفهان رهسپارشدم و هم‌جا مأمورین شهر بانی
وامنیه (زاندار مری) بدستور دولت احترامات بسیار مرعی
داشتند.

طبق برنامه‌ای که پروفسور اسمیث باموافقت مؤسسه مسافربری در نیویورک معین کرده بود قرار گرفت مدت توقف او در اصفهان سه روز باشد. لیکن در روز اول ورود با آن شهر که بدیدن مسجد شیخ لطف‌الله رفتیم وقتی داخل مسجد شد چنان مجذوب زیبائی و حشمت و مهارت صنعتی گندید و محراب شد و بسوی آفریننده عالم متوجه گردید که حالش منقلب گشت و رو به قبله عقب عقب رفت و بر دیوار شمالی که مسلطور از کاشی است تکیه زد و حالت شوق باو دست داد و اشگ از چشم انداش سرازیر شد و گفت «هیچ انگیزه‌ای جز ایمان با آفرید گار قادر نیست چنین شاهکار بی‌مانندی بوجود آورد» و همین که به مهمانخانه رفتیم برنامه مسافرت را عوض کرد و تصمیم گرفت ده روز در اصفهان بماند و بوسیله تلگراف مؤسسه مسافربری را از تصمیم خود آگاه ساخت تا در موقع بازگشت با کشتی دیچار زحمت نشود. در اصفهان چند خیافت رسمی بافتخار او داده شد - مدرسه هنرهای زیبای اصفهان و کارگاه نقاشی حاج میرزا آقا امامی و مصور را با دقت تمام دیدن کرد و تمام ساخته‌های آنها را خرید و حدود ده هزار تومان آنروز کتاب خطی و زری و قلمکار و قالیچه ببهائی که صاحبان آنها گفتند بدون تأمل ابتیاع کرد و با مریکا فرستاد.

حاج میرزا آقا امامی در آن تاریخ شصت سال داشت و در نقاشی و مینیاتور استاد مسلم بود. در احیای جلد سوخته که از هنرهای دوره صفوی و فراموش شده بود زحمت بسیار

کشید و شاهکارهای تازه بوجود آورد . با ایرانی بودن خود افتخار میکرد - آداب و رسوم ملی و مذهبی را بحداصلی رعایت می نمود . در راستی و درستی و دیانت و عفت و مناعت کم نظیر بود . در سخاوت و کمک بدیگران از آزادگان بود و کاملاً مشمول فرموده سعدی که :



حاج میرزا آقا امامی

قرار در کف آزادگان نگیرد مال
نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال
پروفسور اسمیث در دو سه جلسه ملاقات و مذاکره

ارادت خاص بدو پیدا کرد و تهیهٔ یک قانیچه اعلیٰ و چند صفحهٔ نقاشی با طرح و موضوع معین بوی سفارش داد و تا زنده بود هرسال در ایام عید میلاد مسیح از نیویورک برای او نامه و یادگار میفرستاد.

از اصفهان روانهٔ تخت جمشید شدیم و یک شب در کاخ اندرونی داریوش که پروفسور هرتسفلد باستان‌شناس شهر آلمانی بسبک روز آبادانی احیاء کرده بسر بر دیم و از محضر فضل و دانش او استفاده کردیم و اطلاعات جالب دربارهٔ کاوشهای از وی بدست آوردیم و از ما پذیرائی شایان شد. تمام روز بعد را برآهنمائی سید محمد تقی مصطفوی نمایندهٔ مقیم وزارت فرهنگ کاخهای تخت جمشید و آثار و آرامگاه‌های نقش‌رستم را دیدن کردیم و در اثر توضیحات بسیار سودمند او نکات متعدد برمکشوف شد.

من نخستین بار بود که بدیدن تخت جمشید و نقش‌رستم نائل می‌شدم و در مقابل عظمت و جلال کاخها و صنایعی که در آنها بکار رفته مبهوت گشتم و حس غرور ملی در من برانگیخته شد و بر بانیان آن آثار درود فرستادم و بر اسکندر مقدونی لعن.

کاخ آپادانا با سه ایوان که بارگاه رسمی داریوش بود و نمایندگان ملل دنیای قرن ششم پیش از میلاد در آن بحضور شاهنشاه میر سیدند حدود یازده هزار متر مربع مساحت دارد و قسمت مرکزی آن ۳,۷۰۰ متر مربع مساحت و ستونهای سنگی یک پارچه که سقف را نگاه میداشته و یازده ستون آن

(از ۳۶۰ هنوز برپاست ۱۸,۵ متر ارتفاع دارد . این وسعت و عظمت که نشانه قدرت و شوکت شاهنشاه هخامنشی است در بالای آرامگاه او در نقش رستم بنحو دیگری جلوه گر است. در نقش برجسته ، داریوش بر اورنگ شاهنشاهی قرار گرفته و بیست و هشت نماینده ملل تابع هریک با لباس ملی خود تخت او را بر دوش می بردند و این جمله پر معنی و افتخار آمیز در کتیبه آن بخط میخی کنده شده : « اگر بخواهی بدانی که داریوش بر چند کشور فرمانروا بود بصورتهای زیر نظر افکن : آنها تخت مرا می بردند ... »

من از اینکه سخن سر ایان بزرگ فارس با وجود تزدیکی این آثار به شیراز شعری در باب تخت جمشید نسروده اند در حیرتم و تصور میکنم علت واقعی فراموش کردن تاریخ ایران پیش از ساسانیان بوده است . حتی در شصت سال قبل که در اثر انقلاب مشروطه احساسات ملی برانگیخته شد و شیخ علی ابیوردی نماینده شیراز در مجلس شورای ملی که از علمای طراز اول بوده و باستقبال از خاقانی و بر وزن قصيدة ایوان مدائی اشعاری با تخلص « حبیب » سروده کنایات و اشاراتش از شاهنامه فردوسی اقتباس شده و معلوم میشود از حقایقی که پس از کشف حروف میخی و خواندن سنگ نبشته ها راجع بتاریخ ایران بدست آمده اطلاعی نداشته اند . اینک برای نمونه چند بیت از قصيدة مذکور که سید محمد حسین انوار در اختیار من گذاشت :

بر بارگه جمشید دی فاخته خوشخوان
بانغمه چدخدوش میخواند کای طرفه کهن ایران

بر تخت درر ریزت در پایه دهليزت
کوچم که دهد فرمان کو در گه و کو در بان؟

جمشید که بر خورشید میسود کلاه زر
آن تارک و آن افسر با خاک شده یکسان ...

این قصر که میبینی بر خاک درش هر دم
بینی ز سر پوزش سودند جهانبانان ...

در آنده و در حسرت در موعظه و عبرت
استخر و مدائی را با هم تو برابر دان

آن یاد کند از داد وین از ستم و بیداد
آن یاد ز نوشروان وین از ملک یونان

از شاه جهان دارا برگشت جهان داری
شد بخت مهی وارون شد تخت شهی ویران ...

خوش بود که خاقانی مانند «حبیب» الحق
بر تخت نه بر کوفه تمثیل زند زایوان

پروفسور اسمیث پس از بازگشت بتهران به نیشابور
ومشهد هم سفر کرد و برای دیدن رسّام ارژنگی که در آن
موقع در تبریز بخدمت مشغول بود بدانجا رفت و از آن راه
با امریکا مراجعت کرد و در مجله دانشگاه سیرا کیوز^۱ که
تحصیلات خود را در آن کرده بود مقاله جالبی در باب خاطرات

خویش نگاشت که مخصوص نمونه سه سطر آن ترجمه و نقل
میشود :

گمان نمیکنم در تمام دنیا پرستشگاهی یافت شود که از حیث حشمت و عظمت و مهارت هنری باندازه مسجد شیخ لطف الله در سوق دادن و راهنمایی انسان بسوی آفریدگار مؤثر باشد . عظمت کلیسای سن بیر^۱ در رم و جلال و شکوه کلیسای وست مینستر^۲ در لندن دربرابر مسجد شیخ لطف الله ظرفت کافی ندارد و خالی از نقص نیست . در مسجد مذکور جذبہ احترام و تعظیم و احساس عشق بازیبائی و رنگ آمیزی بهم آمیخته است . »

پروفسور اسمیث تا پایان عمر ازستایندگان واقعی هنر و ادب واژدوستان صمیمی ایران بود . در موقع هزاره فردوسی کمک زیاد باعقاد جشن در دانشگاه کلمبیا کرد و بخرج خود جشن نامه فردوسی را با خطابه هائی که توسط دانشمندان امریکائی ایراد شده بود و فهرست جامعی از نسخه های خطی شاهنامه موجود در عالم از قرن ۱۳ تا ۱۹ میلادی که در حدود ۳۵۰ نسخه است و همچنین فهرست ترجمه های شاهنامه را بالسنی مختلف با کاغذ و طبع اعلی و چندگراور رنگی از مینیاتور و مجالس شاهنامه بسال ۱۳۱۵ در نیویورک منتشر ساخت و یک جلد بسیار ممتاز برای رضا شاه و چند جلد دیگر برای دوستان خود با ایران فرستاد .

Saint Pierre (۱)
Westminster (۲)

هراره
فردوسي

در مهر ماه ۱۳۱۳ بمناسبت هزارمین
سال تولد بزرگترین سخنسرای ایران
حکیم ابوالقاسم فردوسی کنگره

بین المللی آن شاعر نامدار در تهران تشکیل شد و آرامگاه او
در طوس بدست رضا شاه کبیر گشایش یافت. وسائل و موجبات
اولیه این کار با بتکار انجمن آثار ملی فراهم آمد.

انجمن آثار ملی در ۱۳۰۱ خورشیدی بهمت عده‌ای
از میهن پرستان دانشمند بوجود آمد. نخستین بار که من
از وجود آن آگاه شدم وقتی بود که سردار معظم خراسانی
(عبدالحسین تیمورتاش) نماینده مجلس شورای ملی مرا
بخانه خود بیان نیر الدوله (جد همسر خویش) واقع در ضلع
شمالی خیابان زاله دعوت کرد. در آن تاریخ ریاست مدرسه
متوسطه سیروس واقع در خیابان شاه آباد (محل فعلی دیبرستان
شاهدخت) و معلمی زبان و ادبیات فرانسه کلاس پنجم و ششم
دارالفنون بعهده من بود و دو فرزند تیمورتاش در مدرسه
سیروس بتحصیل اشتغال داشتند.

رجالی که در خانه تیمورتاش جمع بودند تا آنجا که
در خاطرم مانده عبارت بودند از حسن مستوفی الملائک -
حسن پیر نیا مشیر الدوله - محمدعلی فروغی ذکاء الملک -
حسن اسفندیاری محتشم السلطنه - ابراهیم حکیمی
حکیم الملک - حاج سید نصر الله تقوی - نصر الدوله فیروز -
کیخسرو شاهرخ . انجمن آثار ملی از من خواست که برای
ساختن آرامگاه فردوسی در جمع آوری اعانه کمک کنم.

دو سه روز بعد برای شاگردان در حیاط مدرسه چند دقیقه راجع بفردوسی و خدمات او باحیای زبان و فرهنگ و ملیت ایران صحبت کرد و تقاضا نمود که هر کس باندازه وسع خویش بساختن آرامگاه آن مرد بزرگ کمک کند و ترتیب قبض و اقباض اعانه را توسط دفتر مدرسه داد و پس از دوهفته حدود هزار و سیصد تومان جمع آوری و تسلیم کیخسرو شاهرخ خزانه دار انجمن گردید.

در آن اوقات انجمن درخانه اعضا تشکیل میشد و علاوه بر فراهم ساختن وسائل بنای آرامگاه فردوسی خدمات مهمی در تهیه فهرست اینیه و اماکن تاریخی بتدریج انجام داد و اساسنامه‌ای که برای خود تنظیم نموده بود در ۱۳۰۴ بطبع رساند. در بهار ۱۳۰۵ کیخسرو شاهرخ برای تعیین محل صحیح آرامگاه فردوسی بطور رفت و با کمک والی خراسان و سرتیپ جهانبانی و فرمانده لشگر شرق و نایب التولیه آستان قدس رضوی و تحقیق از ارباب فضل مشهد و معمرین طوس گزارشی بانجمن داد که ملخص آن این بود:

چون نظامی عروضی در کتاب چهارمقاله نقل کرده است که فردوسی را در باغ خودش بخاک سپردند و بسال ۱۳۰۵ هجری شخصاً قبر او را زیارت کرده و امروز باغ حاج مقام التولیه طبق نظر عموم مردم طوس همان باغ فردوسی است لذا در باغ مذکور به تجسس پرداختند و تختگاهی یافتند که پس از خاکبرداری آثار قبر ظاهر گردید. بنابراین همان تختگاه که طول آن ششمتر و عرضش پنج متر است مدفن

فردوسي است.

حاج قائم مقام التوليه با غراكه بيست و سه هزار متر مربع مساحت داشت برای ساختن آرامگاه تقدیم انجمن آثار ملی نمود و فرزندان ملک التجار هفت هزار متر مربع از اراضی جنب باع را هدیه کردند و باين ترتیب عرصه‌ای بمساحت سی هزار متر مربع برای شروع بکار آماده شد.

راجع بسیك ساختمان آرامگاه ، تیمور تاش معتقد بود که خدمات فردوسي را نسبت بحفظ مليت ایران و ایجاد وحدت ملي باید با خدمات کورش کبیر مشابه دانست و مزارش نیز باید شبیه آرامگاه آن شاهنشاه باشد . طبق این نظر پروفسور هرتسفلد و گدار و کریم طاهرزاده نقشه‌های پیشنهاد کردن و انجمن آثار ملی نقشه ساختمان کنونی را تصویب کرد . مبلغی که از راه اعانه و کمک مجلس شورای ملي جمع آوری شده بود بهفتاد هزار تومان میرسید و با آن کار ساختمان آرامگاه آغاز شد . کیخسرو شاهرخ که ریاست کارپردازی مجلس شورای ملي را بعده داشت و شعبه انجمن آثار ملی در مشهد موظف بناظارت در ساختمان شدند.

چون موقع برگزاری مراسم هزاره فردوسي نزدیک می شد و هفتاد هزار تومان برای اتمام ساختمان و فراهم کردن وسائل تشکیل کنگره بسندۀ نبود انجمن آثار ملی در ۱۳۱۲ تصمیم گرفت که از راه بخت آزمائی هفتاد هزار تومان دیگر جمع آوری کند . برای انجام این امر سه نفر از اعضاء اصلی انجمن یعنی حکیم الملک و حسین علاء و کیخسرو شاهرخ

معین شدند که باتفاق عبدالحسین نیکپور نماینده مجلس شورای ملی و رئیس اطاق بازرگانی - مصطفی فاتح معاون شرکت نفت ایران و انگلیس و نویسنده این سطور با کمک نماینده گان رسمی دادگستری و بانک ملی و شهرداری و شهر بانی تهران در دارالعلمین عالی وسائل بختآزمائی را فراهم سازند . هیئتی که باین ترتیب بوجود آمد حکیم‌الملک را بریاست و علاوه را به نیابت ریاست و مرآ بدییری برگزید.



هیئت مدیره بختآزمائی فردوسی

از راست پچه : نماینده بانک ملی - کیخرو شاهرخ - حسین علاء -
حکیم‌الملک - مؤلف این کتاب - نماینده شهر بانی - مصطفی فاتح - نماینده شهرداری

هیئت مدیره بختآزمائی بریاست حکیم‌الملک مرتبأ
هفته‌ای دوبار در دارالعلمین عالی تشکیل شد و با نهایت

شور و جدیت مقدمات کار را فراهم کرد.
حکیم‌الملک (ابراهیم حکیمی) در آن تاریخ بیش از
شصت سال داشت و لی از حیث بنیه و مزاج و فعالیت و چالاکی
چون اشخاص چهل ساله می‌نمود. مردی بود جدی و بالاراده -
راستگو - میهن پرست - آزادی خواه - ثابت قدم - منبع الطبع -
معتمد بنفس - مقتصد و در برخورد اول کمی سرد و خشگ
ولی ضمیر ش صاف - دلش پاک و نهادش نیکوبود . صاحب
طبق و بیان نبود تا آنجا که برای مختصر صحبت رسمی از
نوشتده استفاده و بالهیچه شیرین تر کی اداء مطلب میکرد .

در ۱۲۹۰ خورشیدی که من از طرف دولت برای
تحصیل باروپا اعزام گشتم حکیم‌الملک وزیر فرهنگ بود
و با کمال عدالت و درستی در انتخاب محصلین و امتحانات
مسابقات اقدام کرد وزیر بارفشار و توصیه زورمندان و توانگران
رفت. پیش از وزارت فرهنگ حکیم‌الملک در کاینه مستوفی
در مرداد ۱۲۸۹ (رجب ۱۳۲۸) وزیر دارائی بود . در آن
رمان بدون نفوذ خانوادگی و ارتباط با مرآکثر قدرت و دربار
و اشخاص سرشناس کسی بوزارت منصب نمی‌شد. عمومی
حکیم‌الملک که همین لقب را قبل ازا او داشت پژوهشگر مخصوص
و وزیر دربار مظفر الدین شاه بود و در اثر تھور و فدار کاری
و واکنش سریع و بی‌نظیر در پاریس جان شاهرا از خطر حتمی
تجات داد و همین امر باعث لطف فوق العاده شاه واردیاد نفوذ
محمود حکیم‌الملک در دربار شد و پس از فوت او بارت
بیرادرز ادراه اش رسید .

واقعه پاریس از این قرار بود که مظفر الدین شاه در نخستین مسافت باروپا روز آخر ربیع الاول ۱۳۱۸ پاریس رسید و در خانه مجللی که از طرف دولت فرانسه در خیابان بیشه بولونی^۱ برای او آماده شده بود سکنی گزید. پنج روز بعد که مطابق دوم اوت ۱۹۰۰ بود شاه بدعوت دلکاسه^۲ وزیر امور خارجه فرانسه با کالسکه عازم ورسای^۳ پایتخت سابق فرانسه شد که تا پاریس ۱۸ کیلومتر فاصله دارد. مردم در پیاده روی خیابان برای دیدن شاه ایستاده بودند و برای او دست میزدند و کلاه از سر بر میداشتند.

در کالسکه اول شاه و در دست چپ او امین‌السلطان صدراعظم و روبروی شاه محمود خان حکیم‌الملک وزیر دربار و مقابل صدراعظم ژنرال پاران^۴ مهماندار شاه قرار داشت. در عقب کالسکه چند نگهبان دوچرخه‌سوار حرکت میکردند. در آغاز حرکت، کالسکه آهسته میرفت تا شاه چند او تومویل که برای ملاحظه و احیاناً خریداری از بلژیک آورده و تزدیک کاخ مسکونی در کنار خیابان نگاهداشته بودند ملاحظه کند. ناگهان از میان جمعیت خیابان جوانی بجلو دوید و طپانچه دهله‌ای که در دست داشت تزدیک سینه‌شاه برد. در همان دم حکیم‌الملک با نهایت جلادت و رشادت دست او را گرفت و طپانچه را از سینه شاه رد کرد

Bois de Boulogne	(۱)
Delcassé	(۲)
Versailles	(۳)
Général Parent	(۴)

وسر آنرا بهوا نگاه داشت و با آن جوان دست یگریبان شد
و خود را میان او و شاه حائل کرد و در عین حال انگشت خود را
پشت پاشنه چقماق طپانچه گذاشت که در نرود و با کشمکش
و تقالا طپانچه را از او گرفت . در این موقع نگهبانان
دو چرخه سوار رسیدند و آن جوان را گرفتند و از دست مردم



محمودخان حکیم‌الملک
وزیر دربار مظفر الدین شاه قاجار

که میخواستند او را قطعه قطعه کنند بدربردند و معلوم شد
که مشاعر ش مختل است و جزو گروه هرج و مر ج طلب.

تمام واقعه مذکور بیش از چند لحظه طول نکشید
و درحالی که بر صدراعظم و مهماندار اضطراب کامل دست
داده بود مظفرالدین شاه به کالسکه‌چی دستور داد که راه
خود را بطرف ورسای ادامه دهد. تماساچیان که در دو طرف
خیابان برای دیدن شاه ایستاده و شاهد این ماجرا بودند
بانها یت شدت و با فریادهای شادی و گفتن « زنده باد شاه »
احساسات خود را ابراز داشتند.

مظفرالدین شاه در سفرنامه خود (که در رمضان ۱۳۱۹
در تهران در مطبعه شاهنشاهی چاپ شده) راجع باین واقعه
نوشته است:

« در حقیقت وزیر دربار در این مقام از جان گذشت،
خود را فدای ما کرده بود . . . الحق نان و نمک و حقوق
تریست ما حلالش باد ». .

محمودخان حکیم‌الملک در سفر دوم مظفرالدین شاه
بفرنگ در ۱۳۲۰ قمری و همچنین « میرزا ابراهیم خان
دکتر » حکیم‌الملک ثانی همراه شاه بودند و روز ۲۱ ربیع
۱۳۲۰ بتهران بازگشتهند. طولی نکشید که وزیر دربار
بحکومت گیلان منصب و بر است اعزام شد و در آنجا ناگهان
در گذشت و شایع گردید که در اثر محبت شاه و امکان نصب او
بتصارت، ایادی صدراعظم وقت وی را مسموم کرده‌اند.
میرزا ابراهیم خان دکتر که در فرانسه طب خوانده

ودر همان سفر اول مظفر الدین شاه بپاریس، توسط عموم معرفی شده بود طبیب مخصوص شاه شد و ملقب به حکیم‌الملک گردید. بهنگام نهضت مشروطه حکیم‌الملک از آزادیخواهان پشتیبانی کرد و در نخستین دوره مجلس شورای ملی طبق مرسوم آن دوره از طرف مجلس بعضیت و نمایندگی برگزیده شد. در دوره دوم مجلس هم از تهران وهم از تبریز بوکالت انتخاب شد و نمایندگی تبریز را قبول کرد و اندکی بعد نخستین بار در کایenne مستوفی‌المالک در ۱۳۲۸ ربیع‌الثانی بوزارت دارائی منصوب گشت و چندین بار بوزارت فرهنگ و دارائی تعیین شد. پس از ختم جنگ جهانی دوم سه بار به نخست وزیری رسید و او بود که در ۱۳۲۴ شمسی بر ضد فرقه دموکرات با آذربایجان نیرو فرستاد که از طرف سپاهیان روس در شریف‌آباد قزوین ممانعت بعمل آمد و او بسازمان ملل متحد شکایت برد و تخلیه ایران را از قوای روس خواستار شد.

از زمان تأسیس سنا در ۱۳۲۸ حکیم‌الملک در آن عضویت داشت و در ۱۳۳۳ بریاست آن مجلس برگزیده شد و در اثر کھولت و ثقل سامعه یک سال بیش در این سمت باقی نماند.

پس از پیوستن ایران به پیمان بغداد (که بعداً موسوم شد به پیمان مرکزی) و حملات و فحاشیهای دامنه دار رادیوهای کمونیست، در تابستان ۱۳۳۸ حکیم‌الملک و ۳۹ نفر از سیاستمداران و استادان دانشگاه و بازار گانان و ارباب جراحت

جمعیت بنام جمعیت دفاع ملی تشکیل دادند. جمعیت مذکور حکیم‌الملک را بر ریاست و نگارنده را به نیابت ریاست انتخاب کرد و در دفاع از سین و مقدسات و قانون اساسی ایران و شعائر ملی خدماتی انجام داد.

در ۲۷ مهر ۱۳۳۸ حکیم‌الملک در ۸۹ سالگی دنیا را بدرود گفت.

اکنون بر گردیم باصل مطلب . نخستین تصمیم هیئت مدیره بخت آزمائی (در تحت ریاست حکیم‌الملک) این بود که فعالیت خود را با نطق ذکاء‌الملک فروغی نخست وزیر و رئیس انجمن آثار ملی آغاز کند. این کار روز ۱۲ بهمن ۱۳۱۲ در تالار بزرگ دارالعلمين عالی انجام شد و بالا فاصله فروش بليط که مقدمات آن از هر جهت قبلًاً فراهم شده بود شروع و ظرف مدت کوتاهی بخت آزمائی انجام و وجه لازم تهیه گردید و با آن ساختمان آرامگاه در نیمه اول سال ۱۳۱۳ تمام رسید و برای گشایش آماده گشت .

البته برای دولت آسان بود که از خزانه خود یکصد و چهل هزار تومان صرف ساختن آرامگاه کند ولی نظر انجمن آثار ملی و میهن پرستان این بود که عموم افراد ملت در این امر ملی شرکت جویند تا ضمناً حس وطنخواهی آنان بیشتر بیدار شود و بازش و اهمیت فرهنگ خود و مقام بزرگان ایران بیشتر پی ببرند و این آرزو تا حد زیادی برآورده شد.

برای انعقاد جشن و کنگره بین‌المللی در تهران و پذیرائی نمایندگان ملل بزرگ عالم چهل و ینج هزار

تومان لازم بود که مجلس شورای ملی و وزارت فرهنگ از صرفحه‌های خود تأمین کردند. در آن تاریخ در پایتخت ما مهمانخانه آبرومندی که بتوان چهل پنجاه نفر از فضای خارجی را در آن پذیرائی کرد وجود نداشت لذا انجمن آثار ملی تصمیم‌گرفت در منازل اعیان و اشراف چون ناصرالملک نایب‌السلطنه سابق - صارم‌الدوله (اکبر مسعود) وزیر سابق دارائی فرزند ظل‌السلطان - فرمانفرمان‌خست وزیر سابق - ابراهیم قوام‌الملک شیرازی از مهمانان خارجی پذیرائی شود وزرایشیان هندوستان درخانه ارباب کیخسرو شاهرخ اقامت کنند. من از طرف دولت بریاست دبیرخانه کنگره انتخاب شدم و در شهریورماه در دارالفنون که برای انعقاد جلسات کنگره در نظر گرفته شده بود دبیرخانه را با کارمندان دفتری دارالعلمین عالی ویکی دو تن از اعضای وزارت فرهنگ تأسیس کردم.

دانشمندان خارجی از وقتی که بخاک ما وارد شدند مهمان انجمن آثار ملی بودند و همین که بتهران میرسیدند بدبیرخانه مراجعه میکردند و معارفه انجام میگرفت. عده آنها چهل نفر بود و از هفده کشور ذیل : فرانسه - انگلستان - امریکا - آلمان - جماهیر شوروی - ایتالیا - لهستان - راین - دانمارک - چکواسلواکی - یوگواسلاوی - هندوستان - افغانستان - ترکیه - مصر - عراق - فلسطین . نمایندگان خارجی عموماً از راه روسیه و بندر پهلوی و عده‌ای نیز از راه بغداد و قصر شیرین وارد ایران شدند

و با اتوموبیل‌هایی که دولت در مرز برای آنان آماده کرده بود به ران آمدند.

من از ملاقات خاورشناسان بر جسته و دانشمندان بزرگ اروپا و امریکا بسیار محظوظ شدم و بر خود بالیدم که وطن من فرزندی در دامان خود پرورده که پس از هزار سال برای تجلیل مقام او از اکناف عالم فضلاً با تحمل رنج فراوان و علی‌رغم صعوبت و کندی مسافت با ایران آیند. پس از خفت و خواری که از معاهدهٔ ترکمانچای بمدت صد سال ملت ایران تحمل کرده بود اینک در اثر ظهور پهلوی و دولت مقتدر، ممالک بزرگ جهان نسبت بکشور ما چنان احترامی قائلند که نمایندگان فاضل عالی‌قدرت خود را برای تشکیل کنگره فردوسی با ایران گسیل دارند.

کنگره روز پنجم شنبه ۱۲ مهر ۱۳۱۳ در تالار بزرگ دارالفنون با نطق ذکاء‌الملک فروغی نخست‌وزیر و رئیس انجمن آثار ملی گشایش یافت. حضار عبارت بودند از چهل نفر دانشمند و خاورشناس خارجی و هیئت دولت و رجال کشور و چهل تن از فضلای مملکت که شش نفر از آنها استاد دار المعلمین عالی بودند. طبق یک سنت بین‌المللی که رئیس کنگره از کشور میزبان باشد حاج محتشم‌السلطنه اسفندیاری که ذکر جمیل او در جلد اول یادگار عمر رفته و سنش به هفتاد رسیده بود با تفااق آراء بریاست برگزیده و مقرر شد که من پهلوی او بنشیم و ادارهٔ جلسات را توسط رئیس کنگره بعده گیرم و دانشمندان خارجی را که اجازه نطق می‌خواهند آهسته

معرفی کنم تاریخ اجازه دهد و هر جا لازم باشد بزبان فرانسه
یا انگلیسی بنام دییرخانه کنگره مطالب لازم را با صدای بلند
اعلام کنم .



هیئت رئیسه کنگره فردوسی

از چه براست : پروفسور هانزی ماسه - پروفسور کریستن سن - محتمم السلطنه -
مؤلف کتاب - عبدالوهاب عزام

مدرسه دارالفنون که در زمان وزارت اعتمادالدوله
بهندگی مارکف بجای عمارت سابق ساخته شده بود درست
جنوب ، تالار بزرگی داشت که تاریک و نمناک بود و در همان
تالار جلسات منعقد می شد .
در ۱۳۲۷ قمری که من در دارالفنون تحصیل میکردم

عمارت دارالفنون در اساس همان بود که در ۱۲۶۸ قمری بدستور میرزا تقی خان امیر کبیر ساخته شده و تا ۱۳۴۸ قمری باقی بود . در وسط یک حیاط وسیع مشجر حوض بزرگی قرار داشت که قسمتی از آب شاه دائماً از آن میگذشت . در چهار طرف حیاط مذکور اطاقهای درس بود و جلوی تمام آنها دور تا دور ایوان یکسره با گنبدهای آجری که از سمت حیاط برستونهای عریض و ضخیم آجری تکیه داشت . عرض ایوان سرتاسری بیش از پنج متر بود و بهمین سبب تمام اطاقهای درس کمی تاریک بود . اطاقهای ضلع جنوب را بر مجري قنات بزرگ شاه ساخته بودند و همیشه مرطوب بود . در موقع تحصیل من ، در اطاقهای نمناک جنوبی کلاس نقاشی و زبان انگلیسی و مقدمات طب دائم بود .

در موقع تجدید بنا در ۱۳۰۷ قمری (مطابق با خورشیدی) ریاست تعلیمات عمومی کشور بامن بود و به مهندس مارکف خاطر نشان شد که ساختمان جدید دارالفنون باید تالار اجتماعات داشته باشد و چون اطاقهای درس در تمام روز مورد استفاده است و تالار اجتماعات هفتادی چند ساعت ، بنابر این اخلاق شمالي و شرقی و غربی باید اختصاص بکلاس داده شود و تالار اجتماعات در جنوب حیاط قرار گیرد . مهندس مارکف این نظر را بکار بست ولی با وسایل و مصالح آنروز نتوانست مانع رطوبت کف و دیوارهای تالار شود . برای انعقاد جلسات کنگره چون دارالفنون در مرکز شهر و در شارع عام و در سطح خیابان قرار داشت آنرا بر تالار

اجتماعات دارالمعلمین عالی ترجیح دادند. متأسفانه تاریکی و رطوبت تالار مذکور باعث ناراحتی شد و تمام عکسهاei که از مدعوین در موقع جلسه برداشتند تار و محو است. در آن تاریخ تهران برق کافی نداشت تا بتوان تالار را همواره روشن ساخت. چنانکه در فصل سوم مذکور افتاد تنها مولد



کنگره فردوسی در تالار دارالفنون

ردیف جلو از راست بچپ : شاهرخ - زهاوی - هؤلوف - محشم السلطنه -
تقوی - اورنگ - خکمت

برق کارخانه امینالضرب در خیابان برق (اکنون موسوم به خیابان امیرکبیر) بود که بزحمت شبی چند ساعتی کار میکرد و خیابانهای متصل به میدان سپه را اسماً روشن میکرد. کنگره جمعاً هفت جلسه عمومی داشت و مقالات بسیار

سودمند و گرانها از طرف ایران‌شناسان و دانشمندان خارجی و فضلاً ایران بزبان فارسی و فرانسه و انگلیسی خوانده شد مانند نفوذ فردوسی در هندوستان - مقام شاهنامه در ادبیات عالم - هنرهای زیبای ایران در عصر فردوسی - مأخذ شاهنامه بزبان پهلوی - فردوسی از لحاظ دینی - صفات صوری و معنوی پهلوانان شاهنامه - مقایسه شاهنامه با کتاب ایلیاد^۱ ... که تمام آنها را دیبرخانه جمع آوری کرد و باداره کل نگارش وزارت فرهنگ تحویل داد.

وزارت فرهنگ عده‌ای از مقالات را با دیباچه‌ای که فروغی برخلاصهٔ شاهنامه نوشته بود و قسمتی از مقالات تقی‌زاده که قبلاً در مجلهٔ کاوه چاپ برلن انتشار یافته بود و تحقیقات فاضلانه محمد قزوینی درباب مقدمهٔ قدیم شاهنامه که از پاریس فرستاده بود تا اواسط ۱۳۱۴ در سیصد صفحه بقطع بزرگ بزیورطبع آراست ولی از صحافی و تجلید و انتشار آن خودداری کرد.

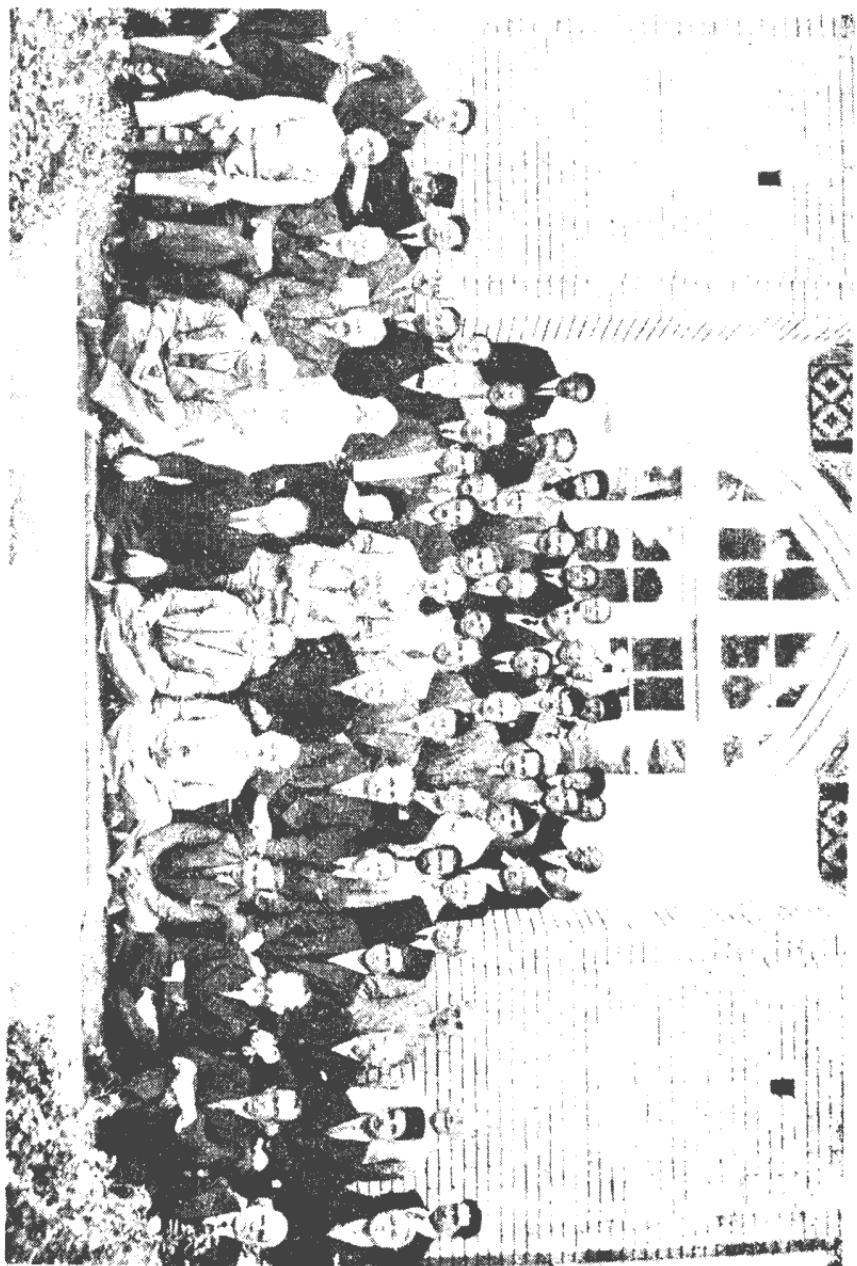
علت منتشر نشدن مقالات کنگرهٔ فردوسی این بود که تقی‌زاده در مجلهٔ تعلیم و تربیت در شمارهٔ مردادماه ۱۳۱۴ مقاله‌ای تحت عنوان «جنبش ملی ادبی» در چهارده صفحه درج کرده بود. موضوع مقاله اصولی بود که باید در اختیار کردن لغات جدید بجای کلمات عربی و خارجی رعایت شود. در مقاله مذکور این جمله «توسل بقوای اجباری و مداخله شمشیر در کار قلم خلاف ذوق و متناسب ایرانی است» بنظر

Iliade (۱)

رضاشاه رسیده و ناپسند افتاده بود زیرا در همان ایام لغات
و اصطلاحات تازه‌ای چون پرچم و تیمسار و آرتش به پیشنهاد
وزارت جنگ و تصویب شاه و حکم دولت در کلیه مکاتبات
ومحاورات رسمی معمول شده بود. درنتیجه انتشار مقاله
مذکور مدیر مجله مورد مؤاخذه قرار گرفته و نسخه‌های آن
جمع آوری شده بود. بدین سبب وزیر فرهنگ از روی حزم
مجموعه مقالات کنگره را که حاوی مقاله مبسوط تقدیز از
بود منتشر نکرد.

نه سال بعد در دیماه ۱۳۲۲ که وزارت فرهنگ بعهده
من بود در اثر یادآوری دکتر صورتگر استاد دانشگاه تهران
مجموعه مقالات کنگره از انبار وزارت فرهنگ بیرون آورده
و صحافی شد و تحت عنوان «هزارهٔ فردوسی» انتشار یافت
وبرای دانشمندان ایرانی و خارجی که در کنگره شرکت
کرده بودند ارسال گردید. در کتاب مذکور گزارش کامل
کنگره و اسمی اعضاء آن بتفصیل آمده است.

روز دوشنبه ۱۶ مهر ۱۳۱۳ جلسات کنگره با ایراد
خطابه مختصری توسط محتشم‌السلطنه پایان یافت. بامداد
روز بعد خاورشناسان و نمایندگان ممالک خارجه با
او تو موبیل‌هائی که دولت آماده کرده بود عازم طوس شدند
تا در مراسم گشایش آرامگاه سخن‌سرای بزرگ ما شرکت
جویند. از فضای ایران نیز چند تن رهسپار خراسان شدند.
در مدت انعقاد کنگره در تهران بدستور فروغی من



اعضای کنگره فردوسی (در مدخل قلار دار افون)

از راست بحسب :

- ریپ اول (برزین) : کمالی - پیار - ماده (فرانس) Massé - اقبال - مؤلف این کتاب - آقاوغلو (ترکیه) - گشتور Sebastian Beck (امریکا) - سbastien ياك (آلمان)
- ریپ دوم (برمندلی) : دریٹلک وار Drinkwater (انگلستان) - غرام (مصر) - گستو Contenau (فرانس) - حکیم المالک - برتس Bertels (روسیه) - سفیر شوروی - محشم السلطنه - فروغی - همسر گشتور - دستور نوشیر وان - کریستنس Christensen (دانمارک) - زاره Sarre (آلمان) - وجیدا الملک -
- ریپ سوم (ایستاده) : مینیوی - دکتر نمر - دیبا - وجید دستگردی - میرزا یانس - بدیع الزمان - سعید تقیی - زطاوی (عراق) - دکتر شفیق - کوئیبلیزاده (ترکیه) - اعتضادیزاده - نظام الدین (هندوستان) - سردمیں راس Bolotnikof (انگلستان) - آشمی کاگ Ashikaga (ژاپن) - رهمنا - بولوتیکف Rypka (چکو اسلواکی) - ریپ جچارم (ایستاده) : مایل - احمد صرف (عرافی) - حکمت - ریکا فلسفی - اسحاق (هندوستان) - فریبین Freeman (شوریه) - حسینی (هندوستان) - نهادیک (فریکیه) - قریب - اوزنگ - بهمن پیار - رحیم زاده .
- ریپ پنجم (ایستاده) : هاکن Hackin (فرانس) - همایی - مار Marr (شوریه) - قویم - روماسکویچ Romaskewitch (شوریه) - اوربلی Orbeli (شوریه) - اون والا .
- ریپ ششم (ایستاده) : ایگاساریا (پارسی) - کسری - تقوی - میمورسکی Minorsky (شوریه) - عادی (مصر) - پاگیارو Pagliaro (ایتالیا) - مالک کرم - کوهنل Kühnel (آلمان) - خلیلی - جواهر کارم - هابر Mayer (فلسطین).

از سر دنیسن راس^۱ رئیس مدرسهٔ السنه شرقی لندن و از درینکواتر^۲ شاعر و نویسندهٔ نامدار انگلیسی و پاگلیارو^۳ استاد زبان و تاریخ ایران در دانشگاه رم در کاخ صارم‌الدوله که تزدیک خانه‌ام بود پذیرائی می‌کرد. در مسافرت از تهران بطورس نیز با همان سه نفر دریک او تو مومیل عازم مشهد شدیم. رضا شاه پیشاپیش کاروان بفاصلهٔ تقریباً پنجاه کیلومتر در حرکت بود و شخصاً بوضع راه شوشه و وسایل پذیرائی از مهمانان و جزئیات امر رسیدگی می‌فرمود. در طول راه هرجا آبادی وجود داشت مردم آئین‌بندی کرده بانتظار زیارت شاهنشاه و دیدار مستشرقین صف‌کشیده بودند و نیروی انتظامی مراسم احترامات رسمی را بجای می‌ورد.

در آن تاریخ سر دنیسن راس حدود شصت و پنج سال داشت و از شاگردان قدیمی پروفسور براون بود ولی از حیث دانش و اخلاق شباختی باستاد خود نداشت زیرا پس از یادگرفتن زبان فارسی در ۱۹۰۰ میلادی مدت چهارده سال در هندوستان خدمت کرده و همین مسئله در اخلاق و رفتار او تأثیر فراوان کرده بود. در آن موقع هندوستان مستعمره بود و هندیها بحدی نسبت بزم‌امداران انگلیس تأدیب نشان میدادند که کبر و غرور در آنان ایجاد می‌شد. اتباع انگلیس مقیم هندوستان بهر کشوری می‌رفتند تصویر می‌کردند با بومیان

Sir Denison Ross	(۱)
John Drinkwater	(۲)
Pagliaro	(۳)

هند سروکار دارند و نخوت در رفتار و کردار آنها هویتا بود . سردبیسن راس نیز تا حدی متکبر می نمود در صورتی که پروفسور برآون در درسها و سخنرانیها و کتب خود بیاد آوری می کرد که در ایران ادب و فرهنگی و مهمنان نوازی مردم را باید از عبودیت نسبت بخارجه بکلی جدا دانست و طرز رفتار با ایرانیان باید با رعایت حیثیت و شئون ملی و تاریخی آنان باشد .

سردبیسن راس بیشتر اهل معاشرت و تمتعات دنیوی و تشریفات بود و بلقب ونشان و لباس فاخر و عنوان و جاه و جلال و عضویت مجامع و انجمن ها و باشگاهها اهمیت میدارد و در هیچ یک از رشتلهای شرق شناسی اطلاعات عمیق نداشت . از بیست جزو و رساله و کتاب که تألیف کرده بود تنها چهار جلد راجع به ایران و از اینها یکی در باب زندگانی و عصر عمر خیام بود و بقیه راجع به ترکستان و مغولستان و هندوستان . در کنگره تهران نیز نطقی ایراد نکرد ولی برخلاف انتظار در عرض راه بسیار شوخ و بدله گو بود .

سردبیسن راس از آغاز تأسیس مدرسهٔ السنه شرقی در لندن در ۱۹۱۶ ریاست آنرا بر عهده داشت . در آن سال من در دانشگاه کیمیریج معاون پروفسور برآون بودم و ریاست مدرسه مذکور باو پیشنهاد شد ولی عشق او به پژوهش و اتمام تاریخ ادبی ایران که بزرگترین اثر مهم اوست مانع قبول آن شغل شد . پروفسور برآون شاگرد سابق خود

پروفسور نیکلسن^۱ را برای این کار پیشنهاد نمود . وی نیز در دریای عرفان غرق و بنقل کتاب مثنوی بانگلیسی مشغول بود و معدتر خواست . بالاخره به پیشنهاد پروفسور براون تأسیس وریاست مدرسه به سردیس راس واگذار شد و در حضور جرج پنجم پادشاه انگلستان در همان سال گشایش یافت . هم‌سفر دیگر ما درینک واتر آشنا بزبان فارسی نبود ولی از تاریخ وادیات ایران آگاهی داشت ویش از پنجاه سال از عمرش گذشته بود . با قامتی بلند و سیمائی نجیب و جذاب و چشمان آبی و موی سفید بود - کم‌حرف میزد و هر وقت مطلبی را عنوان میکرد با صدای ملایم و مطبوع بود . در جلسات کنگره لطف طبع و حساسیت خودرا در اشعاری که سروده بود ظاهر ساخت .

اشعار اورا ملک‌الشعراء بهار از روی ترجمه در پنجاه بیت بسلک نظم کشیده بود که اینک نمونه آن :

.... ز غوغای مغرب بتنگ آمد

سوی کشور داستانها شدم ...

چو ز اندیشه و رنج گشتم پریش

مرا خواند فردوسی از شهر خویش

مرا پیر خیام باواز خواند

هم حافظ از شهر شیراز خواند ...

بجائی که گه گاهت آمد بگوش

غو لشگر کورش و داریوش ...

Reynold Alleyne Nicholson (۱)

از ایران نرفتند است نام و نشان
 شکست جهان نشکنند پشتshan
 هزیمت نیاورده در بندشان
 نبرده دل و فرّ و اورندشان ...

در پایان این ترجمۀ منظوم بهار که نسبت بسیاست قدیم
 انگلستان در ایران ناراضی بود خطاب بشاعر انگلیسی چند
 بیت سروده که نمونه‌ای از آن نیز بنظر خواننده گرامی میرسد:
 درینکواتر^۱ کت‌چشمۀ زندگی

بجوشد ز لبگاه گویندگی
 همی بوی مهر آید از روی تو
 همی یاد شرم آید از خوی تو ...

سرود خوشت برد هوش مرا
 ز گوهر بیاکند گوش مرا
 رسیدی بپای خجسته سروش
 ز لندن بمنزلگه داریوش ...

ز انفاس او آتشی بردمید
 وزان شعله شدچون تونوری پدید
 وزین آتش و نور طبع بهار
 ز افسردگی رست و شد شعله بار

سومین همسفر در راه طوس پاگلیارو استاد زبانهای
 قدیم ایران مردی بود ساکت و آرام . مانند تمام اشخاصی که

(۱) باید توجه داشت که معنی اسم شاعر «آب بنوش» است تا هنرمندانی بهار در بیت
مدکور آسکار شود .

به تحقیق در زبانهای باستانی مشغولند و با دنیای گذشته والفاظ مهجور سروکار دارند پاگلیارو همواره در تفکر و تأمل فرموده و کمتر در محاورات ما شرکت نمی‌جست. نطق او هم در کنگره راجع بود بمن پهلوی یادگار رزیران و کارنامه اردشیر بابکان.

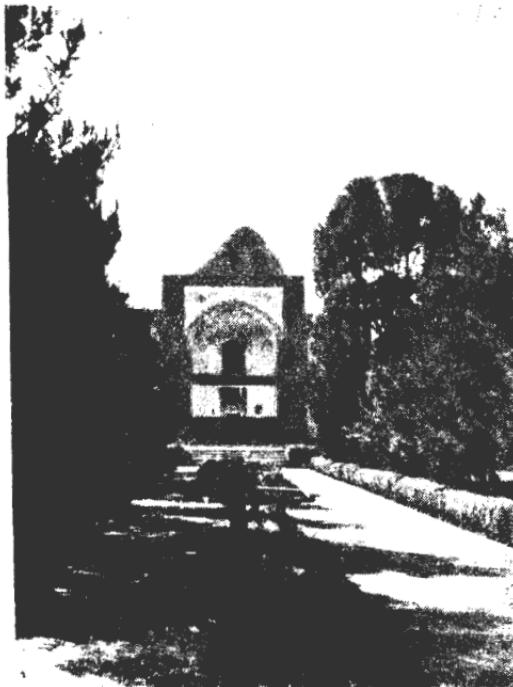
در اوتوموبیل بیوک من پهلوی راننده نشستم و سه نفر خاورشناس مذکور در عقب جاگرفتند و مقارن طلوع آفتاب روز ۱۷ مهر حرکت کردیم. هوا بسیار لطیف و جانپرور بود. صبحانه در جایان و ناهار در سمنان (در قسمت اداری کارخانه ریسمان بافی) صرف شد. شب را در شهرود بسر بردیم، در باغ سرچشمۀ امیر اعظم عضدی که با غی و سیع وزیبا بود و جوی عریض و قنات بزرگی از وسط آن میگذشت.

روز دوم ناهار را در قریۀ داورزن که ۷۵ کیلومتر تا سبزوار فاصله دارد صرف کردیم و شب را در سبزوار در خانه دکتر قاسم غنی که بعداً استاد دانشکده پزشگی وزیر فرهنگ شد گذراندیم.

روز سوم صبح ساعتی را بدیدن مسجد جامع سبزوار و مزار حاج ملاهادی سبزواری حکیم شهیر قرن سیزدهم هجری پرداختیم سپس عازم نیشابور شدیم و نزدیک ظهر بدانجا رسیدیم. بدون توقف در شهر، اوتوموبیل بطرف بقعۀ امامزاده محروم که در دو کیلومتری نیشابور است رهسپار شد.

امامزاده محمد محروم از احفاد حضرت حسین بوده

و بیدست مأمورین مأمون عباسی در نیشابور بقتل رسیده و جسدش را سوزانده‌اند و بهمین علت اورا محمد محروم خوانده‌اند. جسد سوخته شده را در قبرستان حیره نیشابور بخاک سپرده‌اند.



بخشی از باخ امامزاده محروم

يقعه امامزاده محمد محروم در باغ بزرگ باشکوه و مصطفائی واقع و مزار خیام در جنب بقعه بود. چنانکه نظامی عروضی در کتاب چهارمقاله از قول عمر خیام نقل کرده که «گور من در موطنی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشار

میکند» بهنگام بازدید ما باغ مذکور بسیار زیبا و روح افزا بود. در بزرگ و رویی در شمال باغ واقع بود و تا بقعه خیابانی عریض بطول تقریباً ۱۵۰ متر وجود داشت که در دو طرف آن درختان کاج و چنار سربلک کشیده بودند. حاشیه خیابان را گل شمعدانی و سلوی مزین و دلانگیز نموده بود.

مزار خیام در زیر آسمان در مشرق بارگاه بفاصله سه چهار متر از دیوار بقعه قرار داشت. بارگاه بسبک عالی با ایوان و گنبد بلند در زمان شاه طهماسب صفوی ساخته شده



آرامگاه خیام در جنب بقعه امامزاده محروم

و با کاشی معرق پوشیده بود .

چون دانشمندان و خاورشناسان اروپا و امریکا در
مسافرت بطوس از نیشابور می‌گذشتند و قهرآً بزیارت عمر خیام
می‌رفتند لذا انجمن آثار ملی برآن شد که مزار محقر اورا
تبديل با آرامگاهی در خورشأن او کند و چون وقت کافی
در پیش نبود با شتاب زیاد بتعمیر محوطه قبر و نصب سنگ
خلج برآن اکتفا کرد . بر سنگ خلچ این رباعی از بهار
بخلط خوش منقوش بود :

بر تربت خیام نشین کام طلب
یک لحظه فراغ از غم ایام طلب
تاریخ بنای بقعه اش گر خواهی
کام دل و دین ز قبر خیام طلب

۱۳۱۳



آرامگاه خیام در ۱۳۱۳

خاورشناسان بتدریج از راه رسیدند ووارد باع شدند
وازنظره دلانگیز و فرح بخش آن شاد گشتند و برذوق و هنر
ایرانی آفرین گفتند تا بمزار خیام رسیدند و دور آن حلقد
زدند. آنان که فارسی میدانستند رباعی مذکور را خواندند
و برای سایرین ترجمه کردند.

اشتیاق فوق العاده خاورشناسان بزیارت خیام آنان را
بمراقبه و تأمل عمیق واداشت. ناگاه سردیسین راس که
تألیفی درباره خیام کرده رباعی ذیل را از ترجمه انگلیسی
فیترجرالد با او ای بلند از حفظ خواند:

چون میگذرد عمر چد شیرین و چه تلخ
پیمانه چو پر شد چه نشابور و چه بلخ

می نوش که بعد از من و تو ماه بسی
از سلخ بغرّه آید از غرّه بسلح
درینک و اتر لحظه‌ای بعد، رباعی زیر را از همان ترجمه
فیترجرالد از بر با آهنگ دلپسند و شیوه‌ای بسیار خواند:
یاران چو باتفاق میعاد کنید
خودرا بجمال یکدگر شاد کنید

ساقی چو می معانه بر کف گیرد

بیچاره مرا هم بدعا یاد کنید

از شنیدن این رباعی یکی از مهمانان ازشدت شور
واشتیاق بصدای بلند بگریه افتاد و طبعاً حضار بدو تأسی
جستند وحالی بهمه دست داد که من از وصف آن عجزدارم.
رکنی فرماندار نیشابور که میزبان و ناظر این صحن

بود پیش آمد و بزائران خارجی در ترددی که با غ
تاکستانی وجود دارد که ازانگور آن شرابی آساده کردند
تا در صورت رخصت بحضور آورند. خاورشناسان با اظهار
تشکر رضایت دادند و با فتحار شاعر و حکیم بزرگی که در
آنجا غنوده بود جامی نوشیدند.

اند کی بعد در سایه درختان کهن ناهار بسیار لذیذی
صرف شد سپس همگی بسوی مشهد روانه شدیم و دلی
پرشور تردیک غروب بدانجا رسیدیم.

با مداد آدینه ۲۰ مهر ۱۳۹۳ را مسلمانان بزیارت
آستان قدس پرداختند. ساعت ۱۶ تمام اعضاء کنگره باشادی
و مسرت در طوس که در ۲۴ کیلومتری مشهد واقع است
حضور یافتند و نیمساعت بعد رضا شاه با لباس ساده نظامی
وشبل با وقار و صلابتی که خاص او بود وارد باغ آرامگاه
فردوسی شد.

حضار که در حدود دویست تن با ژاکت و کلاه سیلندر
با سکوت مطلق جلوی آرامگاه بصف ایستاده بودند بکرنش
درآمدند. فروغی خاورشناسان و سرکنسولهای مقیم مشهد
را که در صفحه مقدم بودند یک یک بر رضا شاه معرفی کرد و شاه
به رکدام از آنها اظهار ملاحظت نمود سپس از پلکان ایوان
و سیع آرامگاه بالا رفت و در پشت میز خطابه نطق موجزی
در حدود ۲۵۰ کلمه با کمال تأثی و شمرده درسه چهار دقیقه
ایراد کرد و ضمن آن اظهار مسرت نمود از ایجاد آرامگاه
وابراز حق‌شناسی ملت ایران نسبت بفردوسی و تقدير کرد



رضاشah بهنگام ایجاد نطق و افتتاح آرامگاه فردوسی

از خدماتی که آن را مرد بزرگ نسبت باحیای زبان و تاریخ ایران نموده و از شرکت دوستان و دوستداران هنر و ادبیات ایران در شادمانی و سپاسدانی ملت قدردانی کرد. پس از انجام نطق نوار سه رنگی که در پیرامون ایوان آرامگاه کشیده بودند قطع فرمود و طوافی کرد و بدرون آرامگاه رفت و قبر سراینده بزرگوار را زیارت کرد و بهمان ترتیب که وارد باغ شده بود آنرا ترک نمود.

مهما نان ساعتی به تماشای آرامگاه با عظمت فردوسی و خواندن ایاتی که از شاهنامه در بدندهای آن بخط زیبا و جلی منقوش شده و انگیزه حکیم را در سرودن حماسه ملی نشان میدهد پرداختند سپس به موزه فردوسی که در کنار باغ ایجاد شده بود رفتند و هدایائی که هنرمندان ایران

ومدارس ایالات و ولایات تقدیم کرده بودند ملاحظه نمودند
و مقارن غروب بمشهد باز گشتند.

طرف چهار روزی که خاورشناسان و دانشمندان
خارجی در مشهد اقامت داشتند طبق برنامه بمشاهده آثار
باستانی و موزه و کتابخانه آستان رضوی و بیمارستان جدید
و دبیرستان نوبنیاد شاهرضا و کارخانه بزرگ قالی بافی
کراوغلو پرداختند و روز ۲۵ مهرماه با همان او تو موبیل هائی
که بمشهد رفته بودند بتهران مراجعت و باوطان خود
عزیمت نمودند.

برای یادبود هزاره فردوسی انجمن آثار ملی مداری
زیبا تهیه کرده بود که بهریک از اعضاء کنگره اهدا نمود
واز کسانی که در راه برگزاری جشن و کنگره زحماتی تقبل
نموده بودند بمحض منشوری بامضای فروغی قدردانی
و سپاسگزاری کرد. در بالای منشور بیت ذیل از فردوسی
بخاطر زیبا نوشته شده:

چو نیکی کند کس تو پاداش کن

نمان تا شود رنج نیکان کهن

مدال از برنج ساخته شده بقطر ۸۵ میلی متر که بریک
روی تصویر فردوسی است در حال پرواز بر بال سیمرغ
و بر روی دیگر کاوه آهنگر بادرفش و گروهی از استمیدیدگان
با این دوییت از شاهنامه:

خر و شید و زد دست بر سر زشاه

که شاهها منم کاوه دادخواه

اگر داد دادن بود کار تو
بیفزاید ای شاه مقدار تو

یادبود دیگری که در تهران از هزاره فردوسی بوجود آمد خیابان فردوسی است که اکنون یکی از معابر مهم مرکز شهر است. تا ۱۳۱۳ خیابانی بنام فردوسی بعرض پانزده متر از خیابان سعدی بدروازه شمیران میرفت که در آن سال موسوم به خیابان هدایت شد. خیابان فردوسی کنونی تا ۱۳۱۳ بنام علاءالدوله حکمران تهران بهنگام انقلاب مشروطه بود زیرا خانه علاءالدوله در آغاز وشرق آن خیابان تزدیک میدان سپه قرارداشت. عرض خیابان مذکور در حدود ده متر بود و روبروی خانه علاءالدوله چند دکان بوریابافی و یک قهوهخانه وجود داشت که عصرها بعضی از افراد معتاد بکشیدن تریاک در آنجا جمع میشدند و بیبر وا در مقابل دیدگان مردم بدان عمل میپرداختند.

همین که دولت تصمیم با نعقاد جشن هزاره و کنگره فردوسی گرفت شهرداری تهران بتوسعه خیابان علاءالدوله همت گماشت و علاوه بر تعریض آنرا تاخندق شهر (که اکنون میدان فردوسی است) امتداد داد و بنام فردوسی موسوم کرد. انجمن زردهستیان هندوستان نیز مجسمه فردوسی را از برتر در آنجا ساخت و برای نصب در میدان تقدیم کرد و طبق پیشنهاد انجمن عمل شد.

مجسمه مذکور فردوسی را در حالتی نشان میداد که بر تشك نشسته و بر بالش تکیه کرده و بسر و دن شاهنامه استغال

دارد. چون این وضع با میدان و معتبر عمومی تناسب نداشت لذا چند سال بعد مجسمه را بدانشگاه تهران منتقل و در گلگشت آنجا نصب کردند و تندیسی از شاعر بزرگ بحال ایستاده در میدان قرار دادند.

علاوه بر شرکت من و استادان و کارمندان دفتری دارالملعمين عالي در کارهای جشن و کنگره عدهای از دانشجویان شعب ادبی نیز بهمراه من بخراسان آمدند تا با خاورشناسان تماس حاصل کنند و از آثار تاریخی آن خطه دیدن نمایند و نتیجه مشاهدات و مطالعات خود را در مراجعت برای سایر دانشجویان بتفصیل گزارش دهند. محصلینی را که بدین منظور انتخاب کردم عبارت بودند از غفاریینشپور- پرویز خانلری - ایرج زندپور - بربار سپهری - علی اکبر شهابی - حسینقلی نیساری. گزارشی که هر یک در تالار اجتماعات دادند بسیار جالب بود و سو دمند افتاد.

یکی از تاییج برگزاری جشن هزاره فرهنگستان و کنگره فردوسی برانگیخته شدن حس ایران ملیت و غرور ملی در مردم بویژه در جوانان بود. قبل از ۱۳۱۳ شاهنامه چاپی نایاب و گران بود و افراد عادی بدان دسترسی نداشتند. برای جشن مذکور تقریباً نصف شاهنامه در پنج جلد بقطع وزیری بدبستیاری عباس اقبال و مجتبی میتوی بقیمت مناسب منتشر شد (پنج جلد دیگر در ۱۳۱۴ بهم سعیدنفیسی و سلیمان حئیم انتشار یافت). فروغی نیز با وجود گرفتاریهای سیاسی و اداری در اثر

علاقه و عشقی که بوطن خود و ادبیات فارسی داشت شاهنامه را دریک جلد و تقریباً بیست هزار بیت خلاصه کرد وزارت فرهنگ آنرا بطبع رسانید. در جراید و مجلات نیز مقالات بسیار درباره فردوسی و احیای ملیت ایران انتشار یافت. بعضی ازانجمن‌ها و جمعیت‌ها هم در این زمینه رسالاتی منتشر کردند.

مسافرت دانشمندان ممالک بزرگ جهان به ایران و قدرت رضاشاه و آوازهٔ ترقیاتی که نصیب مملکت شده بود آتش وطن پرستی را در سیندها دامن زد و جمعی از جوانان برآن شدند که زبان رائج آنروز را مانند زبان فردوسی خالص کنند و کلمات خارجی بخصوص لغات عربی را خارج سازند و مکنونات خاطر را بفارسی سره بنویسند و در این کار غلو کردند و تعصب نشان دادند. در مقالات و مکاتبات وقتی معادلی برای کلمات عربی نیافتد کلمات مهجور ایران باستان یا الفاظ ساختگی و مجعلول کتاب دستاير^۱ را بکار برdenد.

(۱) دستاير کتابی است مجعلول که مردی فرمایه بنام آذر کیوان در اوایل قرن یازدهم هجری در هندوستان در زمان سلطنت اکبر شاه و مقارن نهضت دین سازی در آن دیار، با مطالب و الناظم ساختگی تألیف کرده و عمارت اولاً از نامه‌هایی که بر ساره پیغسر در هزاران میلیارد سال قبل نازل شده و تابیاً تفسیر و ترجمه آن نامدها بزبان فارسی آمیخته بکلمات مجعلول در زمان خروپرویز ساسانی.

چند تن از نویسندگان هندوستان و ایران بدون اینکه از حقیقت امر آگاه باشند از همان قرن یازدهم هجری باره‌ای از کلمات مجعلول دستاير را در آثار خود نگاریده‌اند. کتاب دستاير را نحسین بار یکی از پارسیان مقیم هندوستان موسوم به ملافیر و ز در ۱۲۳۴ قمری در بیمهٔ چاپ کرده و فهرست الفاظ را بدان ملحق ساخته است. برای نمونه دو سطر از متن دستاير و دو سطر از تفسیر آن ذیلاً نقل می‌شود:

بعضی اوقات نیز بذوق و سلیقه شخصی کلمات مرکبی ساختند و بحدی مبالغه کردند که نوشهایها قابل فهم نبود.

وقتی راه و روش مذکور بدارات و مؤسسات دولتی سراست کرد و در مکاتبات رسمی کلمات مجمعول یا مهجور بکار رفت بسیاری از نامه‌ها بصورت معما درآمد زیرا منشی هر اداره طبق سلیقه شخصی برای کلمات عربی لفظی انتخاب میکرد و اختلاف سلیقه‌ها باعث شد که ارباب رجوع و خود وزارت‌خانه‌ها سرگردان و از فهمیدن مطالب یکدیگر ناتوان شدند.

بعضی از جوانان هوای خواه این روش دروزارت جنگ خدمت میکردند و از میهن پرستی رضاشاه استفاده می‌نمودند مخصوصاً از تأثیر مسافرت او بترکیه و اقدام ترکها بخارج کردن لغات بیگانه. آنها بعرض رسانندگ که شاهنشاه همانطور که کشور را از قید بیگانگان نجات بخشیده باید زبان فارسی را نیز از قید اجانب آزاد سازد و بانهایت تھور کلماتی مانند افسر (که ظاهرآ از روزنامه حبل المتنین چاپ کلکته اخذ کرده بودند و روزنامه مذکور هم کلمه انگلیسی افیسر^۱ را بجای «صاحب منصب» بکارهی برداشت) و تیمسار (بجای حضرت،

* *

«گرو دفتر تاش - جماشان جماش - چماشان جماش - خماشان خماش - واسالاس پاساپاس - راساراس تاساقاس ...»

... خرد و روان و قن‌ماه فرنوش و ورنوش وارد و دوش نام دارند. خرد و روان و نیز تبر (عطارد) و ارالاس و فورالاس و ورالاس خوانده میشوند ...» برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب فرهنگ ایران باستان تألیف پورداود.

Officer (۱)

از کتاب دستاتیر) و آرتشن (بجای قشون) را بتصویب شاه رساندند و دستور استعمال آنها را در جراید و مکاتبات رسمی صادر کردند در صورتیکه الفاظ مذکور یا معانی دیگر داشت یا ساختگی بود.

در همان سال ۱۳۱۳ که جشن و کنگره فردوسی در تهران برپا شد در آلمان حزب نازی بقدرت رسیده و علمدار تفوق تزاد آریائی بود. چون ایران مهد تزاد آریائی است ظاهراً از برلن بوزارت امور خارجه پیشنهاد شد که نام مملکت ما در مغرب زمین که تا آنوقت پارس^۱ بود مبدل به ایران شود. در اینجا باید توجه داشت که نام مملکت ما در مشرق - زمین و خاور میانه همواره ایران بوده و لی در اروپای غربی و امریکا که تمدن و فرهنگ خود را مستقیماً از یونان و روم و مذهب مسیح و تورات و انجیل اخذ کرده‌اند در تمام کتب و اسناد ظرف دوهزار و پانصد سال کشور ما را پارس خوانده و نوشته‌اند^۲.

وزیر امور خارجه وقت باقر کاظمی مهذب الدوله با نظر موافق پیشنهاد را بعرض رضا شاه رسانید و با تصویب او در

(۱) بفرانه Persie بانگلیسی Persia بالمانی Persien

(۲) اصولاً اسم هر کشور بزبان مردم آن و ملل دیگر ممکن است یکی نباشد چنانکه مثلاً مردم آلمان می‌خواهند Deutschland می‌نامند ولی انگلیسیها و امریکائیها آنرا Germany و فرانسویها Allemagne می‌خوانند. هم‌جنین یونان را مردم آن Hellas و فرانسویها Grèce و انگلیسیها Greece و ایرانیان یونان را نامند. البته هر یک از این نام‌گذاریها دلایل تاریخی دارد که ذکر آنها در اینجا بیمورد است.

دیماه ۱۳۱۳ بتمام دول جهان اعلام کرد که نام مملکت ما همه جا ایران خواهد بود . دراثر این اقدام بقول فروغی نخست وزیر «اسم معرفه‌ای را نکرده کردند» تا آنجا که هم‌اکنون پس از سی و دو سال مردم مغرب زمین کشور فرنگ و تمدن ما را با کلمه «ایران» تطبیق نمی‌کنند و تصور می‌نمایند که «ایران» یکی از ممالک جدید‌الولاده منشعب از امپراطوری سابق عثمانی است ولی همین‌که کلمه «پارس» بگوش آنها رسکشور ما با افتخارات آن بیادشان می‌آید . تغییر و تبدیل اسمی و کلمات بترتبی که مذکور افتاد دانشمندان و فضلای مملکت را متوجه خطر ساخت و نگرانی‌ها بصورت تذکر و چاره‌جوئی برئیس دولت و وزیر فرنگ خاطر نشان شد . فروغی بالآخره با ملایمت و تدبیر رضا شاه را مقاعده ساخت که پیراستن زبان فارسی و تبدیل اسمی بعهده انجمنی از اصحاب دانش و فضیلت تفویض شود و باین ترتیب اجازه تأسیس فرنگستان صادر گشت .

احتیاج باصطلاحات و لغات جدید ارزمانی احساس شد که ایران با علوم و صنایع مغرب زمین آشنا گردید یعنی از آغاز قرن سیزدهم هجری قمری . لیکن قبل از ظهور رضا شاه اقتباس از تمدن و فرهنگ جدید اروپا بکنندی پیش میرفت و احتیاج مذکور محسوس نبود و تنها طبقه روشنفکر دانشمند بدان حاجت توجه داشت . پس از کودتای ۱۲۹۹ که اساس حکومت و بنیان ایران نوین ریخته می‌شد نیازمندی بلغات و اصطلاحات تازه آشکار و هویتا گردید .

نخستین بار که بطور رسمی شروع بوضع لغات جدید شد در ۱۳۰۳ خورشیدی بود که رضاشاہ سازمان آرتش را تجدید میکرد.

در جلد اول یادگار عمر گفته آمد که دروزارت جنگ انجمنی مرکب از هفت افسر تحصیل کرده سالخورده و چهار نفر غیر نظامی بوجود آمد که نویسنده این سطور یکی از آنها بود. انجمن مذکور ظرف چهارماه تردیک به سیصد لغت نظامی وضع کرد که همگی امروز معمول و متداول است مانند هوایپیما - فرودگاه - هواسنج - آتشبار - گردان و امروز کسی نمیداند که این لغات در آن تاریخ و توسط آن انجمن وضع گردیده است.

در ۱۳۱۱ که مشغول اصلاح دارالمعلمین عالی و تبدیل آن بهسته مرکزی دانشگاه بودم احتیاج بوضع اصطلاحات علمی را شدیداً احساس کردم و بطوری که در فصل سوم مذکور افتاد انجمن وضع لغات و اصطلاحات علمی را تأسیس نمودم. انجمن تا ۱۳۱۹ هفته‌ای یک‌بار با شرکت ۲۵ تا ۵۰ دانشجو، بر حسب سال، منعقد شد و هر سال یکی از استادان علاقه‌مند بدین امر مازن دکتر محمد حسابی و دکتر رضازاده شفق وحسین گل‌گلاب از طرف دارالمعلمین عالی بعنوان راهنمای درانجمن شرکت می‌نمود.

انجمن بچهار شعبه علوم طبیعی - علوم ریاضی - فیزیک و شیمی - ادبیات و فلسفه تقسیم شد و ظرف هشت سال و نیم حدود سه هزار لغت وضع کرد که عده‌ای از آنها بعداً

بتصویب فرهنگستان ایران نیز رسید و چهارصد لغت در دروس و کتب درسی بکار برده شد مانند گرماسنیج - تراوش - هم ریخت - گروش - تپش . . .



محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)
(۱۲۵۵ - ۱۳۲۱)

چون فروغی از سوابق فوق آگاه بود وقتی اجازه تأسیس فرهنگستان را از رضا شاه گرفت در نوروز ۱۳۱۴ مرا بخانه خود خواست و شرحی موجز درباره افراط

نویسنده‌گان از غلبهٔ مغول تا سلطنت قاجاریه بیان کرد که کلمات سنگین و غیرمانوس عربی را در منشآت خود بکار برده و کتابهای چون تاریخ معجم و دره نادری بسلک تحریر کشیده‌اند که ثقیل و دشوار دور از ذوق سلیم است. فروغی آنگاه به تفسیر بعضی از نویسنده‌گان و جوانان معاصر اشاره کرد که میکوشند تا الفاظ متداول عربی را که ظرف هزارسال برای رفع حاجت اخذ شده و جزو زبان فارسی گردیده و مفاهیم آنها را همه کس میداند از زبان فارسی خارج کنند و بجای آنها لغاتی بسلیقهٔ شخصی بازند یا از الفاظ مترونک و مهجور ایران‌باستان یا کلمات مجعل عربی دستاورد معادلی برای آنها بیابند و در جراید و مکاتبات رسمی بکار بردند. در مقابل تذکر من راجع بلزوم لغات تازه برای اصطلاحات علمی فروغی تأکید کرد که باید فقط با اصطلاحات علمی تازه توجه داشت بلکه باید اساسی ریخت که زبان و ادبیات ایران اصلاح و تکمیل شود و در آن صورت مسئله وضع اصطلاحات علمی و لغات تازه برای تعبیرات جدید خود بخود حل خواهد شد. بالاخره با ابراز لطف دستور داد برای انجمنی که حفظ و حراست اصلاح و تکمیل زبان و ادبیات فارسی را بعهده گیرد طرحی تهیه و تقدیم کنم.

من بیدرنگ از تجارب خود در انجمن اصطلاحات نظامی وزارت جنگ و انجمن لغات و اصطلاحات علمی دانش‌سرای عالی استفاده کردم و چون در آن موقع در پاریس مقدمات جشن سیصدمین سال تأسیس فرهنگستان فرانسه

فراهم می شد و بنابود پرنس ارفع و محمد قزوینی بنمایندگی ایران در مراسم آن شرکت جویند و فرهنگستان فرانسه در تهران موضوع روز بود من پس از مطالعه اساسنامه آن ورعایت مقتضیات کشور برای فرهنگستان ایران اساسنامه ای طرح و حضوراً تقدیم نخست وزیر کردم .

چند روز بعد بدستور فروغی کمیسیونی با عضویت وزیر فرهنگ (حکمت) و چند تن از اساتید دانشگاه مانند غلامحسین رهنما و بديع الزمان و دکتر شفق و دکتر حسابي و سرتیپ احمد نجخوان فرمانده نیروی هوائی (که در وزارت جنگ یکی از علمداران جدی لغات و اسمی تازه بود) و مؤلف این کتاب در دانشکده حقوق واقع در لاله‌زار کوچه نکیسا (محل کنونی دبیرستان ادبی) تشکیل شد و طرح تقدیمی بالصلاحاتی که فروغی در آن کرده بود مورد شور و بحث قرار گرفت و پس از دو سه جلسه اساسنامه ای تهیی و تقدیم گردید و در جلسه ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۴ تصویب هیئت دولت رسید و در پنجم خرداد برای اجرا بوزارت فرهنگ ابلاغ شد .

بموجب اساسنامه مصوب انجمنی بنام فرهنگستان ایران با ۲۴ عضو بوجود آمد که آنانرا عضو پیوسته خواهندند و از طرف هیئت دولت معین شدند لیکن اجازه داده شد که عده مذکور به پیشنهاد فرهنگستان و تصویب هیئت دولت به پنجاه نفر برسد . در مقابل اعضاء پیوسته کسانی را که در تهران نباشند و بوسیله مکاتبه با فرهنگستان همکاری کنند

اعضاء وابسته نامیدند . عضویت فرهنگستان افتخاری بود .
نخستین جلسه رسمی روز شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۱۴ در
دانشکده حقوق برپاست فروغی نخست وزیر که خود نیز
عضو پیوسته بود تشکیل شد . سایر اعضاء عبارت بودند از :

وثوق الدوله (حسن وثوق)

محتمم السلطنه (حسن اسفندیاری)

ادیب السلطنه (حسین سمیعی)

علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ

دکتر علی پرتوا عظم

سر تیپ (بعداً سر لشکر) احمد نخجوان

حاج سید نصرالله تقی

ابوالحسن فروغی

غلامحسین رهنمای

دکتر ولی الله نصر

ملک الشعرا بهار

بدیع الزمان فروزانفر

دکتر رضا زاده شفق

علی اکبر دهخدا

دکتر محمود حسابی

سید محمد کاظم عصار

عبدالعظیم قریب

سعید نقیسی

حسین گل گلاب



محاتم السلطنه اسكنديارى



تونق الدوله



ذکاء الملك فروغى



دكتور على بير تو اعظم



على اصغر حكمت



اديب السلطنه سماعي



ابوالحسن فروغى



حاج سيدنصر الله تقوى



سرتیپ احمد نخجان



ملاط المشعر بيبار



دكتور ولی الله نصر



غلام حسين رهنسنا



علي أكبر دهخدا



دكتور كارسق



بديع الرمان فروزانثر



عبد الغفار قریب



سيد محمد كاظم تصار



دكتور محمود حاببي



سید محمد فاطمی



حسین گل گلاب



سعید تقیی



دکتر عیسیٰ صدیق



سرلشکر غلامحسین مقتدر



رشید یاسمی

سید محمد فاطمی
 رشید یاسمی
 سرهنگ (بعدها سرلشکر) غلامحسین مقتدر
 نویسنده این کتاب .

ابتدا جلسات فرهنگستان در تالار دانشکده حقوق
 منعقد می شد - در همان حیاطی که بسالیان دراز امین‌السلطان

atabak-e-a'zam ، صدراعظم ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه فرمانروائی میکرد و در ۱۲۹۹ وحیدالملک شیبانی وزیر فرهنگ برای مدرسهٔ سیاسی خریداری نمود . در شهریور ماه ۱۳۱۴ فرهنگستان بمدرسهٔ سپهسالار محل دانشکدهٔ معقول و منتقل منتقل گشت . در ۱۳۱۹ در شمال شرق آن مدرسه ساختمان مخصوصی برای فرهنگستان آغاز شد که حادثه سوم شهریور ۱۳۲۰ آنرا متوقف کرد و من توانستم در آبانماه آن سال که وزارت فرهنگ را بعهده داشتم وسائل اتمام بنا را فراهم سازم . از اوایل ۱۳۲۱ فرهنگستان بمعمارت اختصاصی خود انتقال یافت .

اعضاء پیوستهٔ فرهنگستان تامهر ۱۳۱۵ همان اشخاصی بودند که فوقاً مذکور افتاد . از آن تاریخ بعده به پیشنهاد فرهنگستان و تصویب هیئت دولت هفده نفر بعد از اعضاء بشرح زیر افزوده شد :

در ۱۳۱۵ دکتر قاسم غنی

در ۱۳۱۷ احمد اشتری - منصورالسلطنه (مصطفی عدل) - دکتر علی‌اکبر سیاسی - جمال الدین اخوی - پورداود - مستشارالملک (حسنعلی مستشار) - دکتر متین دفتری - عباس اقبال .

در ۱۳۱۸ دکتر امیراعلم - مطیع‌الدوله (محمد حجازی) - محمد قزوینی که در همان سال در اثر شعله‌ور شدن جنگ جهانی دوم پس از سی و شش سال اقامت در اروپای غربی با ایران باز گشته بود .



منصور السلطنه عدل



احمد اشتري



دكتر قاسم غنى



ابراهيم يورداود



جمال اخوى



دكتر علي اكابر سياسي



عباس اقبال



دكتر متین دفتری



مستشار الملك



محمد قزوینی



محمد ججازی



دکتر امیراعلم



جلال همانی



مسعود کیهان



سید محمد تدین



احمد دهقان بهمنیار



دکتر غلامعلی رعی

در ۱۳۲۰ سید محمد تدین - مسعود کیهان .
در ۱۳۲۱ جلال الدین همانی - دکتر غلامعلی رعدی -
احمد بهمنیار .

ریاست فرهنگستان از آغاز تا آذرماه ۱۳۱۴ با فروغی
بود . در تاریخ مذکور در اثر آشوبی که در مشهد برس تغییر
کلاه روی داد و سرهنگ نوائی رئیس شهربانی آن شهر
محمد ولی اسدی نایب التولیه آستان رضوی را محرك بلوا
گزارش داد و شفاعت فروغی (که فرزندش عروس اسدی
است) ترد شاه بنناچار از ریاست دولت استعفا نمود واز
حضور در فرهنگستان خودداری کرد و بنا شد رئیس جدیدی
برای فرهنگستان پیشنهاد شود .

فرهنگستان بموجب آئین نامه دونایب رئیس داشت
که برای مخفی انتخاب می نمود واز آغاز کار این سمت
بادیب السلطنه و نگارنده داده شد و در دیماه ۱۳۲۱ که
ادیب السلطنه بر ریاست فرهنگستان انتخاب گردید دکتر
امیراعلم بجای او برگزیده شد .

در فروردین ۱۳۱۵ و شوق الدوّله بفرمان همایون
بر ریاست فرهنگستان منصوب گشت . وی نمونه بارزی از
رجال کهن سال و دانشمند و با تدبیر و اراده ایران بود
و دارای صفات بر جسته چون سخاوت و شجاعت و مردانگی
و ثبات در دوستی و حمایت از اصحاب فضل و ادب .

فرهنگستان طبق اساسنامه باید دوازده وظیفه انجام
دهد . بهمین سبب هفت کمیسیون معین کرد تا هر یک از آنها

یک یا چند وظیفه مشابه را عهدهدار شود و مقدمات کار فرهنگستان را فراهم سازد. عنوانین کمیسیونها بقرار ذیل بود:

کمیسیون لغت

دستور زبان	»
اصطلاحات پیشه‌وران	»
کتب قدیم	»
اصطلاحات محلی	»
راهنمایی	»
خط	»

چون توجه عمدۀ رضاشاوه بوضع لغات فارسی بجای الفاظ بیگانه معطوف بود تقریباً تمام وقت فرهنگستان صرف همان امر شد. طرز کار از این قرار بود که وزارت خانه‌ها و مؤسسات دولتی لغات و اصطلاحاتی که مورد حاجت بود بدیرخانه فرهنگستان میفرستادند و دبیرخانه آنها را با ماشین تحریر تکثیر میکرد و برای تمام اعضا میفرستاد.

اعضاء کمیسیون لغت پس از مطالعه و دقت کامل الفاظی که بنظر شان میرسید یادداشت میکردند و هفتاهی یک بار با حضور نماینده وزارت خانه یا مؤسسه دولتی مربوط کمیسیون را تشکیل میدادند و لغات یک یک مورد بحث قرار میگرفت و نهایت کوشش مبذول میشد که هر کلمه با روح و اسلوب زبان فارسی و ذوق ایرانی و دستور زبان سازگار باشد و آهنگ و ترکیب اصوات و صحت ریشه هر لغت و سهولت تلفظ و استعمال آن کاملاً رعایت شود. باین ترتیب هر جلسه

کمیسیون که دو ساعت بطول می‌انجامید فقط چند لغت انتخاب می‌شد.

وقتی کمیسیون لغاتی را برگزیرد بهیئت عمومی فرهنگستان کتاب پیشنهاد می‌نمود و این پیشنهاد فوراً برای تمام اعضا ارسال و روز طرح آن اعلام می‌شد.

در جلسه عمومی مخبر کمیسیون دلایل انتخاب هر کلمه را مشروحًا بیان می‌کرد و اعضا بنوبت اظهار نظر می‌نمودند. لغاتی که در جلسه عمومی پذیرفته و تصویب می‌شد توسط دفتر مخصوص شاهنشاهی عرض شاهنشاه میر سید و هرگاه مورد تصویب قرار می‌گرفت توسط نخست وزیر بوزارت خانه‌ها و مؤسسات دولتی ابلاغ می‌گشت تا آنها را بکار بردند.

در جلسات عمومی بندرت اتفاق می‌افتد که در موضوعی رأی گرفته شود. رئیس فرهنگستان از مذاکراتی که صورت می‌گرفت از نظر اکثریت اعضا آگاه می‌شد و تیجه را بدون اشکال اعلام می‌کرد. در موارد محدودی که بحث زیاد طولانی می‌شد و هر کس در عقیده خود جازم بود و پاسخاری می‌کرد و نظر اکثریت معلوم نبود رئیس بوسیله بلندشدن دست اخذ رأی می‌نمود.

جلسات عمومی فرهنگستان روزهای دوشنبه ساعت ده با مدد تشکیل می‌شد و دو سه ساعت بطول می‌انجامید. اعضا در اطراف میز درازی می‌نشستند. در صدر میز رئیس فرهنگستان جلوس می‌کرد و پهلوی او رئیس دییرخانه. در وسط میز تقریباً بیست جلد کتاب لغت بزبانهای فارسی

وغربي وفرانسه وانگلیسي برای مراجعه موجود بود . در ضمن شور وبحث چای صرف می شد و عده اى سیگار نيز می کشیدند . بمناسبت لغتى که مطرح می شد بعضى از اعضا ضرب المثل هائى ميزدند و بذلك گوئيه اى ميکردن که باعث تفريح خاطر ورفع خستگى می شد . کسی که از همه ييشتر شيرین سخنی ميکرد دکتر شفق بود و کسی که کمتر از همه حرف ميزد دکتر حسابي و مير سيد محمد فاطمي . کسی که از همه ييشتر از اشعار فصحا واستادان بزرگ از حفظ داشت بدیع الزمان بود و ملك الشعرا بهار که با تأثیري و شیوانی ایياتی که مربوط به لغت مورد بحث بود ذکر واعضا را مستفيض و متقاعد بنظر خويش ميکردد .

رياست دبيرخانه فرهنگستان در آغاز با غلامعلی رعدی رئيس اداره کل نگارش وزارت فرهنگ بود وقتی او در اواسط ۱۳۱۵ برای مطالعه و تحصيل عازم سويس شد حسين گل گلاب عضو پيوسته و استاد دانشسرای عالي رياست دبيرخانه را بعده گرفت و علاوه بر تهيه صورت جلسات عمومي و توزيع لغات پيشنهادي ادارات و مؤسسات به کميسيون مربوط ، کلماتي که بتصويب فرهنگستان مير سيد بدفتر مخصوص شاهنشاهي ميفرستاد و در پايان هرسال نيز آنهارا بترتيب حروف الفبا منظم و با توضيحات كافى و نهايت دقت بشكل رساله طبع و منتشر ميکرد .

از خردادماه تا پايان ۱۳۱۴ فرهنگستان يكصد و بیست لغت مربوط بشهر باني و نيري و شهرداري و تبدیل

چند نام جغرافیائی را تصویب کرد و بعرض ملوکانه رساند.
عده لغات مصوب در پایان ۱۳۱۵ به سیصد و شصت و در آخر
۱۳۱۶ به ششصد و پنجاه بالغ شد.

رضاشاه که بسیار نیرومند و فعال بود از همه کس سرعت
و کار زیاد انتظار داشت و بوضع کردن شش هفت لغت در
هفتاد راضی و قانع نبود و دائماً سعی میکرد عقب ماندگی
دویست ساله مملکت را در حداقل مدت جبران کند لذا
پیوسته دستور تسریع میداد و از کندي کار در فرنگستان
مُواخذه میفرمود و شاید تصورهم میکرد که با اولترش توجه
کافی نمی کنند. ازینرو رئیس فرنگستان وظیفه ای بس
سنگین و دشوار بر عهده داشت زیرا از یک طرف می باشد
در انتخاب هر لغت اجازه دهد اعضاء پیوسته تمام جوانب
امر را از لحاظ صحت و فصاحت و روح و اسلوب و دستور
زبان و ذوق مردم رعایت کنند و این رعایت مستلزم مطالعه
و صرف وقت بود و از طرف دیگر موظف بود هر هفته عده
قابل توجهی لغت جدید بدفتر مخصوص شاهنشاهی تقدیم
کند. تا زمانی که فروغی ریاست فرنگستان را بعهده داشت
چون نخست وزیر بود و هفته ای چندبار بحضور شاه میرسید
با زبان ملایم و تدبیر حکیمانه تاحدی ایراد شاه را بر کندي
کار رفع میکرد و نمی گذاشت عدم رضایت او باقی بماند
و جمع شود و باعث توهمند به مخالفت با اولترش او گردد و در
عین حال کوشش می نمود لغات مربوط به قوای انتظامی را
که بیشتر مورد توجه او و کمتر در زبان عمومی مردم رائج

بود جلو بیندازد و شاه را تاحدی راضی نگاهدارد اما همین که ریاست با وثوقالدوله شد باریافتمن بطور مستمر و منظم امکان نداشت و ارتباط فرهنگستان با دربار توسط دفتر مخصوص شاهنشاهی صورت میگرفت و کسی نبود که عدم رضایت شاه را بر طرف کند و دلایل و توضیحات کافی بدهد. از طرف دیگر کسانی که معتقد به سره کردن زبان فارسی بودند شاید سعایت میکردند و تأثیر فرهنگستان را حمل به سستی و بی علاقه‌گی و شاید نافرمانی می‌نمودند

بدلایل مذکور در هفتم اردیبهشت ۱۳۱۷ بفرمان رضاشاه فرهنگستان منحل شد و یک هفته بعد مقرر گردید که اولاً وزیر فرهنگ وقت ریاست فرهنگستان را بر عهده گیرد تا اوامر رئیس مملکت را همه هفته اصغا واجرا کند و در کار سرعت پیدا شود . ثانياً سازمان فرهنگستان تجدید شود . درسازمان جدید نام وثوقالدوله و حاج سیدنصرالله تقوی و ذهخدا را در هیئت عمومی فرهنگستان منظور نکردند . ثالثاً دکتر سیاسی و جمال الدین اخوی فرزند حاج سیدنصرالله تقوی و پورداود و مصطفی عدل و احمد اشتری و حسنعلی مستشار بعضیوت فرهنگستان انتخاب شدند . رابعاً برای تسريع دروضع لغت بجای یک کمیسیون که قبلاً وجود داشت چهار کمیسیون تحت عنوانین ذیل تشکیل گردید :

· کمیسیون اصطلاحات اداری بریاست سرتیپ احمد نخجوان

کمیسیون اصطلاحات دادگستری بریاست دکتر
ولی‌الله نصر

کمیسیون اصطلاحات علمی بریاست غلامحسین رهنما
کمیسیون بررسی اسمی جغرافیائی بریاست دکتر
رضازاده شفق

سایر کمیسیونهای فرهنگستان که در صفحه ۲۵۰ بدان
اشارت رفت مبدل به کمیسیونهای ذیل شد:

کمیسیون تهییه فرهنگ زبان فارسی بریاست فروغی
کمیسیون راهنمائی برای هدایت افکار و جمع‌آوری
آهنجک‌های محلی و اصطلاحات ولایتی بریاست محتشم‌السلطنه
کمیسیون بررسی اصطلاحات پزشگی بریاست دکتر
علی پرتو

کمیسیون دستور زبان بریاست عبدالعظیم قریب
بدین ترتیب فرهنگستان موقتاً وظایف دیگری را که
بر عهده داشت و راجع بود به کتب قدیم و اصطلاحات
پیشه‌وران و خط مسکوت گذاشت.

در هر کمیسیون چند تن از اعضاء پیوسته بر حسب پیشینه
و تخصصی که داشتند با توجه فرهنگستان عضویت یافتند
واز خارج نیز دانشمندانی که نسبت ب موضوع هر کمیسیون
مطالعاتی کرده بودند ب تصویب فرهنگستان دعوت می‌شدند
و در کمیسیونها شرکت می‌جستند. در کمیسیون اداری که
خبری آن بامن بود محمد حجازی و احمد اشتری و رشید
یاسمی و سرهنگ مقتدر از اعضاء پیوسته و سرهنگ

شرف‌الدین میرزا قهرمانی افسر نیروی هوائی و ذیبح‌الله
بهروز استاد دانشکده افسری از خارج عضویت داشتند.
هنوز سه ماه از تجدید سازمان فرهنگستان نگذشته
علی‌اصغر حکمت مستعفی شد و اسماعیل مرآت در اوایل
مرداد ۱۳۱۷ بکفالت وزارت فرهنگ منصوب گردید.
مرآت در آن تاریخ تقریباً چهل و هفت سال داشت



اسماعیل مرآت
وزیر فرهنگ از ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰

و تمام مراحل خدمت را در وزارت فرهنگ پیموده و در امور
اداری پخته و ورزیده بود. بطوریکه در جلد اول یادگار
عمر ذکرشده مرآت در ۱۲۹۰ خورشیدی از طرف دولت
دو سه ماه قبل از نگارنده بفرانسه اعزام شد و تحصیلات

خودرا دردانشسرای بلوا^۱ انجام داد و در آغاز جنگ جهانی اول در ۱۲۹۳ بازگشت و در مدرسهٔ دارالفنون بعلمی فیزیک مشغول شد. در ۱۲۹۷ که من با ایران مراجعت کردم و دارالمعلمین مرکزی بوجود آمد مراتب بنظامت آن تعیین شد و چندی بعد بوزارت فرهنگ منتقل و تا ۱۳۰۷ ریاست دوایر تعلیماتی را بر عهده گرفت و همین که اعزام دانشجو بفرانسه آغاز شد بر ریاست امور مالی و اداری سرپرستی محصلین تحت نظر حسین علاء وزیر مختار ایران پیاریس رفت و در ۱۳۱۴ که با ایران بازگشت چندی ریاست اداره تعلیمات عالیه را عهده‌دار بود.

مراتب مردمی بود جدی و وظیفه‌شناس و باوفا و رفیق. دوست و شوخ و بذله گو و در عین حال یک‌دنه و سرخخت ولجوج. در ۱۳۰۸ که من برای رسیدگی با مورداشجویان پیاریس رفتم دلسوزی و مراقبت و دقت اورا در انجام وظیفه مشاهده و بوزیر فرهنگ و وزیر دربار گزارش دادم و خدمات او مورد تقدیر و تشویق دولت قرار گرفت.

مراتب وقتی بوزارت تعیین شد مراتب دوستی و یک‌رنگی را بارفقای قدیم ملحوظ داشت. چون در فرانسه تحصیل کرده بود تنها دستگاه تعلیم و تربیت فرانسه را کمال مطلوب میدانست و در این قسمت بحدی علاقه‌مند بود که حتی سازمان دیپرستانها را تغییر و با تشکیلات و برنامه فرانسه تطبیق داد و دورهٔ عمومی متوسطه را پنج سال و تنها

۱) Blois که شهری است واقع در یکمین هشتاد کیلومتر در جنوب غربی پاریس.

سال ستم متوسطه را بسه شعبه ادبی و ریاضی و طبیعی تقسیم کرد. در دانشسرای عالی هم با وجود مقاومت و مخالفت من آزادی محصل را با تخطاب شهادتنامه و مواد تحصیلی ازین برداشت. ظرف سه سال وزارت خود دوازده بنای عالی برای مدارس تهران ساخت مانند دبستان فردوسی در خیابان تحت جمشید یا دبستان بهبهانی در خیابان سیروس و هشتاد چهل کتاب درسی متوسطه توسعه بهترین مؤلفان عصر تهمیه و بطور محرمانه تصویب کمیسیونی مرکب از ذکاء الملک فروغی و غلامحسین رهنما و نگارنده این سطور رساند سپس بربانزان و جد طبع و منتشر کرد و بکار بردن آنها را در دیگر سنانهای مملکت اجباری ساخت.

از تاریخی که مرآت کفالت (وبعد ورارت) فرهنگ را بعده گرفت با جدیت قام و نفسی تازه و عزمی راسخ فرهنگستان را بوضع لغات جدید و ادار کرد.

در جلسات عمومی بذکرات فضایی عمر وصالخورده توحد نشد و همین قدر که لغتی از کمیسیونهای اصطلاحات میرسید و در جلسه مطرح می شد سه از توضیح مختصر محرر و اظهار نظر موجز بعضی از اعضا اعلام می شد که لغت پیشنهاد کمیسیون تصویب رسیده است. برای مقایسه سرعت باید بصورت جلسه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۱۵ که بریاست وثوق الدوله تشکیل شد مراجعت شود ملاحظه خواهد شد که دو ساعت وقت جلسه صرف شور و بحث واحد تضمین شد نست بد سه لغت

برونده بجای دوسید^۱ و بوش بجای شمیز^۲ و جزوهدان بجای کارتن^۳ در صورتیکه از نیمه سال ۱۳۱۷ تا پایان ۱۳۱۹ در صد جلسه یک هزار لغت جدید با عجله وضع و برای اجرا بوغازار تواندها ابلاغ گردید.

در تبیجه شتابزدگی عده‌ای از بیوستگان عمر ماند محمد قزوینی وبهار رنجیده حاطر شدند و با کراه در جلسات عمومی شرکت کردند و بیوسته روش عجولانه انتقاد نمودند. باضافه عده‌ای اصطلاح که تعویض و تبدیل آنها لازم نبود بدون تعمق کافی وضع و حسب الامر بجریان گذاشتند و مورد پسند مردم قرار نگرفت. مثلاً برای بسیاری از اصطلاحات ریاضی که بنیان عربی است و هزار سال در کتب فارسی بکار رفته و رواج کامل یافته و حزو زبان فارسی شده اصطلاحات جدیدی وضع گردید مانند:

کاسته بجای مفروق.

کاهشیاب بجای مفروق‌مند.

بس‌شمرده بجای مضروب.

بس‌شمر بجای مضروب‌فیه.

گوشدیاز بجای زاویه منفر جد . . .

که باعث اختلال امر تدریس و گیج‌شدن شاگرد و معلم و اولیای اطفال شد و فهمیدن عبارات کتب درسی دشوار

Dossier	(۱)
Chemise	(۲)
Carton	(۳)

گردید و شکایت از همه طرف آغاز گشت تا آنجا که من در مهر ۱۳۲۰ که تصدی وزارت فرهنگ را بعده داشتم مؤلفان و آموزگاران را در استعمال اصطلاحات تازه یا اصطلاحات متداول قدیم مختار کردم و همین دستور موجب تسکین خاطر فرهنگیان شد و نویسندگان در تأییفات بعدی هیچ یک از اصطلاحات جدید را بکار نبردند.

علاوه بر اشکالات فوق چون عده لغات تازه در هر ماه زیاد بود مردم وقت و نیروی جذب آنها را نداشتند و آنها را در غیر مورد بکار می بردند مثلاً کلمه جنبش که در علم فیزیک بجای کلمه حرکت اخذ شده بود خبرنگاران جراید هر جا قبل از کلمه حرکت را استعمال می کردند بجای آن کلمه جنبش را قرار دادند و نوشتند مثلاً که فرماندار کرستان بسوی مرکز جنبش کرد! یا کلمه اندام که در علوم طبیعی بجای کلمه عضو اختیار شده بود در ادارات دولتی و روزنامه ها همچنان کلمه عضو را مبدل به اندام می کردند و مثلاً مینوشتند فلانی اندام کمیسیون برنامه شد! یا کلمه ارزیابی که در اصطلاح بانکی بجای تقویم گرفته شده بود در مکاتبات اداری و مطابع آنرا بجای سالنما و گاهنامه بکار می بردند! یا کلمه بازنیسته که در خدمت اداری بجای متقادع اخذ کرده بودند در مراسلات رسمی بجای قانع شده (در اثر استدلال و احتجاج) استعمال می کردند!

ادارات دولتی و جراید در این قسمت بحدی افراط وایجاد اختلال کردن که من پس از تأسیس اداره کل انتشارات

ناگزیر شدم مقالات و جزوهای برای راهنمائی دبیران و منشیان وزارتخارجهای و نویسندهای روزنامه‌ها تهیه وطبع کنم و این کار را با کمک رسید یاسمی انجام و رساله‌ای تحت عنوان «آرایش و پیرایش زبان» در دی ماه ۱۳۱۹ انتشار دادم. رساله مذکور بحدی مفرح بود و مطبوع افتاد که ظرف چند روز نسخ آن نایاب شد.

در اثر عجله و افراط در وضع لغات جدید و فشاری که برای این منظور بفرهنگستان وارد آمد و در اثر وضع لغات غیر ضروری بجای کلمات رایج و متداول بسیاری از داشتمندان و فضلاً وارباب جراید و مردم نسبت بفرهنگستان بدین شدند و پس از واقعه شهر بور ۱۳۲۰ زبان باتقاد و ناسزاگوئی گشودند در صورتی که اعضاء فرهنگستان ظرف شش سال با کمال صمیمیت و برایگان عمر خود را صرف کرده خدمات مهمی بزبان فارسی نموده بودند. مهمترین خدمت آنان این بود که اولاً از افراط و تندروی کسانی که معتقد بودند تمام لغات عربی را باید از زبان فارسی خارج کرد و زبان نظامی و سعدی و مولوی و حافظ را کنار گذاشت جلوگیری نمودند ثانیاً چند صد اصطلاح شیوه‌ای فارسی را احیا کردن و چند صد اصطلاح علمی جدید صحیح وضع کردن که همگی آنها قبولیت عامه یافت و امروز در افواه و کتب معمول و متداول است ثالثاً طرحهای تهیه کردن که از این پس میتوانند مورد استفاده نویسندهای و مجامع علمی و ادبی و فنی قرار گیرد مانند طرح تألیف و تدوین فرهنگ زبان فارسی - طرح

بیراستن زبان فارسی از الفاظ نامناسب خارجی - طرح بازبینی در اصطلاحات علمی - طرح جمع‌آوری اسامی جغرافیائی و امثال واشعار و نظیر آن. رابعاً تدوین دو فرهنگ نفیس را آغاز کردند یکی فرهنگ‌نامه‌پارسی توسط سعید نفیسی و دیگر فرهنگ تازی پیارسی توسط بدیع الزمان فروزانفر که تنها جلد اول تألیفات مذکور در ۱۳۱۹ توسط فرهنگستان بزریور طبع آراسته شد و باید امیدوار بود که روزی این کار اساسی بانجام رسد. خامساً کتابخانه‌ای تأسیس کردند که حاوی کتب مهم زبان فارسی بمنظور تدوین فرهنگ زبان فارسی است.

پس از واقع‌شیر بور ۱۳۲۰ در دیماه آن سال فرهنگستان بریاست فروغی مجدد آشروع بکار کرد و در لغاتی که بعجله وضع شده و مورد ایراد بود تجدیدنظر کرد و مجله سودمندی با خطا بهداشت‌ها و مقالات بسیار جالب تحت عنوان «نامه‌فرهنگستان» تا ۱۳۲۶ در ده شماره منتشر ساخت و با انجمن‌های فرهنگی هندوستان و جماهیر شوروی روابطی ایجاد کرد و جلساتی برای سخنرانی دائم نمود ولی بواسطه اوضاع ناگوار جنگ جهانی و اقامت نیروهای بیگانه در خاک وطن و بحران نفت و مشکلات اقتصادی انجام کار اساسی میسر نگشت و اکثر اعضاء پیوسته چشم از جهان فربودند و همین که ادیب‌السلطنه که از دیماه ۱۳۲۱ آخرین رئیس فرهنگستان بود در بهمن ۱۳۳۲ دنیا را بدرود گفت جلسات فرهنگستان تعطیل شد.

از وقایع مهم فرهنگی که در ۱۳۱۴
کنگره لندن گردید روی داد و من در آن شرکت داشتم
تشکیل سومین کنگره بین المللی هنر
و باستان‌شناسی ایران بود در لندن گردید و مسکو .

نخستین کنگره در ۱۳۰۶ خورشیدی بهمراه پروفسور
آرثر اپهام پوپ^۱ که شهادت از خدمات او بفرهنگ ایران
در جلد اول یادگار عمر آمده در امریکا در شهر فیلادلفیا
تشکیل شد و تقی زاده و علی اکبر کاشف از طرف دولت ایران
در آن نمایندگی داشتند .

دومین کنگره بین المللی در دیماه ۱۳۰۹ (ژانویه ۱۹۳۱) باز بهمراه پشتکار پروفسور پوپ در لندن منعقد
گردید و نمایشگاه آن در ساختمان بورلینگتون^۲ توسط جرج
بنجم پادشاه انگلستان گشایش یافت . دولت ایران علاوه بر
ارسال آثار و مصنوعات بسیار نفیس باستانی بنمایشگاه مذکور،
هیئت را بر ریاست اعتماد ادوله وزیر فرهنگ و عضویت حسین
علا، وزیر مختار ایران در پاریس و محمد قزوینی و حاج
میرزا یحیی دولت آبادی بد کنگره لندن اعزام داشت .

کنگره و نمایشگاه لندن تأثیر فوق العاده در تمام جهان
داشت و باعث شناساندن قدمت و اصالت و اهمیت فرهنگ و هنر
ونمایشگاه ایران شد که من نمونه کوچکی از آن تأثیر را در امریکا
در کتاب «یکسال در امریکا» شرح دادم .

Arthur Upham Pope (۱)
Burlington House (۲)

در پایان آن کنگره پروفسور پوپ پیشنهاد کرد که سومین کنگره در لینین گراد تشکیل شود زیرا از مجموعه های بسیار بزرگ و نفیس موزه ارمیتاز^۱ آگاه بود. دولت سوری نیز نظر بر قابت دیرینه با دولت انگلیس در مسائل مربوط با ایران و برای حفظ شئون خویش پیشنهاد مذکور را پذیرفت بویژه که شائق بود حسن نیت خود را با ایرانیان نشان دهد و ستمکاریهای دولت تزاری را تا حدی از خاطرهای محظوظ سازد.

بدعوت دولت سوری سومین کنگره بین المللی در شهریور ۱۳۱۴ در لینین گراد و مسکو تشکیل شد. دولت ایران بدرخواست دولت مذکور اشیاء بسیار نفیسی از موزه و امکنه مقدسه در چهل و پنج صندوق به مرآهی دونفر از اعضاء هیئت نمایندگی ایران در کنگره سید محمد تقی مصطفوی بازرس فنی و سپهبدی کارمند اداره کل باستان‌شناسی به لینین گراد ارسال داشت تا در نمایشگاه موزه ارمیتاز بعرض تماشا و مطالعه علاقه مندان گذاشته شود. هیئت نمایندگی بریاست وزیر فرهنگ مرکب از چهارده تن بود که من یکی از آنان بودم. سایر اعضاء عبارت بودند از دکتر علی اکبر سیاسی - آندره گدار رئیس باستان‌شناسی و موزه - عباس مسعودی مدیر مؤسسه اطلاعات و نماینده مجلس شورای ملی - مهدی دیبا (شعاع‌الدوله) وزیر مختار سابق ایران در هللاند - (نیای پدری علی‌حضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران) -

(۱) Ermitage واقع در لینین گراد

مسعود معاضد رئیس اداره دوم سیاسی وزارت امور خارجه -
لطفعلی صورتگر (بعداً دکتر، استاد دانشسرای عالی) -
اعتظام نماینده اداره کل تجارت (بعداً وزارت بازرگانی) -
حسنعلی وزیری که پرده‌هائی از او بنمایش گذاشته شد -
حسین طاهرزاده بهزاد رئیس مدرسه هنرهای زیبا - محسن
مقدم و مهدی بهرامی که تازه تحصیلات خود را در هنر
و باستان‌شناسی در فرانسه و آلمان با تمام رسالت‌های بودند
و مستقیماً از محل تحصیل بررسیه رفتند.

در اواسط مردادماه ۱۳۱۴ حکمت راجع بدعوت دولت
شوری و شرکت در کنگره با من مذاکره و نسبت با شخصی
که برای هیئت نمایندگی باید انتخاب شوند با من مشورت
کرد. من عضویت هیئت را قبول کردم و تهیه خطابهای را
برای کنگره بر عهده گرفتم ضمناً از وزیر فرهنگ تقاضا
کردم که توسط سفارت شوروی در تهران وسیله دیدن بعضی
از مدارس شوروی را در خلال جلسات کنگره فراهم کند
واو نیز موافقت مقامات شوروی را در این باب بست آورد.
روز شنبه ۸ شهریور ۱۳۱۴ (۳۱ اوت ۱۹۳۵) ساعت

۷/۳ بامداد از راه چالوس با اوتوموبیل عازم بندر پهلوی
شدیم. در آن تاریخ راه مذکور که بهمت رضاشاه از ۱۳۰۸
تا ۱۳۱۱ ساخته شده بود کوتاهترین راه بدریایی مازندران
بود. بهنگام عبور از دره‌های سبز و خرم و مشاهده پلها
و تونل‌ها زحمات مهندسان و کارگران که کوههای عظیم
و سرسرخت البرز را شکافتند بودند تقدیر می‌کردم و بر بانی آن

۱. سیسم فلیپ درود می‌فرستادم و از خداوند برای او طول عمر و دوام سلطنت می‌خواستم ناکارهای اساسی که برای سلطنت و آزادانی و نیر و مندی کشور آغاز کرده بود پیشان رساند.

از اواسط راه کوهها و دره‌ها از گل و گیاه و درخت پوشیده و هواملايم و لطیف بود. تمام آن خطه گوئی با موهب طبیعی اش.

بیستی اسپ سرتاسر آراسته

پرآرایش و رامش و خواسته

ساعت ۱۲ وارد چالوس شدیم و در مهمانخانه نوبنیاد و زیبای آنجا ناهار صرف کردیم. از چالوس تا رامسر کد هفتاد کیلومتر است مسافت سه ساعت بطول انجمید زیرا درین راه از مدارسی که تازه ساخته بودند در خرم آباد و شیسوار دیدن کردیم و ساعت ۱۹ بر امسر رسیدیم.

محض ورود به مهمانخانه رامسر که در آن وقت برگترین و مجلل ترین مهمانخانه نوساز ایران بود مدیر مهمانخانه که در انتظار ورود هیئت نمایندگی بود بشقابی سر از نقل تعارف نمود تا هر یک از آن برداریم و معلوم شد نفل بلکه حب گنه گنه است که بشکل نقل در آورده‌اند. در آن ایام مالار با درگیلان و مازندران بالای عظیمی بود و خابای نبود که عده‌ای از ساکنانش مبتلا به قب و نوبه نباشد. بهمن سیم رای نک شب که می‌خواستیم در رامسر بسربریم با ایکد رخ‌خواب‌ها در پیش‌بند قرار داشت ما را وادر

پیخور دن گنه گنه کردند تا در خون‌ها ماده‌ای برای دفاع باشد.
اکنون باید متشرک بود که با استعمال گرد د.د.ت. در ده سال
اخیر پشیده مalaria تقریباً ریشه کن شده و مردم سواحل دریای
خزر جان گرفته حیات جدیدی آغاز کرده‌اند.

روز یکشنبه ۹ شهریور ۱۳۶۴ ساعت ۹ بامداد از راه‌سرا
بظرف رشت رهسپار شدیم و بهنگام عبور از شهر زیبای
روفسر در میدان آن شهر کودکانی را مشاهده کردیم
با شکم‌های متورم و سیماهای زرد و حالت رنجور که علامت
ابتلا به malaria بود. راه بین روفسر و لاهیجان بسیار مصدا
و فرح بخش بود. در دست راست دریای صاف و آرام و در دست
چپ کوههای مستور از جنگل نمایان بود و بین آن دو
چمن‌زاری وسیع با درختان زیبا :
شاخه‌ها خلدپوش و مشگ آغوش

دشت عنبرنهاد و میتاپوش

عنبرین گشته از نسیم صبا

از مشام زمین مشام هوا

تزوییک لاهیجان از پل سفیدرود عبور کرده یک ساعت
بعداز ظهر برشت رسیدیم و برای صرف ناهار بدیرستان
شاهپور رفتیم که ساختمان آن در همان ایام با تمام رسیده
و در آن وسایل پذیرائی فراهم شده بود.

ساعت $\frac{1}{3}$ عازم بندریهلوی شدیم. راه همه‌جا سبز
و خرم و دلانگیز بود و ظرف یک ساعت و نیم طی شد. رئیس
فرهنگ بندریهلوی برای گردش در مرداب قایقی آماده کرده

بود که همگی از این پیش‌بینی خشنود و از گردن بر آب بهره‌مند شدیم . ساعتی نیز در گردشگاه زیبای بندر بتماشای درختان گل و مردم بانشاط و زنده‌دل گیلان پرداختیم و از نوای نی‌لبک‌های جوانان پرشور کناره لذت بردیم .

روز دوشنبه دهم شهریور پیش از ظهر در دریا آب‌تنی و شنا کردیم و چهار ساعت و نیم بعد از ظهر با کشتی روسی بنام فومن عازم بادکوبه شدیم . دریا آرام بود ولی آسمان را ابر تیره‌فامی مستور میداشت . دو ساعت پس از حرکت کشتی شام صرف شد و همین‌که هوا تاریک گشت هر کس با طاق خود رفت .

روز سهشنبه ۱۱ شهریور ساعت شش که از خواب برخاستم هوا صاف و دریا آرام و بادکوبه از دور نمایان بود . منجنيق‌های چاههای نفت بی‌بی‌هیبت نیز در افق بچشم می‌خورد . ساعت ده کشتی در بندر بادکوبه لنگر انداخت و شهبازاروف کمیسر فرنگ آذربایجان قفقاز و معاون کمیسر خارجه و معاون شهردار بادکوبه و نمایندگان مطبوعات با تفاق اعضا سرکنسول‌گری ایران بکشتی آمدند و پس از تبریک ورود و مبادله تعارف عازم مهمانخانه اروپا شدیم . مهمانخانه اروپا از دوران تزاری باقی و مخصوص مسافرین خارجی بود .

ناهار در سرکنسول‌گری با شرکت شهبازاروف و رؤسای ادارات بادکوبه صرف شد . شام مهمان کمیسر فرنگ آذربایجان در مهمانخانه اروپا بودیم و با سازوآوازوی‌ای کوبی

توأم بود. ارکستری که مرکب از سی و دو نفر مرد و زن بود با تار و کمانچه و نی موسیقی ایرانی و قفقازی و ازبک و قاتار مینواخت و مفرح و طرب‌انگیز بود. برسر میز شام نطق‌های مختصراً راجع به توسعهٔ روابط فرهنگی از طرف کمیسر فرهنگ آذربایجان و وزیر فرهنگ ایران ایراد شد.

طبق تقاضائی که در تهران از سفارت شوروی شده بود بر نامه‌ای برای بازدید مدارس بادکوبه تنظیم کرده بودند. عصر سه‌شنبه صرف دیدن مدرسهٔ نوبنیاد استالین شد که بیست و یک کلاس داشت. معاون کمیسر فرهنگ آذربایجان یک نفر روس بود بنام روڈیونوف^۱ که مارا راهنمائی میکرد و گفت که ساختمان مدرسهٔ مذکور یک میلیون منات تمام شده و یازده باب مدرسهٔ نظربر آن ظرف چهارماه در آذربایجان ساخته شده است. دو میں مدرسه‌ای که بازدید کردیم آموزشگاه زنان سالم‌مند بود با شیرخوار گاهی که مخصوص نگاهداری کودکان آنها در ساعات تحصیل بود. چند ساختمان جدید شهر را نیز نشان دادند که بکار گران اختصاص داشت. در هر طبقه از عمارت مسکونی هر کارگر با همسرش در محوطه‌ای که تقریباً پنج شش متر مربع مساحت داشت در بین دو دیوار چوبی زندگی میکرد و اگر نفس می‌کشید همسایه او می‌شنید. روی همرفته وضع بادکوبه از حیث باکیزگی و روشنی معاابر و تعمیر نمای عمارات و صفواف دراز مردم جلوی معازه‌های خواربار فروشی نسبت بسال ۱۳۰۹

که من از همین راه عازم امریکا بودم کمی بهتر می نمود ولی رضایت بخش نبود و قلت غذا و پوشاش و مسکن همه جا آشکار و هویبا بود . با این همه علی رغم تمام دشواریهای مذکور دولت شوروی وجود عومی و تمام همت خود را صرف تعلیم و تبلیغ طبقه جوان میکرد . گردنگاه بزرگ بادکوبه شب بسیار روشن بود و پسران و دختران با یکدیگر در حرکت و بصحبت مشغول و شاد و خندان بودند .

روز چهارشنبه ۱۲ شهریور ساعت ۹ بامداد که گرمی هوا به ۳۲ درجه میرسید با قطار عازم مسکو شدیم و کسانی که در کشتی باستقبال آمده بودند در ایستگاه راه آهن از ما پسر قدر دند . فاصله بین بادکوبه و مسکو تقریباً سه زار کیلومتر است . قطار در تمام ایستگاهها توقف میکرد و سرعتش تقریباً چهل کیلومتر در ساعت بود . بنابراین مسافت تامسکو روز بطول انجامید . قسمت مهمی از این سه روز را من در مطالعه کتابی کردم که اوضاع و احوال جماهیر شوروی را بوصیف میکرد .

در راهی که طی میشد از بادکوبه تا ۱۵۰ کیلومتر دو طرف راه آهن بیابان قفر بود و چاههای نفت نمایان ، سپس بتدریج درخت و جنگل و مزرعه و سبزی پدیدار شد . ساعت ۱۵ بدر بند قفقاز رسیدیم که در ایستگاه آن رستورانی داشت وارکستری با تار و کمانچه بنواختن مشغول بود . ساعت بیست قطار وارد ایستگاه مخاچ قلعه پایتخت راustin شد . کمی قبل از ساعت مذکور ریزش باران آغاز

گردید و تا پامداد روز بعد که نایستگا ^{نهایتی} معدنی رسیدم
ادامد داشت.

روز پنجشنبه ۱۳ شهریور ساعت ۱۰ از شیراز ها و بر
گذشتیم و ساعت ۲۱ به بندر هم و بزرگ رستم ^۲ در کار
در بای آزو ^۳ رسیدیم و در رستوران اسکناد سام حوردیم.
بهنگام عزیمت از تهران بدستور وزارت امور خارجه
مرأی هیئت نمایندگی مقداری میوه و نان سیر شی حمل شده
بود که در خاک روسیه بسیار سویماند افنا زیرا در آنجا غذا
و میوه کمیاب بود. چندیار که حین بوقف قطا در اسکناد
میوه صرف شد همیں که پوست و هسته سب : کلایی بخارج
افکنده می شد کسانی که تزدیک بودند دوباره نیاز را جمع
نمیکردند و می بلعیدند و این امر موجب نداشتن همه میگردید
و باعث میشد که مخفیانه بعضی از آنها میزدند سود.

روز آدینه ۱۴ شهریور در جلگه ^۴ حریر سیر و خرم
او کراین ^۵ طی طریق می شد. در جلگه مذکور نیستگاهی میان
کاج و کانهای گچ تزدیک یکدیگر بود و ریگ سرمه در
پاسفیدی معادن مذکور تباين و تضاد معطوبی داشتند
منظظر خاندهای روستائی با سقف پوشال و سقفهای مستور
از درخت بسیار دلانگیز بود. در تمام او که این اخلاق
بود و از ۲۵ درجه نجاوز نمیکرد.

Armavir	(۱)
Rostov	(۲)
Azov	(۳)
Ukraine	(۴)

در روز مذکور ساعت ۷ بامداد بشهر اسلاوینسک^۱
و ساعت ۱۰ بشهر لوزووایا^۲ و ساعت ۱۴ و نیم به خارکف
پایتحت سابق او کراین رسیدیم . نظر باهمیت شهر و جمعیت
خارکف مدت توقف درایستگاه آن بیش از نیم ساعت بود
وما مجالی برای پیاده شدن و قدم زدن پیدا کردیم .

درایستگاه گروهی از مردم در نقطه‌ای گردآمده بودند.
وقتی نزدیک رفتیم معلوم شد مردم برای تماشای دوشیزه‌ای
ماه پیکر از روستا جمع شده و چون حلقه‌ای بدور او ایستاده
با چشمان خود چنان می‌نگرند که گوئی اختیار از دست
داده‌اند و مثل اینست که بوی میگویند :

خالیق در توحیر اند و جای حیرت است الحق

که مه را بر زمین بینند و مه در آسمان باشد
آن دلستان در کنار پدر ایستاده وازنگاههای آن گروه
ناراحت شده بود . صفحهٔ چهر او حقیقت^۳ مجموعهٔ حسن بود.
با قامت بلند و پیراهن ساده گلی رنگ و موهای بور و چشمان
کبود ولبان لعل فام آن پری روی باع طلعت چند صد نفر را
چنان مسحور و شیدا کرده بود که وقتی از شرم روی خود را
بر میگرداند جمعیت بی اختیار برای دیدن صورت او بحر کت
در می آمد :

بهاری کز دو رخسارش همی شمس و قمر خیزد
نگاری کز دو یاقوت شمش و شهد و شکر خیزد

خروس از شهر بنشاند هر آنگاهی که بنشینند
 هزار آتش برانگیزد هر آنگاهی که برخیزد
 مشاهده آن حوری همدردی بحدی واله و پریشان ساخته
 بود که متوجه گذشتن وقت نبودند تا زنگ بلند و نابهنگام
 ایستگاه حرکت قطار را اعلام کرد و ستایندگان را بدل کنند
 از تماشای آن نازنین ناگزیر ساخت.

روز شنبه ۱۵ شهریور ۱۳۱۴ ساعت ۹ بامداد شهر
 تو لا^۱ رسیدیم و ساعت ۱۴ وارد مسکو شدیم.

در ایستگاه محمد ساعد کاردار سفارت ایران و بو بونوف^۲
 کمیسر فرهنگ جماهیر شوروی و کفیل اداره سیاسی
 خاورزمین در کمیساريای خارجه و همچنین نماینده انجمن
 روابط فرهنگی شوروی با ممالک خارجه باستقبال آمده بودند
 و تبریک ورود گفتند و معرفی‌ها صورت گرفت و موزیک
 نظامی مراتب احترام بجای آورد. سپس باتفاق ساعد عازم
 مهمانخانه متروپل^۳ شدیم و پس از شست و شو و استراحت
 و صرف شام بدعوت کمیسر فرهنگ بتماشاخانه بزرگ مسکو
 رفتیم که اپرای اوژنی واونگین^۴ تصنیف چایکووسکی
 آهنگساز شهر روسی را نمایش میدادند. اپرای مذکور
 بسیار عالی ولذت‌بخش بود. اپرای موسیقی روسی اصولاً^۵
 برای ما روح افزا و دل انگیز است و وجه اشتراك هنر و ذوق

Toula	(۱)
Boubnof	(۲)
Métropol	(۳)
Eugénie et Oneguine	(۴)

روسی و شرقی را آشکار می‌سازد.
نیمه شب عازم ایستگاه و در قطاری که با تختخواب
مجهز بود عازم لینین گراد شدیم و با مداد روز یکشنبه ۱۶
شهریور ۱۳۱۴ بدانجا رسیدیم و در مهمانخانه آستوریا^۱ که
 مؤسسه جهانگردی شوروی بنام انتوریست^۲ برای ما اطاق
 گرفته بود اقامت گزیدیم. اطاقهای هیئت نمایندگی را جنب
 یکدیگر قرار داده بودند و یکی از پیشخدمتها که اهل قفقاز
 و فارسی حرف میزد محترمانه یکی از اعضا را آگاه ساخت
 که تمام خدمتگزاران ما فارسی میدانند ولی نباید این راز را
 آشکار کنند بلکه موظف هستند مذاکرات و محاورات مارا
 بیدرنگ به شعبه تجسس و اطلاعات دولتی خبر دهند.

عصر روز یکشنبه ما را با اتوموبیل بگردش در شهر
 برداشت. لینین گراد شهری است بسیار بزرگ و باشکوه و جلال
 با سه میلیون جمعیت در کنار رودخانه پهناور نوا^۳ - دارای
 خیابانهای مستقیم و عریض و دراز و میدانهای مدور و مستطیل
 زیبا و عمارت‌های بسیار عالی دلربا که اغلب آنها بدست معماران
 و مهندسان بزرگ فرانسوی و ایتالیائی در اوآخر قرن هیجدهم
 و اوایل قرن نوزدهم میلادی مقارن سلطنت آقا محمدخان
 و فتحعلی‌شاه ساخته شده است. بیست جزیره که واقع است
 در خلیج فنلاند جزو لینین گراد است که متراکم از دویست

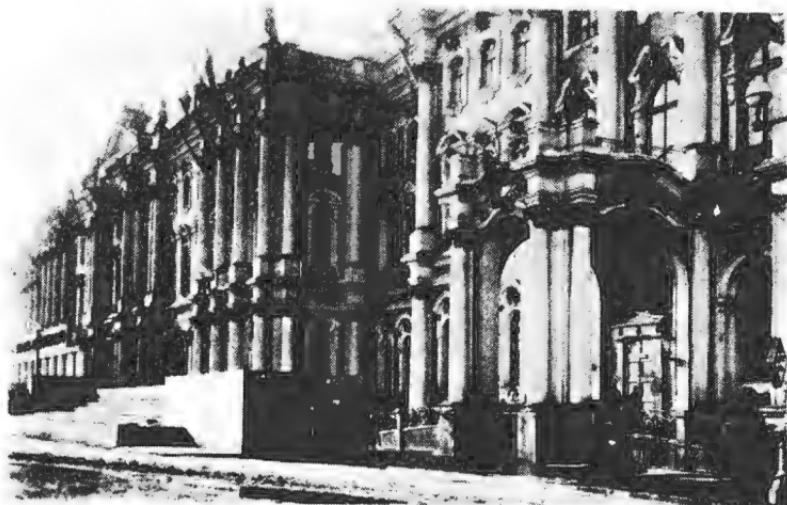
Astoria	(۱)
Intourist	(۲)
Neva	(۳)

سال بنام سن پطرزبورگ و پترو گراد پایتخت امپراتوری روس بود. جزایر مذکور بوسیله پانصد پل با یکدیگر و با مرکز شهر مربوط هستند. دیین این شهر باعظمت که از مجلل ترین و بزرگترین بلاد جهان است هفته ها وقت لازم دارد و من فقط قادرم بطور بسیار موجز از قسمتهای سخن بگویم که نایل بدیدن آنها شدم.

لنین گراد را پطر کبیر در اوایل قرن هیجدهم میلادی (در اوان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی) بنادر و چون تمایل باقتباس از اسم و تمنی و فرهنگ آلمان داشت آنرا سن پطرزبورگ^۱ نامید و پایتخت روسیه کرد. در ۱۹۱۴ که روسیه با آلمان وارد جنگ شد نام آلمانی شهر مبدل بنام روسی پترو گراد^۲ گشت و در ۱۹۱۷ وقتی لنین وارد آن شهر گردید و انقلاب سرخ را با کامیابی رهبری کرد پایتخت را در مارس ۱۹۱۸ بمسکون منتقل نمود و پس از مرگ او در ۱۹۲۴ نام پترو گراد را مبدل به لنین گراد کردند.

روز دوشنبه ۱۷ شهریور بامداد ما را به موزه ارمیتاژ بردنده که از بزرگترین و غنی ترین موزه های دنیاست. بخش نقاشی موزه را که آن روز دیدیم بیش از دوهزار شاهکار از صور تگران شهیر جهان داشت مانند رفائل^۳ و تی سین^۴

Saint Petersbourg	(۱)
Petrograd	(۲)
Raphaël	(۳)
Titien	(۴)



نمای خارجی موزهِ ارمیتاز

ولئوناردو ونسی^۱ ایتالیائی و رامبراند^۲ هلندی و ولاسکر^۳ اسپانیولی وانگر^۴ فرانسوی . در بخش مجسمه‌سازی آثار میکل آنژ^۵ بسیار جالب بود .

طبقه اول موزه اختصاص به باستان‌شناسی داشت و در آن آثار باستانی مصر و آشور و یونان و روم و مصنوعاتی که از تمدن سیت^۶ در سواحل دریای سیاه بدست آمده در معرض تماشا بود . سه ساعتی که در موزه صرف کردیم بطور سریع

Léonard de Vinci	(۱)
Rembrandt	(۲)
Velasquez	(۳)
Ingres	(۴)
Michel-Ange	(۵)
Scythe	(۶)

از مقابل مجموعه‌های بزرگ و گوناگون مسکوکات و ظروف
وجواهرات و پرده‌های نقاشی و مجسمه‌ها عبور کردیم وقت
برای مکث و دقت و بررسی نداشتیم.

عصر روز دوشنبه ما را بموزه ضد مذهب راهنمائی کردند. موزه در کلیسای بزرگ کازان^۱ قرار داشت و یکی از مراکز تربیت بشمار میرفت. ساعتی را که در آن گذراندیم شاگردان دییرستانها را دیدیم که دسته دسته وارد میشدند و برای هر دسته یکی از راهنمایان کارآزموده نطاق اشیاء و پرده‌های نقاشی را برای آنها تشریح میکرد و آنانرا نسبت به مذهب بدین و منزجر میساخت.

اشیائی که جلب توجه میکرد یکی مجموعه آلات و ادواتی بود که در اثر اعتقادات مذهبی باعث ابتلا بمرض می‌شد چون صلیب که گروندگان در کلیسا می‌بوسند و ممکن است موجب سرایت بیماری از راه لب شود. دیگر مجموعه اشیائی بود که خرافات را میان خلق ترویج میکند مانند نعل اسب که در پاشنه در ورودی خانه قرار میدهد و آنرا کلید سعادت میدانند ولی رابطه این گونه اشیاء را با مذهب درک نکردم. از پرده‌های نقاشی عده‌ای دادگاههای بازجوئی قرون وسطی و جدید اروپا را نشان میداد که مردم بیگناه را به کفر و زندقه يالغزش در آداب مذهبی متهم میکردند و بدون رسیدگی آنها را زنده با آتش می‌افکنند.

یکی از پرده‌های نقاشی که مرا تکان داد و تأثیرش

در ذهن و قلبم تا امروز باقی است مربوط بیکی از ممالک جزو اسپانی بود که تصور میکنم ایالت آراغن^۱ باشد. پادشاه بولیعهد خود امر کرده بود که با دختر پادشاه ایالت مجاور بنام کاستیل^۲ ازدواج کند تا روزی که آن دختر بسلطنت میرسد ایالت مورووئی کاستیل با آراغن متحد و یکی شود و وحدت بین دو ایالت بوجود آید. لیکن ولیعهد همسری داشت که طبق آئین کاتولیک بحاله نکاح در آورده بود وازاویک پسر و دختر داشت. چون در مذهب کاتولیک طلاق مرسوم نبود پادشاه اجرای نیت خود را در قتل عروس و نوه های خود میدانست و به جلال دستور کشتن آنانرا حضوراً داده بود. در این حال ولیعهد بیای پدر افتاده التماس میکرد که از این فرمان صرف نظر کند یا او را از سمت ولیعهدی معاف دارد.

روز سه شنبه ۱۸ شهریور ۱۳۱۴ بامداد صرف دیدن کلیسای عظیم حضرت اسحاق^۳ شد که تردیک مهمانخانه آستوریا قرار داشت و بزرگترین بنای لینین گراد بود. بانی کلیسا آلکساندر اول امپراتور روس و رقیب سرسخت ناپلئون بود که آنرا توسط مونفراند^۴ معمار و مهندس شهیر فرانسوی بیاد پطر کبیر در اوایل قرن نوزدهم شروع باختن کرد و چهل سال ساختمن آن بطول انجامید و از قراری که راهنمای ما میگفت هزاران کار گروبار بر در حین حمل سنگ

Aragon	(۱)
Castille	(۲)
Saint Isaac	(۳)
Montferrand	(۴)

ستونها از فنلاند به سن پطرزبورگ از پا درآمدند و وجه تسمیه کلیسا اینست که بنا کننده شهر پطرزبورک پطر کبیر بوده و او در روز عید حضرت اسحاق چشم بجهان گشوده است. گنبد کلیسا صد متر ارتفاع دارد و از قاعده گنبد تمام شهر تا خلیج فنلاند دیده میشود . طول جبهه خارجی کلیسا بیش از صد متر است . آنچه بیش از همه جالب است ستونهای سنگ فیروزه فام یک پارچه بسیار زیباست که زیر گنبد



کلیسای بزرگ حضرت اسحاق در لنین گراد

و سردرهای ورودی قرار دارد. عده این ستونها ۱۱۲ و ارتفاع هریک ۱۵ متر است . وسعت داخلی کلیسا بحدی است که متجاوز از ده هزار نفر میتوانند در آن جای گیرند . تمام دیوارها و ستونهای درونی کلیسا آرایش یافته و از سنگ مرمر و سماق و نقره پوشیده شده است.

عصر سهشنبه جزیره و قلعه و کلیسای پترو پل^۱ و مزار امپراطوران روس از پطر کبیر تا الکساندر سوم (مقتول در ۱۸۹۶) و زندان مجرد ۶۴ نفری دوره تزاری با کمال شتاب مورد بازدید واقع شد .

ساعت هشت بعد از ظهر سهشنبه بدعوت کمیسر فرهنگ تمام اعضاء کنگره برای شناختن یکدیگر در باشگاه دانشمندان حضور یافتند و معلوم شد که ۱۸۸ نفر از ۱۵۳ کشور و ۱۸۸ عضو آزاد و علاقه مند بهنر و فرهنگ ایران به لین گراد آمده اند . اگر جمهوریهای آذربایجان قفقاز و گرجستان و ارمنستان و ترکمنستان و قزاقستان هر کدام کشور جدا گانه فرض می شدند عده ممالک شرکت کننده در کنگره با خود روسیه بالغ بر ۲۶ مملکت بود .

کشورهایی که نماینده فرستاده بودند عبارت بودند از ایران - افغانستان - ترکیه - سوریه - آلمان - امریکا - انگلستان - ایتالیا - اتریش - فرانسه - سوئد - دانمارک - هلند - اسپانی - فنلاند - لهستان - چکواسلواکی - فلسطین .



دریاچه دانشمندان در تئین گراد
از راست بچپ : محمد ساعد - بوینوف کمیسر فرهنگ جماهیر شوروی - حکمت - مؤلف

روز چهارشنبه ۱۹ شهریور ساعت ۱۶ در تالار نمایش موزه ارمیتاژ، کنگره آغاز بکار کرد. بدوان هیئت رئیسه کنگره انتخاب شد. از ایران، علی اصغر حکمت رئیس هیئت نمایندگی جزو رؤسای کنگره و محمد ساعد کاردار ایران جزو نواب رئیس و نویسنده این سطور جزو دبیران بود. سپس بوینوف کمیسر فرهنگ با نطق مشروح خود کنگره را گشود. در ضمن این خطابه با تحسین و تمجید بسیار از فرهنگ ایران و تأثیر فوق العاده آن در اقوام تاجیک و ازبک و قرقازی و ترکمن و ارمنی که در جماهیر شوروی زیست می‌کنند بکاوشهای ثمر بخش دانشمندان شوروی در آسیای مرکزی

اشاره نمود و از دولت ایران و انجمن آثار ملی تشکر کرد که آثار نفیسی به لذین گراد ارسال داشته‌اند سپس سیاست دولت شوروی را در ترویج و بسط هنر و دانش در میان توده ملت بیان و بحسن رابطه با دولت ایران اشاره کرد و بنما برندگان ملل خیر مقدم گفت و کامیابی کنگره را در کارهای خود خواستارشد. ضمن تحسین از فرهنگ ایران بوبنوف جمله‌ای را از گوته^۱ بزرگترین سخن‌سرای آلمان نقل کرد که در یغ میدانیم در اینجا نیاورم و آن جمله این است:

« ایرانیان از شعرای پنج قرن خود تنها هفت تن را شایسته سخن‌سرائی میدانند در صورتیکه از شعرائی که آنان سزاوار و شایسته نمی‌شناسند بسیاری از من بالاترند ».

پس از بوبنوف حکمت سخن گفت و از دولت شوروی و اقدام او با انعقاد کنگره و تشکیل نمایشگاه و از نمایندگان و دانشمندانی که در کنگره شرکت کرده بودند تشکر کرد و برای ابراز حق‌شناسی از طرف دولت ایران تعدادی از اشیاء باستانی که در کاوش‌های اخیر کشور بدست آمده بود بموزه ارمیتاژ اهدا کرد. پس از او پروفسور زاره^۲ آلمانی رئیس انجمن بین‌المللی هنر و باستان‌شناسی ایران از دولت شوروی و اولیای موزه ارمیتاژ که باعث انعقاد کنگره شده بودند بزرگان انگلیسی تشکر نمود.

در جلسه اول شیوا ترین و پرمغز ترین نطق را پروفسور

Goethe (۱)
Sarre (۲)

پوپ دییر انجمن ایراد کرد که هم مؤسس انجمن بود و هم شورو عشق او باعث تشکیل سه کنگره بین المللی هنر و فرهنگ ایران شده بود . بهمین جهات چند نکته از سخنان او در اینجا نقل میشود .

پروفسور پوپ پس از سپاسگزاری از دولت جماهیر



بروفسور پوپ

شوری و دولت ایران و پروفسور اوربلی^۱ رئیس موزه ارمیتاژ - پس از خاطرنشان ساختن اهمیت نمایشگاه آثار ایران در لینین گراد و تأثیر فرهنگ و هنر ایران در جهان

Orbeli (۱)

بویژه در ممالک هم‌جوار، دلایل تأسیس انجمن بین‌المللی هنر و باستان‌شناسی ایران را بیان کرد و از جمله گفت: «از نمایشگاه فیلادلفی در ۱۹۲۷ برنامهٔ روشن و معینی برای بسط مطالعه نسبت به نهرو باستان‌شناسی ایران طرح ریزی شد. برنامهٔ مذکور مبتنی بر این ایمان راسخ بود که هنر و فرهنگ ایران برای دنیا اهمیت مخصوص دارد و در فرهنگ آسیا نقشی مهمتر و مؤثر تراز آن داشته است که تاکنون تصور رفته و از زمان قبل از تاریخ همواره نفوذ مثبت و سازنده‌ای از ایران‌ساری و جاری بوده که در فرهنگ اروپا تأثیر قطعی داشته و بعضی از قسمتهای مهم تمدن مغرب‌زمین مدبیون افکار و فنونی است که از سرزمین ایران تراوosh کرده ... کلمات متین سرجان مارشال^۱ که از دانشمندان بزرگ است روزبروز بیشتر مورد تأیید قرار می‌گیرد آنچاکه نوشته است «هنر ایران در تمدن دنیا نقشی مداوم‌تر و اساسی تراز هر کشور دیگر حتی یونان داشته است».

پروفسور پوپ اضافه کرد که برای هماهنگ کردن مطالعات دانشمندان متعدد در کشورهای مختلف و همکاری بین آنان و تسهیل وسایل کار تصمیم گرفته شد بتأسیس انجمن بین‌المللی و تشکیل کنگره و نمایشگاه لندن در ۱۹۳۱ واينک کنگره لینین گراد براستحکام مبانی انجمن می‌افزاید. نکته جالب دیگری که در خطابه خود بیان کرد این

(۱) Sir John Marshall که از ۱۹۰۲ تا ۱۹۳۱ مدیر کل باستان‌شناسی هند بود و کتاب معروف «تمدن سند» را منتشر ساخت.

بود : « تصمیم دلیرانه به حفظ میراث فرهنگی و معنوی در مقابل حوادث وسوانح روز گار شاید یک نوع خوشبینی بی دلیل بنظر آید ولی تاریخ این حقیقت را بشوت رسانده و تاریخ ایران بالاخص نیرو و دوام اثر این معنی را ثابت کرده است زیرا در سراسر تاریخ آن کشور حقیقت قابل توجه اینست که علی رغم یک سلسله بلیّات باور نکردنی که هر کشوری را بکلی محو میکرد فرهنگ ایران باقی ماند و همواره ایران تجدید حیات کرد . جنگهای کنونی گرچه سه‌مناک است ولی از وحشت کامل تخریب و انهدام مهاجمات مغول (که چون طوفان و بلای سریع پشت یکدیگر بوقوع پیوست) هیچ بله‌ای ممکن نیست مخرب تر و مهلك تر باشد . مهاجمات مغول می‌باشد منطقاً ایران را بکلی محو و نابود کرده باشد معدلك ایران جاودان ماند و بعد از هر بله‌ی عظیمی رستاخیزی صورت گرفت . تاریخ ایران بما اطمینان میدهد که معتقد بنور باطنی بشر باشیم و بمبانی اساسی تمدن خدمت کنیم زیرا در صورت اتخاذ این روش و توأم بودن آن با شجاعت و سخاوت انسان طبعاً بر همه مشکلات غلبه خواهد کرد » .

چهارشنبه شب تمام نمایندگان کنگره بتماشانه اپرا و بالت دعوت شده بودند و بالت « فواره با غچه‌سرایی » نمایش داده شد که بسیار جالب بود . پس از نمایش کمیسر فرهنگ از کلیه نمایندگان در مهمانخانه آستوریا پذیرائی کرد . از روز پنجشنبه ۲۰ تا ۲۴ شهریور هشت جلسه دیگر

در لینین گراد دائم بود که دانشمندان بر جستهٔ عالم بترتیب از زمان قبل از تاریخ تا عصر حاضر نتیجهٔ تحقیقات و مطالعات خود را در روشن ساختن تاریخ و تمدن ایران بیان داشتند و دولت شوروی بعداً آنها را در کتاب بزرگی با تصاویر اشیاء و آثار مورد بحث بطبع رسانید و منتشر ساخت.

ریاست هر جلسه را یکی از اعضاء کنگره بتعیین هیئت رئیسه بر عهده داشت. جلسه سوم که روز ۲۱ شهریور ۱۳۱۴ تشکیل شد من اداره کردم و دانشمندان زیر خطابه‌های خود را ایراد کردند:

پروفسور دوویلارد^۱ ایتالیائی در باب گسترش شکل‌های معماری ایران ساسانی در مغرب زمین.

پروفسور هاکن^۲ فرانسوی رئیس هیئت باستان‌شناسی فرانسه در افغانستان در باب نفوذ صنایع ساسانی در هنر برهمنی.

پروفسور تالبوت رایس^۳ انگلیسی در باب عناصر هنر ایرانی در هنر روم شرقی.

پروفسور ژرژ سال^۴ فرانسوی در باب زیور گچکاری در خرابه‌های شهر بلیس^۵ در کنار فرات.

Monneret de Villard	(۱)
Hacquin	(۲)
David Talbot Rice	(۳)
Georges Salles	(۴)
Balis	(۵)

بوریسو^۱ روسی معاون موزه ارمیتاژ و دانشیار دانشگاه لنین گراد در باب یک کتاب نجومی عهد ساسانی . ظرف چند روزی که جلسات کنگره در لنین گراد برپا بود عصرها و شبها ما را به انتیتوی شرق دانشگاه لنین گراد



در انتیتوی شرق در لنین گراد
از راست به چپ : محمد ساعد - مؤلف - ریبکا (چکواسلواکی) - حکمت - فریمن
(شوروی) - ساموئلوبیج - عبدالعزیز کاردار افغانستان

و تماشاخانه یا دیدن اماکن مهم تاریخی می برند .
یکی از جاهای بسیار جالب که روز بیستم شهریور
۱۳۱۴ بدیدن آن رفتیم پترهوف^۲ بود در کنار خلیج فلاند

Borisov (۱)
Peterhof (۲)

بفاصلهٔ سی کیلومتر از لنین گراد که قصر بیلاقی و تفریحگاه امپراطوران روس بوده است. پطرکبیر در دومین سفر خود باروپای غربی و رسای پایتخت فرانسه و قصور مجلل آنرا دیده و تصمیم گرفته بود باغ بزرگ و کاخی مانند آن برای خود عمارت کند. فکر خود را توسط لوبلون^۱ مهندس و معمار فرانسوی اجرا کرد و جانشینان او طی دویست سال بر بنایها و دریاچه‌ها و استخرها و فواره‌ها و مجسمه‌های آن افزودند



گوشاهی از پارک عظیم پطرهوف

و ترہتگاه عظیم و باشکوهی بوجود آورده است. سه ساعتی را که ما در پطرهوف گذراندیم فقط نایل بدیدن بخشی از آن شدیم و آن کاخی بود که پطرکبیر شخصاً ساخته بود. در آن

کاخ تمام اطاقها و اثاثه شخصی آن امپراطور مقتدر را عیناً حفظ کرده وبهمان ترتیب کد در حیات او بوده نگاهداشته بودند. در انقلابهای متعددی که ظرف دو قرن گذشته در روسیه و بخاصة در پتروگراد بوقوع پیوسته بود مانند انقلاب ۱۹۰۵ و قتل آلکساندر دوم در ۱۸۸۱ و انقلاب ۱۹۱۷ بهیچوجه با آثار مذکور صدمای وارد نیامده بود و تندیس‌های تزارها همانطور در پطرهوف ولنین گراد بر سر جای خود باقی واوضاع و احوال روسیه را می‌نگریستند. پس از دیدن کاخ شخصی پطر کبیر در قسمتی از باغهای مصفا و زیبایی پطرهوف بگردش پرداختیم و فواردها و آشناها و چراغانی مفصل و باشکوه استخرهای گوناگون آنرا تماشا کردیم و از منظره دل‌انگیز آتشبازی که بافتخار اعضای کنگره ترتیب داده بودند بجهة فراوان بر دیم.

روز دوشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۱۴ مقارن غروب نمایندگان کنگره با قطار عازم مسکو شدند.

بیش از ترک لینین گراد من در صدد برآمدم از آن شهر بزرگ کم نظیر ارمغانی برای همسرو فرزندانم تهیه کنم لیکن در تمام معابری که در مدت اقامت در آن شهر دیده بودم معازه‌ای برای خرید هدیه نیافتم. از مهماندار تحقیق کردم معلوم شد که برای خرید سوغات یک معازه وجود دارد که مختص بجهانگردان است. بر اهنای مهماندار آن معازه را بیدا کردم و دیدم که اجناش بسیار محدود است و مقداری از آنها را نیز از خارجه وارد می‌کنند و باز خارجی

می فروشند . من با ارائه گذرنامه و شصت لیره انگلیسی که همراه داشتم توانستم جزئی اسباب بازی و سنجاق سنگی و مجسمه کوچک و کیف زنانه و دستکش تقریباً بیهای بازار نیویورک خریداری کنم .

روز ۲۵ و ۲۶ شهریور ۱۳۱۴ در تالار سخنرانی کانون آرتشن سرخ در مسکو دو جلسه کنگره تشکیل شد . ریاست جلسه اول با حکمت بود و من خطابه خودرا بزبان فرانسه دربای هنر در ایران نوین ایراد کرد . در آن خطابه پس از ذکر مختصری از تاریخچه مدارس جدید در ایران و پیشرفت‌های عصر پهلوی نشان دادم که در مدارس ابتدائی و متوسطه مقدمات هنر آموخته می‌شود از قبیل حفظ اشعار استادان بزرگ سخن - خوشنویسی - نقاشی از روی طبیعت - موسیقی - هنرهای دستی بدختران . سپس بشرح موجزی از مدارس اختصاصی پرداختم مانند مدرسه هنرهای زیبا با شب نقاشی و مجسمه‌سازی و قالی‌بافی و موزائیک - مدرسه رنگرزی برای کمک باستعمال رنگهای ثابت در قالی - هنرستان تهران و تبریز و شیراز برای آموختن درودگری و آهنگری جدید - هنرستان صنایع قدیم قالی‌بافی و تذهیب و مینیاتور و صنایع کتاب و زری و محمل‌بافی و کاشی‌سازی و میناکاری و منبت‌کاری و ابریشم‌کاری (توسط زنان) . پس از بیان مطالب مذکور از اقداماتی که در زمینه کاوش‌های علمی و باستان‌شناسی صورت گرفته بود مختصرآ سخن گفتم مانند الاء امتیاز انحصاری کاوش که در دست فرانسویان بود

و وضع قانون عتیقات در ۱۳۰۹ و استغالت هیئت‌های علمی ازویائی و امریکائی در نقاط مختلف کشور و تعمیر بناهای تاریخی و تأسیس شعبهٔ باستان‌شناسی در دانشگاه تهران و احیای سبک‌پیای قدیم در عمارت‌های دولتی چون مجلس شورای ملی و بانک ملی و شهر بانی و دانش‌سرای عالی و وزارت جنگ و پیغمبرستان شاهزاده در مشهد. در خاتمه اظهار امیدواری کردم که با اقتباس و جذب فرهنگ جدید مغرب زمین، ایران بتواند در آینده مانند گذشته موفق با نجام خدمات شایسته بفرهنگ و تمدن بشر شود.

در خطابهٔ خود ضمن تاریخچه مختصری که از مدارس جدید گفتم عدهٔ دبستانها و دبیرستانها را ۱,۴۳۸ باب با غرور ذکر کردم ولی بعداً که رسالات رسمی راجع به مدارس شوروی را مطالعه نمودم و آگاه شدم که مثلاً آذربایجان قفقاز که جمعیت آن یک ششم جمعیت ایران بود ۳,۰۰۰ باب دبستان و دبیرستان دارا بود شرمنده و متأثر شدم.

عنوان خطابه‌هایی که سایر اعضاء هیئت‌نما ایندگی ایران در کنگرهٔ ایراد کردند یا متن آنرا بدیرخانهٔ کنگرهٔ دادند بقرار ذیل بود:

دکتر سیاسی	قریحهٔ ایرانی و مبارزهٔ آن با اسلام
محمد تقی مصطفوی	آخرین کاوشهای تخت جمشید
محسن مقدم	آغاز هنر در ایران
آندره گدار	مسجد قدیم ایران

دکتر مهدی بهرامی جمع و ترتیب کاشیهای دائمغان
از روی کتیبه

مهدی دبیا نقاشیهای مذهبی (شماں)

حسین طاهرزاده بهزاد وسایل و طرز کار یک نقاش ایرانی

روز ۲۶ شهریور ۱۳۱۴ پروفسور اوربلی رئیس موزه ارمیتاژ نطق پایان کنگره را ایراد و مطالب جالبی بیان کرد و از جمله وجه امتیاز کنگره نمایشگاه لینین گراد را نسبت بدوقنگره قبلی شرح داد. امتیازات مذکور عبارت بود اولاً از ایراد خطابه بزبان فارسی و قراردادن زبان ملی ما در ردیف زبان فرانسه و انگلیسی و آلمانی بطوری که طاهرزاده و پروفسور بر تلس^۱ روسی بزبان فارسی سخن گفتند. ثانياً موضوعات کنگره را باعصار قبل از قاجاریه منحصر نکردن بلکه فرهنگ و هنر قرون اخیر و معاصر را نیز مطرح نمودند. ثالثاً آغاز تحقیق را از چهارهزار سال پیش از میلاد مسیح شروع کردند و بدین ترتیب از فرهنگ و تمدن شش هزار ساله ایران در جلسات کنگره بحث نمودند. رابعاً به همبستگی میان هنر و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران در هر عصر توجه کافی مبذول داشتند.

مهمنترین عامل رونق و درخشندگی کنگره لینین گراد یکی اجتماع عده‌ای از برجسته‌ترین دانشمندان و ایران‌شناسان جهان بود و دیگر نمایشگاه عظیم آثار و مصنوعات ایران

در موزه ارمیتاز که روز بعد از افتتاح کنگره یعنی بیستم شهریور ۱۳۱۴ ساعت ۱۵ گشایش یافت.

ارمیتاز کلمه‌ای است فرانسوی به معنی خلوتگاه و در آغاز نام تالاری بوده که کاترین دوم ملکه روسیه در ۱۷۵۴ جنب کاخ خود بنادرده است. تقریباً نود سال بعد کاخ بزرگی متصل بتالار مذکور ساخته شده و بموزه اختصاص یافته است. پس از انقلاب ۱۹۱۷ بخشی از کاخ مجاور بدان ضمیمه شده بطوری که در موقع تشکیل نمایشگاه آثار ایران موزه ارمیتاز بیش از یک هزار تالار و اطاق داشت و از عده مذکور ۸۴ تالار بزرگ برای نمایشگاه مذکور معین گردیده بود و ۲۵ هزار قطعه از مصنوعات ایران بر حسب ترتیب تاریخی در معرض تماشای ناظرین قرار داشت. مصنوعات مذکور عبارت بود از سرستون و مجسمه و سنگ نبشته و مسکوک و جواهر وزینت آلات و ظروف سفالین وزرین و سیمین والواح و کتب خطی و پرده‌های نقاشی و پارچه و زری و محمول و فرش و شیشه و کاشی و اسلحه و چراغ و شمعدان و جعبه و میزو عکس بنایی تاریخی و مانند آنها. هر تالار مخصوص اشیاء عصر معینی بود. پهلوی مصنوعات ایران مصنوعات مشابه سایر ممالک را که تحت تأثیر و نفوذ فرهنگ ایران بوجود آمده قرار داده بودند تا آن تأثیر بخوبی مشاهده شود. از جمله آثار نفیسی که از ایران فرستاده شده بود دو لوحة زرین و سیمین بود که در شهریور ۱۳۱۲ در تخت جمشید از زیر پی کاخ آپادانا بدست آمده بود و در جمعی سنگی قرار داشت و بخط میخی

داریوش بزرگ حدود کشور را در موقع ساختن کاخ بین ۵۱۸ و ۵۱۵ قبل از میلاد شرح داده است. بسیاری از نمایندگان کنگره دقایقی چند صرف تماشا و خواندن متن دو لوحه مذکور کردند.

این نخستین بار در جهان بود که آثار فرهنگ و هنر ایران از شش هزار سال پیش تا عصر حاضر در ۲۵ هزار قطعه در یک مکان بترتیب تاریخی دیده می‌شد و تحول مدنیت و صنایع ما را بطور منظم و علمی بارز و نمایان می‌ساخت و بسیار آموزنده و جالب و موجب سپاسدانی و حق‌گزاری بود. برای قدردانی از خدماتی که متصدیان موزه ارمیتاژ انجام داده بودند روز ۲۷ شهریور ۱۳۱۴ عموم اعضاء کنگره بین‌المللی بسفارت ایران در مسکو بچای دعوت شدند و وزیر فرهنگ به پرسنل اوربلی رئیس موزه و بانو دکتر اکرمان همسر پروفسور پوپ نشان علمی از درجه اول و بشش نفر از دانشمندان روسی از درجه دوم از طرف دولت ایران اعطای کرد. روز ۲۸ شهریور نیز در سفارت ایران ضیافتی بناهار برپا شد و در آن کمیسر فرهنگ و مدیران موزه ارمیتاژ و هیئت نمایندگی ایران شرکت داشتند. همان روز کمیسر فرهنگ ما را بشام دعوت کرد و در این ضیافت چند تن از اعضاء عالی‌رتبه دولت شوروی حضور داشتند و در سرمیز سه نفر نطق‌های دوستانه ایراد کردند که من یکی از آنها

بودم.

Ackerman (۱)

بامداد روز ۲۹ شهریور ۱۳۱۴ ساعت ۱۱ در ایستگاه راه آهن مسکو با کمیسر فرهنگ تودیع کردیم و با قطار عازم ایران شدیم و صبح دوم مهر بباد کوبه رسیدیم و عصر آنروز با کشتنی رهسپار بندر پهلوی گشتم.

ساعت پنج و نیم صبح پنجشنبه سوم مهر خورشید عالمتاب از میان آبهای دریای خزر چون طبقی آتشین برخاست و دیدگان مرا روشن ساخت و وجود ونشاط بسیار در من ایجاد کرد. خدا را شکر کردم که پس از سه هفته مسافرت آموزنده و دلانگیز بسلامت بمیهن عزیز باز می‌گشتم. چیزی نگذشت که کشتنی وارد بندر پهلوی شد و چون عاشقی که بمعشوق رسد همگی غرق در شادی و سرور شدیم.

در صفحات پیش نوشتم که مقامات شوروی در تهران موافق دولت خود را بارائه مدارس و مؤسسات تربیتی روسیه بنمایند گان ایران ابراز داشته بودند. من علاقه وافر داشتم که از مدارس مذکور دیدن کنم زیرا در جماهیر شوروی اقداماتی نسبت بفرهنگ با سرعت فوق العاده انجام شده بود که در دنیا سابقه نداشت. ازینرو بمحض ورود به باد کوبه ولین گراد و مسکو که مدت توقف ما در آنها بالنسبه زیاد بود منظور خود را به نماینده انتوریست که مهماندار بود تذکر میدادم. اولیای امور شوروی نیز شائق بنشاند ادن پیشرفت‌های خود بودند و وسائل کار را توسط مأمورین خود فراهم ساخته بودند. بین ترتیب چه قبل از تشکیل جلسات رسمی کنگره و چه بعد از آن و چه در خلال جلسات من و دو

سه نفر از همگنان که علاقمند با مور تربیتی بودند توانستیم یک مدرسه در بادکوبه - دو مدرسه و یک دانشسرای عالی در لینین گراد - سه مدرسه و یک دانشسرای عالی در مسکو و بخشی از دانشگاه آن شهر را بطور مجمل ببینیم.

چون در مسیر ما آذربایجان قفقاز از لحاظ تاریخی و فرهنگی بیشتر از سایر جمهوریهای شوروی با ما ارتباط و بستگی دارد بی فایده نخواهد بود که آمار مدارسش در آن تاریخ پر اینجا ذکر شود:

عدد مدارس ابتدائی و متوسطه	۳,۰۰۰	باب
عدد شاگردان آنها	۵۵۰,۰۰۰	نفر
عدد دانشسرای مقدماتی	۸۰	باب
عدد شاگردان دانشسرای های مقدماتی	۱۵,۰۰۰	نفر
عدد دانشسرای عالی	۲	باب
عدد دانشجویان دانشسرای عالی	۳,۰۰۰	نفر
چند درصد با سواد در آذربایجان قفقاز	۸۵	درصد
از مشاهده مجلی که از مدارس بعمل آمد اهمیت فوق العاده ای را که دولت شوروی بتعلیم و تربیت میدهد آشکار شد. با وجود سختی معیشت و مضائق شدیدی که در تولید و توزیع خواربار و پوشاش و تهیه مسکن وجود داشت و شمه ای از آن در ضمن مسافرت مشهود افتاد دولت شوروی تمام مساعی و همت خود را برای تربیت نسل جدید بکار برده بود زیرا معتقد بود که با اتخاذ این سیاست جامعه نوینی خواهد ساخت که بفلسفه اشتراکی و اصول کمونیزم و مادیت		

استدلالی ایمان داشته باشد و دولت کمونیست را استوار
و پا بر جا نگاه دارد و آنرا ابدی سازد.

چون شرح مدارسی که دیدم مفصل و از حوصله این
کتاب خارج است بطور موجز چند نکته را که بنظرم رسید
در اینجا خاطرنشان میکنم.

نخست اینکه دولت شوروی بسیاری از اصول تربیتی
خود را از امریکا اقتباس کرده بود - توجه خاصی به عمل
و کار داشت و آنرا مهمتر از دروس نظری میدانست -
بکارهای فوق برنامه که در اخلاق و شخصیت تأثیر بسیار دارد
عنایت مخصوصی مبنی دولت نداشت - بتربیت اجتماعی شاگردان
اهمیت فوق العاده میداد تا هر یک از آنان خود را جزئی از
سازمان اجتماعی روسيه بدانند و منافع جمع را فوق تمام
منافع دیگر بدانند - در ساختمان مدارس تمام احتیاجات را
فرآهم کرده بود، از دستگاه حرارت مرکزی و برق دائمی
و رادیو و کارگاه درودگری و آهنگری و حروف چینی
و آزمایشگاه و کتابخانه و آشپزخانه و ورزشگاه - در تمام
مراحل تحصیلی از کودکستان تا دانشگاه دخترو پسر باهم
تحصیل میکردند - کتابخانه های عمومی کوچک و متوسط
وبزرگ در هر کوی و بروز و هر شهر و قصبه دائم بود.

اقتباس از فرهنگ امریکا کمی پس از انقلاب ۱۹۱۷
آغاز شده بود و در مسافرتی که من در ۱۹۳۰ با کشتی
ایل دوفرانس^۱ با امریکا میکردم سی نفر معلم مرد وزن روسي

در آن کشته بودند که انگلیسی میدانستند و برای آشنازی بطرز تریت امریکائی به نیویورک میرفتند و آنان بمن گفتند که پس از انقلاب در هر فصل عده‌ای از معلمان و روزیده با مریکا رهسپار شده‌اند.

نکته دوم اهمیت نقش زنان در امور اجتماعی و اقتصادی بود. در مدارس و کتابخانه‌های عمومی و تماشاخانه‌ها و مهمانخانه‌ها و بیمارستانها و معازه‌ها زنان مقام و مسئولیت مهمی را بعهده داشتند که نظیر آن در اروپا هم وجود نداشت. در این قسمت بنظر من افراد هم کرده بودند تا آنجا که کارهای سخت و دشوار که محتاج به نیروی بدنی زیاد است بدبست زنان انجام می‌شد مانند حمل زباله در مسکو یا حمل خط آهن (ریل) برای ساختن یا تعمیر راه آهن و این قبیل امور ظرف اتفاق زنان را از میان برده آنانرا بصورت مردان فربه و چاق درآورده بود.

نکته سوم توجه فوق العاده دولت بود بسلامتی اطفال. هر روز علاوه بر دادن یک وعده غذای گرم و مقوی بتمام شاگردان مدارس، وسایل بازی و ورزش واستراحت پس از صرف ناهار فراهم شده بود. کاخها و پارکها و باغهای امپراتوران در لینین گراد و مسکو به گردشگاه و دهکده کودکان و جوانان مبدل شده بود.

چهارمین نکته این بود که در پیکار با بی‌سوادی دولت شوروی کامیابی فوق العاده بدبست آورده بود. ظرف هفده سال که از آغاز انقلاب سرخ میگذشت در روسیه اصلی عده

بی سواد از ۸۰ به ۸ درصد تنزل یافته بود و در تاجیکستان که فارسی زبانند از ۹۹ به ۴۰ درصد و در آذربایجان قفقاز از ۹۲ به ۱۵ درصد تقلیل حاصل شده بود.

با مشاهده این وضع تردید نبود که جماهیر شوروی سریعاً رو به پیشرفت بود و پیش‌بینی می‌شد که بزودی یکی از ممالک مقتدر درجه اول جهان خواهد شد.

ضمن بازدید زایشگاه دانشکده پزشگی مسکو بارئیس آن مؤسسه مذاکره‌ای شد که ذکرش بی‌تفریح نیست. در تالار بسیار دراز و وسیعی متجاوز از یکصد کودک نوزاد در گهواره قرار داشت و صدای آنها غوغائی برپا کرده بود. رئیس زایشگاه سبب گریه را فرار سیدن موقع دادن شیر بیان کرد. پرسیدم شیر حیوانی داده می‌شود یا شیر مادر. جواب داد حتی الامکان شیر مادر. پرسیدم این عده کودک را که در یک روز بدنیا آمدند چگونه از یکدیگر بازمی‌شناشند و آنها را نزد مادر خودشان می‌برند. رئیس زایشگاه گفت تمام این کودکان بجامعه سوسیالیست شوروی تعلق دارند و دولت شوروی مسئول بزرگ کردن و بارآوردن آنهاست بنابراین برای زایشگاه فرق نمی‌کند کودک را مادر خودش شیر دهد یا زنی دیگر. برای روشن کردن این معنی رئیس زایشگاه گفت که وقتی زنی مشرف بزایدین است ماما بطور دوستانه و طبیعی ازاو می‌پرسد که آرزوی داشتن پسردارد یا دختر و پس از وضع حمل طبق تمايلی که ابراز داشته کودک خود او یا کودکی دیگر را بنام او موسوم می‌کنند و بر گهواره

او کارتی برای شناسائی می‌آویزند.

یس از مراجعت از مسافرت چند ضیافت از طرف وزارت فرهنگ و سفارت شوروی داده شد و مقرر گردید هر یک از اعضاء هیئت نمایندگی مشهودات و نظریات خود را در مجلسی که تشکیل خواهد شد باطلاع رجال مملکت و استادان دانشگاه و نمایندگان مجلس شورای ملی و مدیران جراحت بر سانند. مجلس مذکور سه ماه بعد در سینما مایاک واقع در چهارراه لاله‌زار که حالا موسوم است به سینما سهیلا روز ۲۵ دیماه ۱۳۱۴ تشکیل شد. من بصرافت طبع آنچه در مدارس شوروی دیده بودم تنظیم کردم و بروی کاغذ آوردم تا در آنجا قرائت کنم لیکن وقتی با داور مشورت کردم و متن سخنرانی را نشان دادم صلاح ندید در آن موضوع صحبت شود لذا در باب علل و عواملی که باعث انعقاد کنگره‌های بین‌المللی فرهنگ ایران و بالاخص کنگره لینین گردد شده بود بیست دقیقه صحبت کردم.

موضوع همدوشي مرد و زن از همدوشي اوایل مشروطه در محافل خصوصی مرد و زن روشنفکران تهران مطرح می‌شد و با نوان تحصیل کرده محدود آن زمان در پشت پرده به پیشرفت آزادی و حکومت قانونی کمک می‌کردند. در ۱۲۹۰ خورشیدی زمانی که شوستر^۱ امریکائی خزانه‌دار ایران بود در پایتخت دوازده انجمان سری و آشکار از زنان وجود داشت که

علی رغم حجاب باو کمک های مؤثر کردن و بحدی اورا تحت تأثیر قرار دادند که در کتاب خود موسوم به «اختناق ایران» دوازده صفحه بخدمات زنان ایران و ستایش و ابراز حق شناسی از آنها اختصاص داد. با این همه دوازده سال بعد وقتی شماره اول «نامه جوانان» بمدیری ابراهیم خواجه نوری مؤسس جمعیت ترقی نسوان در ۲۶ سنبله (شهریور) ۱۳۰۲ انتشار یافت و راجع به لباس وطنی در سر مقاله پیشنهاد کرد که بانوان بجای روپنده یا پیچه باقتباس از زنان ترک روسی بکار برند و این رباعی را در بالای صفحه چاپ کرد:

تا کی کفن سیاه در بر دارید؟

تا چند نقاب ننگ در سر دارید؟

گر طالب آزادی و علم و هنرید

تر کانه حجاب جهل را بردارید

در تهران غوغائی برپا شد و شمس الافاضل ناظر شرعیات

دروزارت فرهنگ دردادگاه جنحه بر علیه خواجه نوری

اقامه دعوی کرد و دادگاه اورا بسه ماه زندانی و پرداخت

جریمه محکوم نمود.

رضاشاه که در آن تاریخ رئیس دولت بود گرچه با رفع

حجاب موافق بود و توسط دییر اعظم بهرامی رئیس دفتر

وزارت جنگ ترتیبی داد که سه ماه مذکور را خواجه نوری

در بیمارستان شهر بانی بسربرد لیکن موقع را برای ابراز

عقیده و اقدام آشکار مناسب ندید. عاملی که اورا مصمم

با اقدام کرد سفر ترکیه بود در ۱۳۱۳.

رضاشاه پس از برگریده شدن بسلطنت برفع اختلافات مرزی ایران و ترکیه که از قرنها پیش وجود داشت همت گماشت. اتاترک رئیس جمهوری ترکیه نیز در این راه کوشش فراوان کرد تا بالاخره خط سرحد دو کشور مورد توافق واقع و مقصود حاصل گشت، آنگاه رضاشاه را به ترکیه دعوت نمود تا مبانی دوستی دو مملکت استوار تر گردد. تا آن زمان رضاشاه فقط عراق و عتبات در خارج از کشور سفر کرده بود و تنها برای تشبید روابط دو مملکت دعوت رئیس جمهوری ترکیه را پذیرفت و روز شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۱۳ با هدف نفر از ملت‌میهن با او تومویل از تهران حرکت کرد. ملت‌میهن عمدۀ عبارت بودند از باقر کاظمی وزیر امور خارجه - ادیب‌السلطنه سمیعی رئیس تشریفات دربار - شکوه‌الملک رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی - سرلشگر (اکنون سپهبد) امام‌الله جهانبانی بازرس کل آرتش.

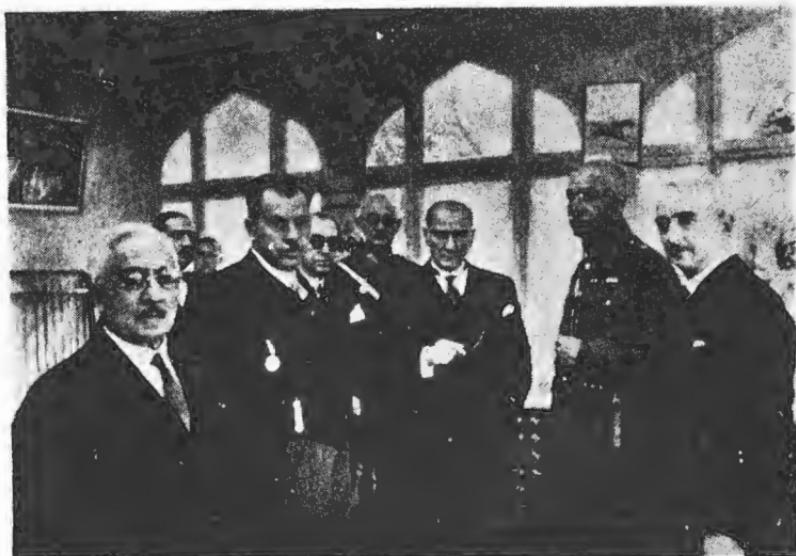
روز بیستم خرداد رضاشاه از ماکو وارد خاک ترکیه شد و روز ۲۶ خرداد به آنکارا رسید و ظرف چهار روز اقامت در آن شهر بحدی ازاو با صمیمیت و گرمی و وداد و شعف و احساسات شورانگیز پذیرائی کردند که حاضر شد بتقداً اتاترک بر مدت مسافت خود بیفزاید. بهمراهی رئیس جمهوری بازمیر رفت سپس رهسپار استانبول شد و از ششم تا یازدهم تیر ماه در آن شهر تاریخی زیبا بسربرد و روز بارگشته با کشتی از راه دریایی سیاه و طرابوزان بایران باز گشت و غروب ۱۵ تیر بماکو رسید و ۲۰ تیر وارد تهران شد.



نخستین ملاقات رضاشاه با اتاترک در آنکارا

از راست بچپ : رضاشاه - کاظم پاشا رئیس مجلس کبیر - اتاترک رئیس جمهوری -
عصمت آینو نخست وزیر

بتر تیبی که مذکور افتاد رضاشاه بیست و شش روز در
ترکیه بود و بسیاری از مؤسسات لشگری و فلاحتی و صنعتی
را دیدن کرد و در مجلس ملی و انجمنهای بلدی و مجامع
هنری در آنکارا و ازمیر و استانبول شرکت جست و چیزی
که بیش از همه در او تأثیر کرد پیش فتهای اجتماعی و بخصوص
حشر مردوزن و اشتغال زنان ترک بامور اقتصادی و اجتماعی
و سیاسی بود .



رضاشاه در خانه عصمت اینونو (نخست وزیر ترکیه)

از راست بچپ : عصمت اینونو - رضاشاه - آتاترک رئیس جمهوری - سرلشگر مهماندار
شاه - توفیق رشدی وزیر خارجه ترکیه - کاظم پاشا رئیس مجلس کبیر -
مستشار الدوله صادق سفیر ایران

مستشار الدوله صادق سفیر ایران در ترکیه که با منش
لطف خاص بود نقل میکرد شبی پس از پایان ضیافت رسمی
باشکوه وقتی رضاشاه بعمارت حزب خلق که محل اقامت
او در آنکارا بود مراجعت کرد تا پاسی از شب نخواهد و در
تالار بزرگ خانه ملت قدم میزد و فکر میکرد و گاه گاه بلند
میگفت : عجب ! عجب ! وقتی چشمماش متوجه من شد که
در گوشۀ تالار ایستاده بودم فرمود :

«صادق ، من تصویر نمیکرم ترکها تایین اندازه ترقی
کرده و در اخذ تمدن اروپا جلو رفته باشند . حالا می بینم که

ما خیلی عقب هستیم مخصوصاً در قسمت تربیت دختران و بانوان». مستشار الدوله گفت که من در جواب رضاشاه عرض کردم: «قریان، درسايۀ اعليحضرت همایون شاهنشاه ترقیات عظیم نصیب ایران شده است» و رضاشاه جواب داد: «معذالک هنوز عقب هستیم و فوراً باید با تمام قوا به پیشرفت سریع مردم مخصوصاً زنان اقدام کنیم».

در اینجا باید تذکر داد که قبل از رفتن به ترکیه رضاشاه نسبت به تربیت دختران و وارد کردن آنان با جتمع توجه داشت چنانکه در تأسیس مدارس دخترانه در مرکز و ولایات جد بليغ کرد و با اجازه او در آذرماه ۱۳۱۱ کنگره اتحاد زنان شرق در تالار وزارت فرهنگ (مسعودیه) با حضور نمایندگان ده کشور چون ژاپن و ترکیه و هند و سوریه و مصر تشکیل شد و عده زیادی از بانوان ایرانی در آن شرکت کردند و چند تن از آنها مانند صدیقه دولت آبادی و مستوره افشار و فاطمه انصاری و گیلان افخمی سخنرانی نمودند. محمد هاشم میرزا افسر نایب رئیس مجلس شورای ملی و اورنگ نماینده مجلس از طرف دولت در تمام جلسات کنگره حضور داشتند.

پس از بازگشت از ترکیه رضاشاه دستور داد در شکه چیها در مشهد و سپوران در تهران کلاه تمام لبه (کلاه فرنگی) بر سر گذارند و دانش آموزان کلاه کاسکت بر سر نهند و همین کار کنگره و جشن آرامگاه فردوسی انجام یافت تصمیم

گرفت که کلاه تمام مردم را تمام لبه کند زیرا احساس کرده بود که ایران در اثر عقب ماندگی از کاروان تمدن مغرب زمین مردمش نسبت باروپائی ولباس و کلاه او واکنش نامطلوب دارند واورا بالاتر از خود میدانند و در مقابل او احساس حقارت میکنند . البته از ۱۳۰۷ بموجب قانون مصوب دیماه لباس اتباع ایران در داخلهٔ مملکت یکسان و متحداً الشکل شده و بصورت کت و شلوار در آمد بود ولی آئین نامه اجرائی قانون مذکور کلاه پهلوی را برای همه مقرر داشته بود . رضاشاه پس از مشاهدهٔ اوضاع و احوال ترکیه دستور داد که آئین نامه را اصلاح و کلاه را تمام لبه کنند و در خرداد ۱۳۱۴ این امر ب موقع اجراء گذاشته شد .

در اجرای دستور مذکور در پاره‌ای نقاط مانند مشهد عده‌ای از افراد متعصب ساید بتحریک بعضی از مالکین عمدۀ ، در تیرماه ۱۳۱۴ به مخالفت برخاستند ولی بوسیلهٔ نیروی انتظامی خاموش شدند .

نسبت برفع حجاب و همدوشی زن و مرد از آغاز سال تحصیلی ۱۳۱۳ برای شاگردان دختر، بسر کردن چادر در مدرسه ممنوع شد و مقرر گردید همه روپوش ارمک بر تن کنند و برای دختران پیشاہنگ لباس مخصوص توسط گیسون^۱ معین گشت . در مهر ۱۳۱۴ نمن اجازه داده شد دوشیز گانی که بخارجه سفر کرده و معتاد بپوشیدن لباس اروپائی هستند در صورتیکه از لحاظ علمی واحد شرایط

لازم باشند در دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات و علوم
قبول کنم.

من پیوسته معتقد بوده‌ام که مادر بزرگترین و عمیق‌ترین تأثیر را در روحیه و پرورش فرزند دارد بنابراین تربیت دختران را که مادران آینده و مریبان واقعی نسل آینده هستند بر تربیت پسران مقدم میدانم. همچنین اعتقاد راسخ بورود دانشجویان دختر بدانشسرای عالی داشتم زیرا زنانرا محتاج به رهبر و دبیرستانهای دخترانه را نیازمند بیانوان تحصیل کرده میدیدم. برای من تردید نبود که زنان ایرانی در اثر تعلیم و تربیت و رشد فکری بتدریج وارد جامعه خواهند شد و در خدمات اجتماعی با مردان شرکت خواهند کرد و حجاب طبعاً برخواهد افتاد.

افکار و عقاید من نسبت بتریت دختران ابتدا از اقامت و تحصیلاتم در اروپا سرچشم‌گرفت ولی ایمانم ببالابردن مقام اجتماعی زن بیشتر در اثر اقامت و مطالعه در امریکا بود. در مدت یک‌سال واندی که در امریکا بودم متوجه شدم که در آنجا مقام زن بسیار ارجمند است و علت عمدۀ را در این حقیقت یافتم که نواد درصد آموزگاران امریکا از جنس لطیف هستند و تکریم مقام معلم باعث آن احترام فوق العاده است.

در امریکا سپردن تربیت اطفال بیانوان دلیل تاریخی دارد. در اوخر قرن ۱۸ میلادی که امریکا مستقل شد مملکت مذکور شامل سیزده ایالت واقع در سواحل اقیانوس اطلس

بود . وقتی ایالات مذکور دارای حکومت مرکزی (در واشنگتن) شدند و سایل کوچ کردن مردم را بطرف سواحل اقیانوس کیفر فراهم ساختند و آباد کردن و مسکون ساختن اراضی مرکزی و غربی امریکا متجاوز از صد سال بطول انجامید . در این صد سال برانداختن جنگل و ساختن جاده و مسکن و مزرعه و مبارزه با بومیان سرخ پوست بعهدۀ مردان بود و امور خانه و تعلیم و تربیت اطفال بعهدۀ زنان و این سنت هم چنان باقی ماند و ادامه یافت . در تمام مدت مذکور پسر و دختر باهم دانش آموختند و بعد از آنها در تمام مراحل تحصیل از کودکستان تا دانشگاه در یک محل وزیر نظر یک معلم تربیت شدند .

درنتیجه این آمیزش اولاً از حجب دختران کاست و برخونسردی آنان در برابر پسران افزوده شد ثانیاً خشونت پسران تقلیل یافت و بر ادب و بر دباری و ملایمت آنها افزوده گشت . ثالثاً مضرات جدائی زن و مرد که در پاره‌ای از جوامع دیده می‌شود بروز نکرد . در جامعه‌ای که زن با مرد محشور نیست مردان بی تربیت معمولاً سودای هرزگی در سر می‌پروردند و جنس لطیف را عموماً وسیله تمنع جسمانی و ارضای هوس می‌پندارند و در برخورد با او اختیار از دست میدهند و از حال طبیعی خارج می‌شوند و برای زن حرمت و شخصیت قائل نیستند . زنان نیز چون همواره در حضور مردان مستور هستند همین که نقاب از چهره برافکنند اغلب تصور می‌شود که پروانه تمنع بر مردان اعطای کرده‌اند .

علاوه بر مطالعات و مشهودات ، عده‌ای از روان‌شناسان
شیوتوت رسانده‌اند که از لحاظ هوش زن و مرد بایکدیگر
اختلاف ندارند و در کودکی در شرایط مساوی هوش دختر
از پسر زیادتر است . بنابراین بطلان موهمات و خرافاتی
که در ایران وجود داشت ثابت بود و دیگر شاعری مانند
عبدالرحمن جامی نمی‌توانست ادعا و توصیه کند که
عقل زن ناقص است و دینش نیز

هر گزش کامل اعتقاد مکن

یا شاعر دیگری مانند اوحدی نمی‌توانست دختران را
از خواندن و نوشتن ممنوع سازد و چرخ‌رسی را برای آنان
کافی بشمارد و بنویسد

چرخ ، زن را خدای کرد به حل
قلم و لوح ، گو بمرد بهل
کاغذ او کفن ، دواتش گور
بس بود گر کند بدانش زور

بدلایل فوق و قتی اجازه پذیرفتن دختر بدانش‌سرای
عالی داده شد با کمال صمیمیت اقدام کردم و بلافاصله سه
دانشجو با شرایط مقرر مراجعت و نام نویسی کردند . یکی
شایسته صادق دختر مستشارالدوله صادق که در ترکیه در
زمان سفارت پدر خود تحصیل کرده و آشنا با آداب معاشرت
با مردان شده بود - دیگر بتول هماییون احتشامی که با پدر
خود احتشام هماییون (دیگر اول سفارت ایران در برلن)
بود و در پایتخت آلمان تحصیلات متوسطه را پیاپیان رسانده

باخذنگواهی نامه رسمی نائل شده بود - سومین داشجو از اهالی حیدرآباد دکن بنام سراج النسا ییگم بود که لزدانشگاه آنجا درجه داشت.

آشوب مشهد برسر تغییر کلاه که در صفحات گذشته بدان اشاره رفت و تحقیقاتی که درباب آن صورت گرفت اجرای نیات رضاشاه را کمی بتأخیر انداخت. در آذرماه ۱۳۱۴ که محمود جم بریاست دولت منصوب گشت تشریفات رسمی رفع حجاب بسرعت فراهم شد.

بیرون دروازه دولت زمین وسیع و مسطوحی وجود داشت که متعلق بوزارت فرهنگ بود و شاگردان دوره دوم متوسطه در شمال شهر در آن فوتیال بازی میکردند. در ۱۳۱۲ وقتی قانون تربیت معلم وضع و مقرر شد که ۲۵ دانشسرای مقدماتی ظرف پنج سال تأسیس گردد وزارت فرهنگ زمین بازی مذکور را بدانشسرای تهران تخصیص داد و در ۱۳۱۳ بهندسی مارکف ساختمان آنرا آغاز کرد و برای اینکه تشریفات رسمی رفع حجاب در آن انجام پذیرد باسرعت بنای آنرا با تمام رساند. گشايش عمارت و اعطای گواهی نامه های مدارس و دانشنامه ها بهترین فرصت برای اعلام همدوشی مردوzen بود و این امر روز چهارشنبه ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ صورت گرفت.

در روز مذکور ساعت ۱۵ رضاشاه در اوتوموبیل سلطنتی و ملکه یهلوی با شاهدخت شمس پهلوی و شاهدخت اشرف پهلوی در اوتوموبیل دیگر از درب جنوب غربی

وارد زمین هموار دانش سرا شدند. رضا شاه کلاه خدمت برسر و پالتوی نظامی بلند خاکی رنگ بر تن و عصا در دست داشت و با ممتازت و وقار و هیبت طبیعی که مختص او بود در جلوی عمارت نوساز از اوتوموبیل پیاده شد. ملکه پهلوی و شاهدختها با پالتوی مشگی بلند و کلاه مشگی بودند و خیلی آرام قدم بر میداشتند و از حجب و سکوت آنان معلوم بود که دفعه اول است در میان جمعیت مردم زن ظاهر میشوند. از درب ورود عمارت دختران پیشاهنگ در دو طرف سر سرا و پلکان بحال احترام ایستاده بودند.

در یکی از اطاقهای طبقه اول که بپذیرائی از شاه و خاندان سلطنت اختصاص یافته بود ادیب‌السلطنه سمیعی رئیس تشریفات دربار همسران وزرا و رؤسای دانشکده‌ها را بر رضا شاه و ملکه و شاهدختها معرفی کرد سپس حکمت وزیر فرهنگ خطابه مختصری راجع ساختمان دانش سرا و اهمیت تربیت معلم ایراد نمود. در این موقع شاه و خاندان سلطنت عازم طبقه دوم ساختمان شدند.

در طبقه دوم دو تالار وسیع وجود دارد که برای خوابگاه شاگردان ساخته شده و آنروز برای توزیع گواهی نامه و دانشنامه‌ها تعیین و مفروش گردیده بود. در صدر هر تالار بر میز بزرگی مدارک تحصیلی را قرارداده بودند. تنها زیوری که روی میز دیده میشد گلدانی نقره با گل میخان بود.

در تالار غربی رؤسای دانشکده‌ها و از جمله نویسنده

این سطور و رؤسای دییرستانهای پسرانه همگی با ژاکت و در تالار شرقی همسران وزیران و رؤسای دانشکده‌ها و دییرستانهای دخترانه و عددای از معلمات بصف ایستاده بودند. رضاشاه و درعقب او هیئت دولت بتالار غربی و ملکه و شاهدختها بتالار شرقی وارد شدند.

در تالار غربی یکی از شاگردان دانشسرای پسراند خطابهای قرائت کرد که حاکمی از سپاسگزاری از تأسیس دانشسرا و تعهد بجانفشاری در راه شاهنشاه و میهن بود. آنگاه رضاشاه هر دسته از مدارک تحصیلی را که تعلق بیاک مؤسسه داشت از اسماعیل مرآت رئیس تعلیمات عالیه میگرفت و بر رئیس مؤسسه که بجلو آمده بود اعطای میکرد و همین که این کار بانجام رسید با کمال تأثی و شمرده و با صدای خفیف نطق مختصری ایراد کرد که مبتنی بر شرافت ایرانی بودن و داشتن حس وطن پرستی و ساده و بسیار مؤثر بود و تنها کسانی که نزدیک بودند میشنیدند.

در تالار شرقی نیز یکی از دوشیزگان خطابهای در مقابل ملکه و شاهدختها قرائت نمود دائر به سپاسگزاری از فراهم شدن وسایل تحصیل دختران و رفع پرده اوهام و همچنین حق‌شناصی برای فرصتی که بدختران جهت ابراز فعالیت داده شده است. پس از اتمام خطابه مدارک تحصیلی توسط ملکه به مدیرهای دییرستانها اعطای گردید.

وقتی مراسم اعطای دیپلم در دو تالار بانجام رسید رضاشاه از تالار غربی بتالار شرقی قدم نهاد. هیئت دولت

ورؤسای دانشکده‌ها نیز پشت سر شاه وارد شدند و در جائی که معین شده بود ایستادند. در این موقع بانو هاجر تریت رئیس دانشسرای دختران توسط ادیب‌السلطنه سمیعی بر رضاشاه معرفی شد و او خطابه‌ای مختصر قرائت نمود حاکی از محرومیت زنان در گذشته و سپاسگزاری از رضاشاه که قیود را برانداخته وزنان را همدوش مردان ساخته است. وقتی خطابه او تمام شد رضاشاه بزبانی بسیار ساده نطقی ابراد کرد و بانوان را از فرصتی که از این پس با آنان داده



رضاشاه بهنگام ترک دانشسرای تهران پس از مراسم رفع حجاب بانوان

از راست بچپ: علیاحضرت ملکه و والاحضرت شمس پهلوی - حکمت عقب از چپ براست: محتشم‌السلطنه رئیس مجلس - جم نخست‌وزیر - شکوه‌الملک رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی - ادیب‌السلطنه رئیس دربار - دکتر لقمان‌الدوله ادhem پرشک مخصوص شاه و رئیس دانشکده پژوهشی

میشود برای ترقی کشور و پرورش افراد وطن پرست و رعایت اقتصاد و احتراز از تجمل خواهی و اسراف تشویق و ترغیب فرمود.

پس ازانجام مراسم فوق رضا شاه از اطاقهای درس و کتابخانه و آزمایشگاه دیدن کرد و ساعت ۱۶ و ربع بهمن ترتیب که آمده بود بکاخ سلطنتی مراجعت کرد.

روز بعد برای پذیرفتن دختران بدانشسرای عالی و دانشکده ادبیات و علوم مقرر اتی تهیه کرد و پس از جلب نظر استادان برای تصویب بوزارت فرهنگ فرستادم. در آن تاریخ دوره دیپرستانهای دخترانه پنج سال و برنامه آنها شامل مواد مورد حاجت دختران بود و بیشتر با مورخانه داری و تدبیر منزل و بهداشت و پرورش کودک توجه شده بود. از اینرو در مقررات مذکور پیش‌بینی کرد که هر کس با داشتن گواهی نامه متوسطه دختران زبان فارسی و یک زبان خارجه را در حدود برنامه متوسطه کامل با کامیابی امتحان دهد وارد دانشسرای عالی شود و در غیر این صورت یک سال در کلاس مخصوص ادبی یا علمی تحصیل کند و امتحان دهد تا در صورت موفقیت وارد شعب ادبی یا علمی گردد. مقررات مذکور در ۳۰ دیماه ۱۳۱۴ بتصویب شورای عالی فرهنگ رسید و کلاسهای مخصوص ادبی و علمی در دانشسرای تأسیس شد و دوازده نفر دختر وزن وارد دانشسرای عالی و ۴۵ نفر وارد کلاسهای مخصوص گردیدند. من بهترین استادان عمر را چون سید محمد تدین و ملک‌الشعراء بهار

برای تدریس در کلاسهای مذکور انتخاب کردم و همگی با نهایت علاقه بکار مشغول شدند.

draثرورود دختران و بانوان بدانشسرای عالی مسائل مشکلاتی پیش آمد که با تدبیر حل شد. اولاً در تالار اجتماعات راجع به آداب معاشرت و احترام به شخصیت انسانی چند سخنرانی ایراد و نکات لازم خاطرنشان گردید. ثانیاً برای رسیدگی بکارهای دختران بانوئی استخدام شد و در بخش اداری بانجام وظیفه اشتغال پیدا کرد. ثالثاً شیخ محمد تقی گرمان که از کارمندان سالخورده و متقدی بود بتصدی امور اخلاقی و انصباط دانشجویان منصوب گشت و با دو سه مستخدم که در اختیار او گذاشته شد وسایل مراقبت دختران فراهم گردید. با اتخاذ تدابیر فوق واقعه خلاف انتظاری روی نداد بلکه چند ازدواج بین فرهختگان صورت گرفت که توأم با نیک بختی بود.

امروز پس از سی سال واندی که تحولات کلی در دنیا و ایران بوقوع ییوسته در ک اهمیت اقدام دلیرانه رضا شاه دشوار است. با پرده اوهامی که در آن تاریخ وجود داشت - با عاداتی که از قرون گذشته بارث رسیده بود رفع حجاب از زنان و همدوشی مردوzen از شکافتن کوه البرز صعب تر بنظر میرسید و اکثر مردم آنرا غیر ممکن می پنداشتند. تنها اراده و قدرت رضا شاه این اصلاح اساسی را امکان پذیر ساخت و عاملی که بدین امر کمک کرد مدارس دخترانه بود که قبل از کودتای ۱۲۹۹ فقط ۱۹۰۰ نفر شاگرد داشت

و در زمان سلطنت رضا شاه علی‌رغم مخالفت افراد متعصب و جهال بر عده آنها همه ساله افزوده شد بطوری که در ۱۳۱۴ متجاوز از ۴۵,۰۰۰ نفر در آنها تحصیل اشتغال داشتند و فارغ‌التحصیل‌های آن مدارس با معلمات خود تاحدی برای این نهضت عظیم آمادگی داشتند.

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی از پیشوایان واحرار صدر مشروطه و بنیان مدارس جدید از شجاعت و اراده رضا شاه بحدی سرزدق آمده بود که در سال‌گرد نهضت رفع حجاب چکامهٔ ذیل را بفارسی سره سرود:

در کشور ما بسال خورشید
با چار، هزار و سیصد و ده
استارهٔ تازه‌ای درخشید
آن در ده و هفتین زدی مه
با خواست کردگار جاوید
در سایهٔ نیروی شهنشه
گل‌گشتن شفته همچوناهید
بر روی زنان گشوده شد ره
در دی همه گل بیار آمد
در گاه خزان بهار آمد

در گاه خزان بهار آمد
تنها نه بیاغ و راغ و گلشن
در کاخ‌وسای و کوی و برزن
در دی همه گل بیار آمد
دستور ز شهریار آمد
همدوش نمود مرد با زن
هنگام بروز کار آمد
از بازوی هر دو نیمهٔ تن
بر ما همه تازه کرد دوران
آزادی بانوان ایران

آزادی بانوان ایران
با پرده‌گیان رو گشاده
بر ما همه تازه کرد دوران
از پرده در آئی ستوده
آراسته تر از آنچه بسوده
شد کشور باستان گلستان
یکدسته ز مردمان نادان
در گوش بیخودی غنوده
امروز دلاوران کارند
دشمن به پلید نابکارند

بازن زن و مرد گشته با مرد
در پیش بدان چو آهن سرد
پندار درست و گفته و کرد
با همسر خویشن هماورد
بانوی سرا و یار شوهر
هم داید شیر بچه پرور

هم داید شیر بچه پرور
بانوی سرا و یار شوهر
در اندوه رنج و شادمانی
در سایه کار و کاردارانی
فریزند پیرورد که کشور زو بهره برد بکامرانی
از پرتو بانوان ایران
ایران نوین شود گلستان

از تاریخ مراجعت از امریکا در ۱۳۱۰
تا پائیز ۱۳۱۹ که حاطرات آن در این
مجلد آمده علاوه بر کتاب «یک سال
در امریکا» دو کتاب دیگر بنام «روشنوین در تعلیم و تربیت»
و «تاریخ مختصر تعلیم و تربیت» تألیف و منتشر کرد که
در واقع هردو تلخیص و تنظیم تقریراتم در کلاس‌های
دانش‌سرای عالی بود.

وقتی قانون تربیت معلم در اسفند ۱۳۱۲ تصویب رسید
و وزارت فرهنگ موظف بتأسیس پنج دانش‌سرای مقدماتی
در ۱۳۱۳ و توسعه و تکمیل دانش‌سرای عالی گردید بیدرنگ
بد نهیه وسایل کار پرداخت و برای مدارس مذکور آماده
کردن کتب درسی را وجهه همت قرارداد. بمحض پیمانی
که در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۱۳ با من منعقد ساخت بنا شد تا
آغاز سال تحصیلی بعد یعنی ظرف شانزده ماه کتابی در خصوص

تألیف دو کتاب
تازه

مبانی علم تربیت در حدود ۴۰۰ صفحه بقطع وزیری تأليف و طبع کنم و دوسيست جلد بوزارت فرهنگ تسليم نمايم و يكهزار و پانصد تومان در سه قسط دريافت دارم .

پس از مطالعه کافي طرحی برای کتاب مذکور تهيه کردم که شامل پنج باب و هر باب تقسيم به چند فصل شد . عناوين پنج باب بقرار ذيل بود : اهميت و موضوع تربیت ولزوم آن - منظورهای اجتماعی تربیت - اوصاف معلم و رشد کودک و پژوهش اجتماعی او - شرایط مساعد برای کار - روش آموختن مواد عمده برنامه رسمي .

در تأليف آن کتاب سعی کردم تا هرچه بسلك تحرير ميکشم با محیط و سنت ملی ايران و رشد جامعه در آنرا مان و نيازمندي معلمین ما و ميزان معلومات آنان وفق دهد و در عین حال آنانرا به پيشرفت راهنمائي و ترغيب کند . برای رسيدن باين مقصود استفاده کردم از تجربيات خود بهنگام تدریس در ورسای و دانشگاه کيمبریج و دارالفنون و دارالمعلمین مرکزی و مدرسه حقوق و دانشگاه کلمبیا (درنيويork) و دانشسرای عالي - از مشهودات خود بهنگام بازرسی مدارس ايران و بازدید مدارس در اروپا و امريكا - از مطالعات خود در شاهکارهای سخنوران بزرگ ايران - از کتب فرانسوی و انگلیسي و امریکائی . کتابی که تأليف شد ۴۹۰ صفحه و ۲۵ تصوير داشت و عنوانش «روش نوين در تعليم و تربیت» بود و در تابستان ۱۳۱۴ در مطبعه روشنائي چاپ و در شهر يور ۱۳۱۴ منتشر شد . تصحيح اول کتاب را

چاپخانه انجام داد. تصحیح دوم بعهدۀ ذییح‌الله صفادانشجوی بر جسته وساعی رشتۀ زبان و ادبیات فارسی مأجوراً واگذار شد. آخرین تصحیح را خود تقبل کرد و کتاب برخلاف معمول آن‌مان تقریباً بی‌غلط بزیور طبع آراسته گشت.

علت عمدۀ انتخاب عنوان «روش‌نوین در تعلیم و تربیت» ابن بود که اختلاف آشکار بین دستگاه فرهنگی کشورهای مختلف بیشتر در طریقۀ آموزش و پرورش آنهاست و الا در دنیا کنو نی اغلب دستور تحصیلات و برنامه‌ها و سازمانهای مدارس در کشورهای جهان کم و بیش مشابه یکدیگر است. بدین سبب در کتاب مذکور حداکثر توجه بطرق تعلیم و تربیت شده است.

«روش‌نوین» باندازه‌ای مورد توجه فرهنگیان قرار گرفت که نسخ‌آن ظرف شش ماه تمام شد و درسالهای بعد پاکزده بار بطبع رسانید لیکن در هر چاپ فصول جدید و مطالب تازه که با پیشرفت اجتماعی و فرهنگی ایران و جهان غرب مناسب و مربوط بود بر مندرجات کتاب افزوده شد و اصلاحات لازم صورت گرفت و پیوسته مجاهدت بعمل آمد که کتاب نو باقی بماند.

قرارداد تألیف تاریخ تعلیم و تربیت در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۱۴ با وزارت فرهنگ بسته شد. مدلول آن این بود که ظرف بیست ماه کتابی در حدود ۴۰۰ صفحه بقطع وزیری تألیف و طبع و دویست جلد تسلیم وزارت فرهنگ گردد و دوهزار تومان درسه قسط دریافت شود.

چنانکه در فصل سوم مذکور افتاد از مهر ۱۳۱۱ که علوم تربیتی در دارالملعمنین عالی تدریس شد من تدریس اصول و تاریخ تعلیم و تربیت را بعده‌گرفته بودم . نسبت بهماده اخیر الذکر با استفاده از چند کتاب معتبر در تاریخ تعلیم و تربیت اروپایی غربی و امریکا و تدقیق در تاریخ مظاهر فکری ایران تألیف پروفسور ادوارد براون و رسالات و مقالات و کتاب پروفسور پوپ در باب هنر و فرهنگ ایران و کتب مهم و کم نظری چون قابوس نامه و چهارمقاله نظامی عروضی و کیمیای سعادت امام محمد غزالی و اخلاق ناصری خواجه نصیر الدین طوسی و گلستان و بوستان سعدی - با تکاء مطالعات و تحقیقات عده‌ای از ایران‌شناسان نامی و بحث با فحول استادان تاریخ و زبان و ادبیات فارسی بتدریج یادداشت‌های تبیه و دروس خود را بوسیله سخنرانی برگزار می‌کردم . در تبیه یادداشت‌ها همواره بمطالب و موضوعاتی توجه داشتم که بحال ایران سودمند و برای خوانندگان ایرانی قابل درک و در تاریخ و فرهنگ و تمدن ما مؤثر باشد . در قسمتی که مربوط بسیر تحول فرهنگ ایران بود تمام مساعی خود را بکار بردم تا نشان دهم نیاکان ما چه خدمات مهی بتمند و فرهنگ جهان کرده‌اند و انگیزه من در این کار زجر و خجلت مستمر و شکنحد و عذاب روحی بود که در دوران شباب کشیده بودم . در ۱۲۹۰ شمسی که برای تجهیل بفرانسه رفتم با اینکه سه کلاس از چهار کلاس متوسطه دارالفنون را که در آن تاریخ وجود داشت پیاپیان رسانده

بودم چون از مقام ایران در تاریخ تمدن بشر و خدماتی که ایرانیان بفرهنگ دنیا کردند بکلی بی خبر بودم در مقابل ترقیات شگفت آور مغرب زمین بسیار احساس حقارت و پستی میکردم و پنج سال پیوسته خون جگر میخوردم و فقط پس از رفتن بدانشگاه کیمبریج وحش را با پروفسور برآون و مطالعه کتبی که او معین کرده بود تاحدی متوجه عظمت گذشته ایران شدم و بخود آمدم و روایه ام عوض شد و بایرانی بودن خویش مباراکات کردم. از اینرو لازم دیدم در کتاب خود فصلی بدین موضوع تخصص دهم تا آن روایه را در هموطنان خود ایجاد و افتخارات گذشته را جلوه گر سازم و ضمناً نسل جوان بداند در دنیای امروز چه وظیفه خطیری برای تعقیب روش اجداد هنرمند و دانش پرور خود بعده دارد.

پتر تیبی که مذکور افتاد یادداشت‌های تهیه کردم که از ۱۳۱۴ بی بعد تلفیق نمودم و بصورت کتابی در آوردم تحت عنوان «تاریخ مختصر تعلیم و تربیت» که در مطبوعه روشنائی بچاپ رسید و در فروردین ۱۳۱۶ با ۷۵ تصویر در چهارصد صفحه انتشار یافت و بحدی مورد عنایت واقع شد که نسخ آن در همان سال نایاب گشت. در ۱۳۱۷ و ۱۳۱۹ با افزودن مطالب سودمند و تازه‌ای که بعداً در اثر تدریس و مطالعه بدست آمد چاپ دوم و سوم کتاب تجدید شد.

تدریس و تدوین تاریخ تربیت در ایران مطالعه زیاد لازم داشت و وقت بسیار گرفت زیرا بدین کار مبادرت نشده و منابع و مأخذ تعیین نگردیده بود و می‌بایست تاریخ و کتب

راجع به سی قرن بررسی واژخالل سطور و فحوای عبارات مطلب استنباط و اطلاعات موجز جمع‌آوری و طبقه‌بندی شود. بهمین سبب کتاب تاریخ مختصر تعلیم و تربیت قهرآناقص بود و می‌باشد بمثواز ایام تکمیل شود. بیست سال مطالعه و ممارست در این خصوص مرا قادر ساخت کاری که در ۱۳۱۱ شروع کرده بودم تاحدی بانجام رسانم و کتاب «سیر فرهنگی در ایران و مغرب زمین» را در ۷۲۰ صفحه بقطعه وزیری بزرگ تألیف کنم و در سلسله انتشارات دانشگاه تهران در مهر ۱۳۳۲ منتشر سازم. بالاخره در اثر مطالعات مداوم کتاب اخیر الذکر را در ۱۳۳۶ بدو کتاب مستقل تقسیم کردم یکی بنام «تاریخ فرهنگی ایران از آغاز تا زمان حاضر» و دیگر بنام «تاریخ فرهنگی اروپا» که هر دورادانشگاه بزیور طبع آراست و تاکنون هر یک با اضافاتی چندبار تجدید چاپ شده است.

در تعیین بهای کتاب گرچه بیشتر مردم معتقدند که ارزش کالا بسته بوجهی است که می‌پردازند من همواره سعی کرده ام تأثیفاتم تقریباً در حدود قیمت تمام شده بدست دانشجو بررسد و پیش نفس خود این اقدام را چون خدمتی ناچیز بفرهنگ و نسل جوان محسوب داشتم.

البته در موقع انتشار هر کتاب، مجلداتی بارباب فضال و انش و متصدیان امور هدیه می‌کردم و از این راه مقداری لطف و مرحمت نصیب خود می‌نمودم و از اظهار محبت و مکرمت آنان حظ فراوان می‌بردم و آنرا اجر و پاداش رزمات خود میدانستم و با اینکه حسن‌شناسی مانع فراموشی

کردن عنایات آنهاست ، حیا و شکسته نفسی اجازه نمیدهد که نظریات مهرآمیز آنان بازگو و شماره شود .

در سال ۱۳۱۵ دو واقعه‌ناگوار و محبیت

دو واقعه در دنای بزرگ روی داد که بیاندازه مرا در غم و آندوه فروبرد .

در اوایل پائیز پدرم بیمار شد و دکتر حبیب مقتصد که یکی از اطباء حاذق و معالج او بود محروم‌انه گفت که کلیه‌ها خوب کار نمیکند و اوره وارد خون میشود و چون سن از ۷۲ سال شمسی تجاوز کرده درمان دشوار است و علم طب فقط مدت کوتاهی پایان عمر را بتأخیر میاندازد . با تمام دقتشا و مراقبت‌ها که در پرستاری و معالجه و مداوا بکار رفت بالاخره سحر گاه چهارشنبه ۳۰ دیماه ۱۳۱۵ در خانه شخصی واقع در خیابان خیام ، کوچه اردشیر میرزا دیده از جهان فرو بست .

در دی بدل رسید که آرام جان برفت و ان هر که در جهان بدريغ از جهان برفت

طبق وصیتی که کرده بود جنازه در ابن بابویه بامانت گذاشته شد و در ۱۳۱۸ توسط شیخ قاسم حرمی که آیت الله سید ابو القاسم کاشانی کتابی معرفی کرد برای دفن به نجف اشرف حمل و در وادی السلام نزدیک هود صالح باحضور نماینده دولت در آنجا و مدیران و معلمان مدارس ایرانی نجف و کربلا در ۲۲ بهمن سال مذکور بخاک سپرده شد .

گرچه در اثر تقدس و تعصب دینی و تبلیغاتی که شحت

سال پیش بر ضد مدارس جدید می شد پدرم بطوری که در جلد اول یادگار عمر گفته شد مایل نبود در آن مدارس تحصیلات خود را دنبال کنم و تفضل خداوند و کمک دائمی و عشق و علاقه دام بتحصیل راهرا بر من هموار کرد لیکن در پرورش دینی و اخلاقی من طبق سن موجود ذره‌ای دریغ نکرد . تندرستی و سلامتی مزاج که بزرگترین سرمایه خوشی و سعادت است در من بمیراث گذاشت . آنچه او (ومادرم) سعی کرد عملاً بمن یاموزد عبارت بود از ایمان و توکل پیرو دگار - اجرای آداب و رسوم مذهبی و ملی - راستی و درستی . قناعت و مناعت .

پس از مراجعت من از اروپا و استغفال بکار رضایتی که پدرم از من داشت همواره مایه تقویت روحی من می شد - مسرتی که از کامیابیهای من نشان میداد و دعائی که میکرد پیوسته مشوق من بخدمت و فداکاری بود .
در آن عالم خدای از عالم غیب

تشار رحمتش بر سر فشاناد
دو میهن واقعه المانگیز خودکشی داور بود که درست سدهفتہ پس از درگذشت پدرم روی داد .
هنوز داغ نخستین درست ناشده بود

که دست جور زمان داغ دیگر ش بنهاد
داور که مختصری از سر گذشت او در جلد اول یادگار عمر گفته آمد و از بهمن ۱۳۰۵ بوزارت دادگستری انتخاب شده بود مدت هفت سال تقریباً روزی با تزده ساعت کار

میکرد و هیچگاه استراحت و تعطیل نداشت . دادگستری را واژگون کرد و از نو برای وزارت توانه و محاکم سازمانی بوجود آورد - ثبت اسناد و املاک و دفاتر رسمی را تأسیس کرد - مجموعه‌ای از قوانین مدنی و جزائی را تدوین نمود و بتصویب مجلس رساند . در ۱۳۱۲ وزیر دارائی شد . در آنجا نیز شب و روز مساعی خود را برای توسعه اقتصادی کشور بکار برد و با دولت جماهیر شوروی قراردادهایی برای تجارت و فروش محصولات ایران بست . چون دولت شوروی در استانهای شمالی ایران تنها خریدار و فروشنده جنس بود و بازار گنانان ما نمی‌توانستند منافع خود را حفظ کنند داور ناگزیر شد تمام معاملات شمال را بست‌گیرد و ازین‌رو شرکتی بنام شرکت سهامی مرکزی بوجود آورد و در امر پنبه و پشم و پوست و برنج و کنف مستقیماً مداخله کرد - در اصلاح بذر واژدیاد محصول پنبه و باب بازار کردن آن اقدامات جدی نمود - در خرید قندو شکر و قماش و خط آهن از شوروی حداکثر منافع ایران را تأمین نمود - نخستین بار تراکتور وارد کرد - کشاورزان را کمک و تشویق نمود - سیلو ساخت - چندین شرکت مانند شرکت خشگبار و قند و ساختمان و بیمه ایران تأسیس کرد . در این راه بحدی از خود اطمینان حاصل کرده بود که با کمال تهور و باعلم باینکه تمام محصول بروسیه فروخته شده و دیگر جنسی برای صدور ندارد با آلمان قرارداد پایاپایی بست تا در مقابل مواد اولیه کارخانه وارد کند . . .

داور و جدان قوی داشت و یالک سرشت بود . ده سال وزارت ممتد از ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۵ با صدمات روحی و مسئولیت هائی که دربر دارد و ارضای ارباب توقع و رد تقاضاهای مداوم نامشروع بطوری که طرف حتی الامکان نرنجد - بدون دقیقه‌ای تفريح ، اعصاب را بکلی فرسوده و مختل می‌سازد و زندگی را غیرقابل تحمل می‌نماید . در پائیز ۱۳۱۵ که داور مبتلا به حصبه شده بود و در اثر مراقبت شدید دکتر علی فلاحتی و دکتر میر که از دوستان مدت تحصیل او در سویس بودند معالجه شد وقتی محمود جم نخست وزیر به عیادت او رفت و از بهبودی او اظهار خرسندي کرد داور گفت : « کاش از این مرض مرده بودم ! »

روز آدینه نهم بهمن ۱۳۱۵ که برای دیدار او و تشکر از شرکت در مجلس ترحیم پدرم در مسجد مجد ، بخانه اورفتہ بودم قیافه او بسیار گرفته و محزون و مغموم و آثار خسته روآنی در چهره او هویدا بود . آن بذله گوئی‌ها و شوخیها و تبسیم‌ها و ضرب المثل‌ها و داستانهای شیرین که از خصوصیات محض او بود در ماحفل آن روز وجود نداشت . بنابراین شدت کار مستمر و فرسودگی و اختلال اعصاب را باید مهمترین عامل اصلی خودکشی داور دانست .

عامل دیگری که در انتشار داور مؤثر بود نگرانی و تشویش خاطر و ترس دائمی از دسایس و پشت‌هم اندازیهای سرلشگر محمدحسین آیرم رئیس کل شهربانی و دستگاهی بود که او برپا کرده بود .

آیرم مورد اعتماد و محرم مقام سلطنت بود تا آنجا که با اجازه رضا شاه پسرش به همسری خواهر ملکه پهلوی درآمده بود و با این وصف هر گزارشی میداد مورد قبول می‌یافت در صورتی که بسیاری از گزارشها برای خودشیرینی و تولید سوءظن و طرد اشخاص و سوء استفاده از اعتماد شاه و مبتنی بر قلب حقایق بود.

محمدحسین آیرم از بد و ورود به قراچخانه در سلطنت احمدشاه قاجار خود را نادرست و خبیث و بی‌عاطفه نشان داد، بود و بعداً که در اوان جوانی در اثر عمل جراحی در روسیه مقطوع عالی نسل گردیده بود بر بدجنسی او افزوده شده اورا فرد غیر طبیعی نموده بود. برای جبران ناتوانی جنسی با تمام قوا سعی می‌کرد خود را به عالی ترین مقام بر ساند و انبوه ترین ژروت را بدست آورد تا بتواند در ازاء نقص بدنی بجامعه و خوب رویان تکبر و تبختر بفروشد و تسلط خود را بر همه ظاهر سازد. ازین رو بهر کس که در مقام عالی بود سخت حسادت می‌ورزید و کینه اورا در دل می‌پروراند و تمام قوای خود را برای محو او بکار می‌برد و از هرجا که ممکن می‌شد بانهایت تهور و بی‌باکی بجمع مال و منال می‌پرداخت و از اعیان و توانگران و صاحبان اماکن عمومی و مقاطعه کاران و قاچاقچیان و مانند آنها وجوه و جواهرات و اثاثیه و املاکی می‌گرفت و خود را متمول می‌ساخت.

از دوم فروردین ۱۳۱۰ که آیرم ریاست کل شهر بانی را بعیده داشت ذره‌ای از خبر چینی و جاسوسی و پرونده سازی

و تهمت زدن و نیرنگ^۱ و جعل سد و انتشار شب نامه بر ضد کسانی که نزدیک مرکز قدرت بودند خودداری نکرد و بهر کس با هوشتر و لایق‌تر بود بیشتر از زهر خود نوشاند. از جمله این اشخاص باید تیمورتاش وزیر دربار پهلوی و سردار اسعد وزیر حنگ و مونس رضاشاه را نام برد. داور نیز که از یاران بسیار صمیمی و هم‌راز و همکار تیمورتاش بود و با مرکز قدرت تماس دائم داشت قهرآمی بایستی از آن زهر بنوشد و نوشید.

داور دروزارت دادگستری که ارتباط دائم با شهربانی دارد از گزارش‌های خلاف واقع و مدرک‌سازیها و افتراهای آبرم و اغراض پلید او در مورد سایرین کم‌ویش آگاهی داشت و همچنین از بدرو وزارت دارائی اش میدانست که آبرم افرادی را در خانه‌اش و در خارج بجاسوسی و خفیه‌نویسی گماشته است و حتی شب نامه‌ای را که آبرم جعل کرده و داور را از طرف عده‌ای برای تغییر رژیم حکومت و زمامداری مملکت پیشنهاد کرده بودند دیده بود بنابراین با وحشت دائمی عمری میگذراند و چون به آبرو و حیثیت خویش پای‌بند بود تصمیم داشت در صورت نزدیک شدن خطر خود را مسموم سازد و برای این منظور از فروردین ۱۳۱۲ توسط دکتر آلکساندر آقایان که از دوستان صمیمی دوره تحصیل

(۱) دونمونه جالب از تزویر و حیله‌ای آبرم را (بر ضد سر لشگر بوذرجمهری رئیس املاک اختصاصی رضاشاه و بر ضد خوانین مازندران) صدرالاشراف که در زمان وزارت دادگستری خود از آنها آگاه شده بود در سالنامه ۱۳۳۶ «دنيا» بتفعیل نقل کرده است.

او در سویس بود مقداری استرکنین تهیه کرده بود که در شکم‌بند خود تا آخرین روز حیات نگاهداشت ولی با آن خودکشی نکرد زیرا در موقع اتحار آزادی و سم بهتری در اختیار داشت.

یکی از روزهای جمعه که در منزل شخصی (مرکز فعلی تلفون منطقه دانشگاه در مغرب شهر در خیابان شاهین) از چندنفر پذیرائی میکرد و من حضور داشتم در ضمن محاوره صحبت از علم شیمی و داروسازی بمیان آمد و داور از دکتر مهدی نامدار استاد داروسازی دانشگاه پرسید: «آیا تریاک در الکل قابل حل است» والبته جواب مثبت داده شد ولی هیچ کس در آنروز حدس نمیزد که داور با تریاک محلول در عرق اقدام بخودکشی نماید.

روز سهشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۱۵ واقعه‌ای روی داد که داور را مصمم باجرای نیت خود کرد. با مداد آنروز رضاقلی امیر خسروی مدیر کل بانک ملی که از افسران دست پروردۀ رضاشاه بود و نسبت بمعاملات داور بادولت شوروی بدین‌بود در کاخ مرمر در دفتر رضاشاه مطالبی راجع بفروش هشت‌هزار تن پنبه بروسیه بعرض رسانده بود که در اثر لکنت زبان و عجزی که در صحبت داشت موضوع برشاہ روشن نشده بود. در این لحظه که ساعت ۱۱ بوده جم نخست وزیر احضار ووارد دفتر شاه میشود و آنچه راجع بمعامله پنبه میدانسته معروض و اضافه میکند که چون موضوع مربوط بوزیر دارائی است ممکن است از او توضیح خواسته شود. رضاشاه علی‌خان

پیشخدمت را بازنگ اخبار میخواهد وامر میکند که با تلفون
داور را احضار کنند.

پس از چند دقیقه داور وارد دفتر شاه میشود و توضیحاتی
بعرض میرساند ولی چون باو نگفته بودند بچه منظور احضار
شده آمار و اسنادی با خود نیاورده بود و رضا شاه نسبت بمعامله
روشن وقانع نشد. در این موقع که ساعت از یازده و نیم یعنی
وقت صرف ناهار شاه گذشته بود امیر خسروی خواست
توضیحات دیگری بدهد ولی جمله های شکسته و ممزوج با
کلمات روسی مانند کلمه دیفی کولت باعث عصبانیت و تغیر
شاه شد و خطاب باو فرمود «بین کارهای مالی مملکت را
بدست چه اشخاصی سپرده ام! بروید گم شوید!» و در لحظه
بیرون رفتن امیر خسروی شاه آهسته فرمود: «پدر سوخته».
همین که امیر خسروی از دفتر شاه بیرون رفت ابتدا داور
سپس جم خارج شد.

جم متوجه میشود که داور تأثر شدید دارد و از بیشانی اش
عرق جاری است - از کاخ مرمر او را بوزارت دربار یعنی
عمارت واقع در مغرب کاخ مرمر می برد و در حیاط با هم
روی نیمکت می شینند و ضمن صرف چای بداور می گوید که
تغییر شاه مربوط با امیر خسروی بود نه بشما و شما آمار لازم را
عصر بیاورید و بشاه ارائه دهید و ذهن او را روشن کنید
و خواهید دید که نسبت بشما کمال لطف را دارد.

داور از دربار بوزارت دارائی رفت و در آنجا مطلع
شد که دکتر محمد سجادی معاون وزارت راه پس از او

بحضور شاه بار یافته است . حدود سه‌ربع بعد از ظهر با تلفون بزبان فرانسه از او پرسید آیا شاه متغیر و آشفته بود . دکتر سجادی جواب داد که چنین استنباطی نکرده است . بنابراین داور پیش‌خود استدلال کرد که در آن‌روز شاه از جهات دیگر عصبانی نبوده و تغییر او در اثر گزارش مدیر کل بانک ملی با حضور نخست‌وزیر مربوط به شخص خودش بوده است و در نتیجه مقدمات اتحار را فراهم کرد .

برخشنایی مدیر کل انحصار تریاک تلفون کرد که چون از ترکیب و جنس تریاک بروجرد و خراسان شکایاتی رسیده و باید نمونه آنها در آزمایشگاه تعزیه شود از هر کدام یک لوله نزد او بفرستد . چون آخر وقت اداری بوده رخشانی ارسال نمونه را بصیغ فردا موکول کرده لیکن داور دستور داده که همان‌روز فرستاده شود رخشانی دستور را اجرا می‌کند وفوراً دولوله تریاک مستقیماً نزد وزیر دارائی می‌فرستد .

عصر سده‌شنبه بدعوت مدبر‌الدوله سمیعی وزیر امور خارجه کمیسیونی مرکب از جم نخست وزیر - داور وزیر دارائی - دکتر متین دفتری وزیر دادگستری - علی سهیلی معاون وزارت امور خارجه در وزارت خارجه تشکیل شد تا جوابی برای یادداشت شدیدالحن دولت شوروی درباب نفت خوریان تهیه کنند . کمیسیون پس از مراجعت به پرونده‌ها و بحث زیاد وظیفه خورا تا ساعت ده شب انجام داد .

با آن‌که داور در تهیه جواب ، شرکت جدی داشت در ضمن کار بزبان آورده بود که خداوند مستوفی‌الممالک را

بیامرزد! چه خوب فهمیده بود که در ایران هر کس کار نکند باو ایرادی نیست ولی کمترین فعالیت مورد انتقاد واقع میشود و متصلی در معرض سعایت و اتهام قرار میگیرد ... همین که کمیسیون تعطیل شد جم داور را بگوشهای برد و مجدداً بوی گفت که تغییر امروز صبح مریوط بشما نبود و شاه نسبت بشما کمال مرحمت را دارد. آمار و شرایط معامله پنبه را با شوروی زودتر بنظر شاه برسانید و مطلب را برای او روشن سازید. داور بالظهار امتنان با جم خدا حافظی کرد و بمُنزل خود رفت.

وقتی داخل خانه شد طبق مرسوم که با طاق دوفرزندش پرویز و همایون میرفت و آنها را خواب یا بیدار می بوسید، آن شب با طاق آنها نرفت تا مبادا در اجرای نیت خود سست یا پشیمان شود و به مسر خود سفارش کرد که چون فوق العاده خسته است قبل از ساعت هفت صبح اورا بیدار نکنند. روز چهارشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۱۵ ساعت هفت بامداد دکتر آلکساندر آقایان بربان فرانسه با تلفون به جم اطلاع داد که داور مشرف بموت است. جم بیدرنگ از خانه خود (واقع در ابتدای شرقی خیابان حشمت الدوله که بعداً موسوم بخیابان شاهپور علی رضا شد) بمُنزل داور که در سیصد متری بود رفت و دید که داور با همان لباس که شب قبل بهنگام خدا حافظی بر تن داشته بی جان روی نیمکت افتاده است. فوراً بکاخ سلطنتی رفت و بشاه گزارش داد. شاه متأثر شد و فرمود: «سما حاضر بودید که روی سخن من با امیر خسروی بود و من همیشه

نسبت بداور اعتماد داشتم ولی بعداز قضایای نصرتالدوله
و تیمور قاش او همیشه نگران بود . بهمین جهت من باو بیشتر
بوچه میکردم و حقوق اورا دوبرابر سایر وزرا معین کردم . «
همانروز در دانشسرای عالی در نگارستان مشغول کار
بودم که در حدود ساعت هشت و نیم محمدخان پیشخدمت
با ملاحظه و آهسته خبر داد که داور بیمار و در منزل بستری
است . فوراً با تلفون از خانه او استعلام کردم و جواب شنیدم
که «حال آقا خراب است» .

وقتی ساعت نه وارد خانه داور شدم جمع زیادی
از وزرا و نمایندگان مجلس و دوستان قدیمی او را در حیاط
دیدم که همه بهت زده و متأثر و عده ای گریان بودند . در کنار
یکی از دوستان جای گرفتم و از قضیه آگاه و غرق در اندوه
وماتم شدم

عنان گریه چون شاید گرفتن ؟
که از دست شکیبائی برون است
شکیبائی مخواه از جان مهجور
که بار از طاقت مسکین فزون است
سکون در آتش سوزنده گفتم
نشاید کرد و درمان هم سکون است
که دنیا صاحبی بدعهد و خونخوار
زمانه مادری بی مهر و دون است
نه اکنون است بر ما جور ایام
که از دوران آدم تا کنون است

وقتی خصائیل داور را بیاد می‌آوردم و حسن خلق و عزت
نفس و فداکاری و مناعت طبع و جدیت و لیاقت و مردمداری
و وطنخواهی او را از خاطر میگذراندم و اعتمادی که بمن
داشت و کمک‌های مؤثری که بمن کرده بود از نظرم میگذشت
احساس میکردم که رهبری عالی قدر و تکیه‌گاهی بزرگ را
بناگاه از دست داده‌ام و ایران از وجود خدمتگزاری پاکدامن
و شریف و کم نظیر محروم شده است. مدت‌ها پس از مرگ او
من خواب راحت نداشتم و از این‌فقدان عظیم افسوس میخوردم

و دریغ

نه آن دریغ که هر گز بدر رود از دل

نه آن حدیث که هر گز برون شود ازیاد
سالها باید بگذرد تا ینگونه رجال در جامعه پیدید آیند
واوضاع و احوال مناسب برای نشوونما و خدمتگزاری آنان
پیدا شود. در ۱۳۰۰ شمسی چنین محیط مساعدی با ظهور
پهلوی فراهم گردید و داور با سجایای اخلاقی که داشت
پهلوان عرصه سیاست شد و در راه خدمت شاه و مردم پائزده
سال فداکاری و جانبازی کرد و کارهائی انجام داد که شرح
آن باید در کتاب مخصوصی بیان شود. در تمام این مدت
داور با نیکنامی زیست و در ۵۱ سالگی در ۲۱ بهمن ۱۳۶۵
با نیکنامی رخت بدیگر سرا کشید.

بروز عرض قیامت خدای عَزَّوجَل

جزای خیر دهادش که داد خیر بداد

داور در لحظات آخر عمر عریضه مختصری بر پشاوه

نوشته بود که همسرش (بانو شمس انور) ساعت ۹ صبح
بر سر جنازه بشکوه‌الملک رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی
تسلیم کرده بود و ساعت هفت و نیم بعد از ظهر ۲۱ بهمن وقتی
جلسه هیئت دولت در کاخ سلطنتی تشکیل شده بود و شاه
وارد اطاق هیئت شد از جیب خود درآورد و توسط یکی از
وزراء خوانده شد سپس آنرا پس گرفت و در جیب خود
گذاشت. از قرار معلوم مضمون نامه این بود که «من در اثر
خستگی فوق العاده روحی بحیات خود خاتمه میدهم. از
توجهات شاهنشاه وضع مالی کشور خوب است و در اثر
اجرای طرحهای که در دست اقدام است بهترهم خواهد شد.
راجع بخانواده خود تمولی ندارم که برای آنها
بمیراث گذارم ولی یقین دارم بازماندگان من مانند تمام
مردم مملکت از مراعم شاهنشاه برخوردار خواهند بود».

بدستور رضاشاه قروض داور را بابت خانه مسکونی
او پرداختند و برای خانواده او مستمری و هزینه تحصیلی
برقرار نمودند.

در دوران سلطنت شاهنشاه آریامهر بموجب قانون
برمیزان شهریه خانواده داور افزوده شد و عرصه با غی را
در کرج بفرزندان او واگذار کردند.

رضاشاه در اثر نبوغ فطری اهمیت معلم
والاحضرت ویعهد و تأثیر عظیم اورا در پیشرفت و تحول
در دانشسرای عالی کشور در کرده بود و از نخستین روز
زماداری در این امر جدبیغ مبذول داشت. در جلد اول

یادگار عمر مذکور افتاد که سه ماه پس از کودتا ، در خرداد ۱۳۰۰ بمدرسهٔ موسیقی آمد زیرا فرهنگستان به معلمی موسیقی نظام منصوب میشند و بهمین سبب در جشن سالیانه مدرسهٔ بطور مؤثر شرکت کرد . در اوایل ۱۳۰۲ پنجاه نفر بفرانسه اعزام داشت تا برای معلمی و افسری آرتشر نو بنیاد تربیت شوند و در تمام مدت سلطنت این اقدام را دنبال کرد . از دانشجویانی که از ۱۳۰۷ بعده بارویا اعزام شدند ۳۵ درصد برای معلمی بود . درستوری که در فروردین ۱۳۱۰ برای تهیه طرح تأسیس دانشگاه تهران بمن داد نخستین قسمت را بخش تربیت معلم معین کرد

والاحضرت همایون شاهپور محمدرضا پهلوی ولیعهد ایران که در شهریور ۱۳۱۰ برای تحصیل به سویس رفته بود در اردیبهشت ۱۳۱۵ با ایران بازگشت و در شهریور آن سال وارد دانشکده افسری شد . نخستین مؤسسهٔ فرهنگی که بدستور پدر تاجدار مورد بازدید ولیعهد قرار گرفت دانشسرای عالی بود که عصر روز پنجم شنبه ۶ اسفند ۱۳۱۶ با تشریفات خاص صورت پذیرفت . سه ساعت بعد از ظهر آن روز کلیهٔ استادان و دانشیاران با لباس تمام رسمی با تفاق حکمت وزیر فرهنگ و دکتر ولی الله نصر مدیر کل وزارت فرهنگ در باغ دانشسرای عالی در نگارستان از ولیعهد استقبال کردند .

والاحضرت با لباس نظامی همراه دکتر مؤدب الدوله نفیسی پیشکار ولايت‌عهد و سرپاس مختاری رئیس کل

شهر بانی بود و پس از پذیرائی مختصر در دفتر من و عرض خیر مقدم بتالا راجتماعات که جنب دفتر مذکور است داخل شد و در آنجا بدؤاً استادان یک یک با ذکر ماده‌ای که تدریس می‌کردند معرفی گردیدند آنگاه گزارش موجزی معروض داشتم که حاکی از وضع دانش‌سرای عالی و دانشکده ادبیات و دانشکده علوم بود که عیناً در اینجا برای آگاهی خواننده نقل می‌شود :

پس از عرض سپاسگزاری از تشریف فرمائی والاحضرت همایون اجازه می‌خواهد مختصری راجع به مؤسستی که در اینجا جمع است و هسته مرکزی دانشگاه را تشکیل می‌دهد معروض دارد.

منظور اصلی از سه مؤسسه‌ای که در این محل گردآمده یعنی دانش‌سرای عالی و دانشکده علوم و دانشکده ادبیات در مرحله اول تهیه و تربیت دبیر برای دبیرستانها و دانش‌سراهای مقدماتی و عضو فنی و اداری برای وزارت فرهنگ و در مرحله ثانی بسط و توسعه ادبیات و علوم و اشاعه معرفت و دانش است. شرط ورود داشتن گواهی نامه متوسطه کامل ادبی یا علمی است. محصل در موقع ورود اگر نزوق ادبی داشته باشد در دانشکده ادبیات و اگر نزوق علمی داشته باشد در دانشکده علوم نامنوبی می‌کند و در صورتی که داوطلب دبیری در ادبیات یا علوم باشد برای فراگرفتن علوم تربیتی و فن تدریس باید در دانش‌سرای عالی نیز نام خود را ثبت کند.

در دانشکده ادبیات فعلاً ۲۲ ماده تدریس می‌شود مانند زبان و ادبیات فارسی - تاریخ ادبیات ایران - تاریخ ایران - تاریخ عمومی - جغرافیای ایران - جغرافیای عمومی - زبان و ادبیات فرانسه و انگلیسی و آلمانی و روسی - فلسفه قدیم و جدید - باستان‌شناسی و امثال آن. اگر دانشجو از بین مواد مذکور مواد معین و مشخصی را طبق مقررات تحصیل کند در یکی از پنج رشته زیر تخصص پیدا می‌کند و درجه لیسانس می‌گیرد :

ادبیات فارسی
فلسفه و علوم تربیتی

زبان خارجه
تاریخ و جغرافیا
bastan shansasi

دردانشکده علوم اکنون ده ماده تدریس میشود که عبارتست از ریاضیات عمومی - آنالیز - مکانیک استدلالی - هیئت ونجوم - فیزیک عمومی - شیمی عمومی - زمین‌شناسی عمومی - گیاه‌شناسی عمومی - حیوان‌شناسی عمومی - زیست‌شناسی وفیزیولوژی .
اگر دانشجو عده معینی از این مواد را طبق مقررات مصوب شورای دانشگاه برگریند دریکی از سه رشته ذیل متخصص میشود و بدرجۀ لیسانس نائل میگردد :

ریاضیات
فیزیک و شیمی
علوم طبیعی

دردانشسرای عالی فعلاً هفت ماده از علوم تربیتی تدریس میشود که عبارتست از روان‌شناسی از لحاظ تربیت - تاریخ تربیت - جامعه‌شناسی از لحاظ تربیت - فلسفه تربیت - اصول تعلیم و تربیت - مبانی تعلیمات متوسطه - اصول تربیت معلم .

هردانشجو که دریکی از پنج رشته دانشکده ادبیات یا دریکی از سه رشته دانشکده علوم باخذ درجه لیسانس نائل گردد و سه ماده از هفت ماده علوم تربیتی را نیز بیاموزد لیسانسیه دانشسرای عالی شناخته خواهد شد .
برای توانم کردن علم با عمل تاحدی که مقتضیات اجازه داده وسایل کار فراهم شده که مهتمرین آنها باستحضار میرسد . یکی از آن وسایل کتابخانه است که امروز ۶۶۹۴ جلد کتاب بزبان فارسی و عربی و فرانسه و انگلیسی و آلمانی وروسی دارد و از حیث عده مراجعه کننده بزرگترین کتابخانه کشور است .

وسیله دیگر آزمایشگاه است که عده آن اکنون به نه رسیده و عبارت است از آزمایشگاه فیزیک - شیمی - مکانیک - زمین‌شناسی - زیست‌شناسی - حیوان‌شناسی - گیاه‌شناسی - فیزیولوژی - علوم تربیتی .
برای آموختن فن تعلیم سه مدرسه ضمیمه دانشسرای عالی است

و عبارتست از دانشسرای مقدماتی تهران - دبیرستان علمیه - دبستان ۱۵ بهمن. گردشای علمی و تاریخی و تربیتی نیز جزو برنامه منظور شده و در اوقات وايام مقتضی درنواحی مختلف کشور صورت میگیرد بطوری که مثلاً در قسمت زمین‌شناسی در سال گذشته دانشجویان متجاوز از دوهزار کیلومتر راه پیموده‌اند. علاوه بر تدریس مواد علمی و ادبی و تربیتی کارهای بنام کارهای فوق برنامه در اینجا معمول است تا خصائص و اوصاف نیکو درنهاد دانشجویان ممکن شود مانند عشق بمیهن و شاه - حس همکاری - اعتماد بنفس - نیروی ابتکار و امثال آن.

شماره دانشجویان اکنون ۴۶۱ نفر است که ۸۶ نفر آنها دخترند. چهل و پنج استاد و دانشیار و دبیر بتدريس اشتغال دارند و عده اعضاء کتابخانه و دفتر جمعاً ۱۴ نفر است.

امتحاناتی که در اینجا معمول است طبق آخرین نظریه علمی تربیت است. دانشجوئی که از عهده امتحان هر ماده از مواد دانشکده ادبیات یا علوم یا سه ماده از علوم تربیتی برآید باخذ شهادتname آن ماده نائل میشود و جمیع چند شهادتname موجب اعطای درجه لیسانس میگردد که فعلاً یگانه درجه‌ای است که داده میشود.

از ۱۳۱۰ که دانشسرای عالی درجه لیسانس داده تاکنون ۲۵۵ نفر موفق بگرفتن این درجه شده‌اند که ۱۹۰ نفر آنها در دبیرستانهای دولتی و دبیرستانهای نظام بتدريس مشغولند و از صمیمی ترین خدمتگزاران کشورند و بقیه یا در خدمت نظام وظیفه یا در خارج مشغول تکمیل تحصیل و اخذ درجه دکتری هستند تا در آینده بتوانند در شعب مختلف دانشگاه بتعلیم و تربیت پردازند.

ولیعهد که در آن تاریخ دانشجوی دانشکده افسری بود و بیش از ۱۸ سال نداشت ارتقا لافرمود:

«البته آقایان استادان متوجه هستند که وظیفه بزرگ و سنگینی بعهده ایشان محول است. در اینجا معلم تربیت میکنند و آنچه خودشان از علوم پیشینیان فراگرفته‌اند

به جوانان دانشجو می‌آموزند تا آنها نیز در اطراف کشور بنشر علم و معرفت مشغول شوند. پس سرنوشت تمام فرزندان کشور در دست آقایان است و باید سعی و جدیت‌شان این باشد که روح میهن برستی و شجاعت و شهامت دانشجویان دانش‌سرای عالی را که مریان آیندهٔ مملکت هستند تا سرحد امکان تقویت کنند و برای کشور خدمتگزاران شایستهٔ پرورش دهند. یقین دارم که آقایان تا کنون همین منظور را پیروی کرده‌اند و در آن‌تیه نیز با نیت پاک این‌وظیفه مقدس را انجام خواهند داد. »

وزیر فرهنگ در جواب و لیعهد اطمینان داد که استادان مطابق منوبیات شاهنشاه و الاحضرت همایون وظیفهٔ خویش را انجام داده‌اند و در آینده نیز انجام خواهند داد. آنگاه دکتر عبدالله شبانی معاون دانش‌سرای عالی بعنوان یادبود این بازدید یکصد جلد کتاب از تألیفات استادان را بولیعهد تقدیم کرد.

ولیعهد از تالار اجتماعات به کتابخانه که در زیر تالار قرار داشت رفت و در آنجا من و بانو پروین اعتمادی شاعرۀ معروف معاون کتابخانه طرز استفاده از فهرست‌ها و برگهای را بیان داشتیم.

بعد از کتابخانه، آزمایشگاه‌ها مورد بازدید قرار گرفت و عملیاتی که دانشجویان بدان اشتغال داشتند مورد توجه واقع شد. آنگاه و لیعهد بکلاس‌های روان‌شناسی – فلسفه – ریاضیات عمومی – تاریخ سرکشی و درهای ریک از آنها اندکی



والاحضرت همایون در کتابخانه دانشسرای عالی

در دست راست : پروین اعتمادی معاون کتابخانه

در دست چپ : مؤلف

در ردیف عقب : سید محمد مدنی دفتردار - دکتر زنگنه رئیس دبیرخانه دانشگاه

مکث کرد و بترتیب به سخنان دکتر سیاسی و سید محمد کاظم عصار و پروفسور تقی فاطمی و دکتر شفق که هر یک بنوعی بمناسبت موضوع درس ازولیعهد تجلیل کردند توجه فرمود و بالبدها نطق مختصری ایراد کرد که حاکی از وسعت اطلاعات در آن سنین بود و مایه شگفتی استادان شد.

ساعت شش بعدازظهر و لیعهد دفتریادبود دانشسرای عالی را موشح فرمود و بهنگام بازگشت دو دانشجو از رشته ادبی و علمی با تقدیم دسته گل از طرف همدرسان خود از بازدید و لیعهد سپاسگزاری کردند. حسین خطیبی که دانشجوی

زبان فارسی بود این سه بیت را از شاهنامه با آواز بلند خواند:
 زیزدان بود شاه پیروز بخت
 همیشه جهاندار با تاج و تخت
 همایون ولیعهد او شاد باد
 دلش روشن و گنجش آباد باد
 زبانها بفرمانش گوینده باد
 دل راد او شاد و جوینده باد



والاحضرت همایون یعنی گام ترک دانشسرای عالی

حسین خطیبی دانشجوی زبان فارسی و کریم فاطمی دانشجوی فیزیک و شیمی از طرف
 عموم دانشجویان تشکر میکنند
 از راست بچپ : در ردیف دوم : حکمت - مؤلف
 در ردیف سوم : سرپاس مختاری رئیس کل شهریاری - مدنی - دکتر مؤدب الدوله نفیسی
 بیشکار والاحضرت همایون
 در گوش دست چپ : علی حبیبی حسابدار دانشسرای عالی

ولیعهد پس از ابراز خشنودی فرمود که تمام دانشجویان کشور بمنزلهٔ برادران من هستند و در این موقع با اظهار مرحمت بوزیر فرهنگ و نویسندهٔ این سطور دانشسرای عالی را ترک فرمود.

جملهٔ مختصری که ولیعهد بدرو نمایندهٔ دانشجویان فرمود اعتقاد اورا به مساوات و دموکراسی ظاهر ساخت و موجب علاقهٔ عمیق جوانان بوالاحضرت و تشیید همبستگی صمیمانهٔ آنها با سلطنت و تاج و تخت گردید.

روز دوشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۱۹ مقارن
ورود برصغیر ساعت ده صبح هنگامی که در دفتر
سیاست خود در دانشسرای عالی مشغول کار
بودم زنگ تلفون صدا کرد و گفته شد که نخست وزیر (علی منصور) میخواهد با من صحبت کند. پس از برقاری ارتباط مستقیم، نخست وزیر از من دعوت کرد که قبل از ظهر اورا ملاقات کنم. دفتر نخست وزیر در آن تاریخ در کاخ ایض، در جنوب غربی باغ گلستان بود. وقتی وارد کاخ شدم پیشخدمتها بیش از حد معمول احترام کردند و دلیل آن بعد بر من معلوم شد.

نخست وزیر بیدرنگ مرا پذیرفت و با تأثیر و صدای ملايم شرحى درباب اهمیت رادیو و خبر گزاری و انتشارات و تبلیغات و نقشی که دولت دراداره وارشاد آن باید داشته باشد بیان کرد و تأثیر شدید عوامل مذکور را در روحیه مردم مخصوصاً در زمانی که جنگ شعلهور است متذکر شد

و اضافه نمود که در ایران دستگاهی که این وظیفه خطیر را انجام دهد وجود ندارد و دولت باین مسئله مهم پی برده تصمیم گرفته است سازمانی بنام اداره کل انتشارات و تبلیغات ایجاد کند و مرا برای تأسیس و اداره آن انتخاب کرده و انتظار دارد که هر چه زودتر منظور دولت را عملی سازم.

پیشنهاد نخست وزیر برای من غیر مترقب بود زیرا درست هفت سال پیش یعنی روز ۲۵ شهریور ۱۳۱۲ ذکاء الملک فروغی نخست وزیر وقت وزیری فرهنگ را که با تحصیلات و سوابق من مناسب داشت بمن تکلیف کرد و من توانستم با شرایطی که داور بیان کرد وزارت را قبول کنم و اکنون صحبت از اداره کل انتشارات است که در هر حال در دیده وزارت هم نیست. لیکن ذکر این حقیقت در محضر نخست وزیر نه مقتضی بود نه مؤثر بنا بر این در مقابل پیشنهاد او سعی کردم با تکاء تحصیلات و مشاغل پیشین عدم تمایل و رغبت خود را ذکر کنم و یادآور شوم که در دانشسرای عالی و دانشگاه بهتر میتوانم مفید باشم تا در شغلی که بیشتر دارای جنبه سیاسی است و با تحصیلات و تجربیات من ارتباط مستقیم ندارد.

در جواب دلایل من نخست وزیر حقوق و مزايا و اختيارات شغل جديد را برشمرد و با حقوق ساده پایه ده استادی مقایسه کرد و امتيازات مقاماتی که تزديك بمراكز قدرت هستند تذکر داد و کوشش کرد تا ثابت کند که اداره کل انتشارات جنبه فرهنگی دارد و بهمین دليل بانتخاب من مبادرت شده

است . این بحث واستدلال حدود بیست دقیقه بطول انجامید و چون نتیجه بدست نیامد تقاضا کردم فرصت دهنده تام موضوع پیشتر مطالعه وجواب داده شود . نخست وزیر موافقت کرد عشرط براینکه تا آخر آن روز جواب ارسال گردد .

از دفتر نخست وزیر بخانه رفتم و بر تخت خواب آرمیده در فکر غوطهور شدم . پیش خود گفتم لابد منصوب که در کاینهٔ فروغی وزارت راه را بر عهده داشت از پیشنهاد وزیری فرهنگ بمن آگاه بوده در این صورت شاید مایل باشد که من دردانشگاه نباشم ولی هر چه دقت کردم دلیلی برای این فرضیه نیافتم . باضافه با قدرتی که دولت داشت اگر قصدش نبودن من دردانشگاه بود محتاج به بهانه انتقال نبود و میتوانست بدون اعلام قبلی برای من ابلاغ صادر کند . اگر نون اگر پیشنهاد نخست وزیر را قبول کنم باید مستقیماً وارد میدان سیاست شوم که فرجام آن معلوم نیست - از حیث مقام بقهقرا روم و به تنزل تن دردهم . اگر پیشنهاد را قبول نکنم چگونه نخست وزیر را قانع سازم که از من صرف نظر کند . چون اسماعیل مرآت وزیر فرهنگ از دوستان دوره تحصیل در فرانسه بود با تلفون ازاو پرسیدم سبب خوابی که دولت برای من دیده چیست واو سعی کرد مرا از حسن نیت دولت مطمئن سازد و تکیه کلامش این بود که مدتی تمام وزرا در مقام پیدا کردن شخصی بودند که هم مورد اعتماد شاه باشد و هم مسلط بیکی دو زبان خارجی و بعلاوه قوه ابتکار و مدیریت او به ثبوت رسیده باشد وبالاخره همگی

بعز من در این باب اتفاق کردند و ترا معرفی نمودند و من شخصاً موافق نبودم زیرا کسی را ندارم که دانش سرا را مثل تو اداره کند.

سخنان وزیر فرهنگ مرا متقدعاً نساخت لذا بمتر بصری الدوّله (پدر همسرم) در خیابان شاه آباد رفتم و نظر اورا جویا شدم. وی مردی بود سالخورده و دنیادیده و سرد و گرم روزگار چشیده و سالها در دربار محرم احمد شاه قاجار بوده و از اسرار پشت پرده آگاه شده. او معتقد بود که در این جهان آدمی چون پر کاهی بر رودخانه پهناور در حرکت است و تابع جریان آب است و باید بدین سرنوشت تن در دهد تا کمتر دچار زحمت و مشقت شود.

چون با تسلیم صرف در مقابل حوادث موافق نبودم از خانه بصری الدوّله بخانه دائمی خود افضل‌الملک در خیابان باغ سپهسالار رفتم که شصت سال از عمرش گذشته و سی سال در وزارت فرهنگ و دارائی خدمت کرده در امور اداری و مالی مجبوب و آزموده بود. همین که از ملاقات و پیشنهاد نخست وزیر آگاه شد از آخرین روابط من با وزیر فرهنگ استعلام کرد تا مطمئن شود که دسیسه‌ای در کار نبوده و پس از آن دلیل تأمل گفت که بصورت ظاهر و در نظر مردم مقام و اهمیت اداره کل انتشارات از دانش‌سرای عالی و دانشکده ادبیات و علوم کمتر نیست ولی نگرانی و تشویش و دردرس شغل جدید البته زیاد است. از طرف دیگر کسی جز خواص از پیشنهاد وزارت بمن در ۱۳۱۲، آگاه نیست تاقبیل شغل

جدید و هن آور تلقی شود بنابراین اگر دولت در تصمیم خود پافشاری کند نباید مقاومت کرد.

به ترتیبی که مذکور افتاد تا عصر دوشهیه به تفکر و مشورت پرداختم ولی نتوانستم راه حلی بدهست آورم که مرا باطن راضی و قانع سازد لذا برآن شدم که از خداوند استشاره کنم. برصفحه‌ای نوشتم: «خداوندا اگر صلاح میدانی که من ریاست اداره کل انتشارات را که دولت پیشنهاد کرده قبول کنم بوسیله قرآن مجید مرا راهنمائی فرماء» و آنرا در پاکتی سربسته نزد شیخ رمضانعلی خلیلی عراقی که از روحانیان وارسته و دانشمند محله دولت بود فرستادم تا با کلام الله استخاره کند و تیجه را اعلام دارد. وی بر روی پاکت بخط خود ترجمه آیه‌ای که آمده بود بدین مضمون نوشت: «روزی که مجرمین در آتش می‌افتنند می‌گویند کاش ما از خدا و رسول پیروی کرده و مبتلا نشده بودیم» و پس از این جمله بخط درشت قید کرده بود: «بد است». پاکت عیناً در خانه من در پرونده موجود است. با خواندن روی پاکت مذکور تکلیف روشن شد.

به نخست وزیر نوشتم که تحصیلات من در اروپا و امریکا در رشته تعلیم و تربیت بوده و از بدو مراجعت با ایران خدمات خود را صرف همین رشته ظرف ۲۲ سال کرده‌ام و در تیجه این اشتغال مستمر روحیه مخصوصی در من بوجود آمده که طبیعت ثانوی شده و برای شغلی که دولت پیشنهاد کرده نامناسب است و اگر آنرا قبول کنم ممکن است منظور دولت

حاصل نشود و من هم عضوی عاطل گردم در صورتی که اکنون با کمال عشق در دانشگاه بخدمت مشغولم. هر گاه دولت در نظر خود باقی باشد بنای چار باید گذشته و آینده را فدا کنم ولی لاقل و جدانم آسوده خواهد بود زیرا که از پیش حقیقت را برئیس دولت معرفت داشته‌ام.

بالرسال آن‌نامه تصور می‌کرم که نخست وزیر از خدمت من در اداره کل انتشارات صرف نظر خواهد کرد ولی بعد معلوم شد که تصمیم دولت را بوزارت فرهنگ ابلاغ کرده و انتقال مرا خواسته و وزارت فرهنگ نیز با ابراز قدردانی از خدمات گذشته و حفظ مقام و پایه استادی موافقت خود را از اول مهر ۱۳۱۹ اعلام کرده است.

وقتی رونوشت موافقت‌نامه انتقال رسید بنگارستان رفتم و با تأثربسیار دانش‌سرای عالی را بدکتر عبدالله شیبانی معاون لایق و بسیار جدی و صمیمی آنجا تحويل دادم و با استادانی که در آن موقع حضور داشتند و کارمندان اداری و دفتری تودیع کردم و بخانه باز گشتم و از رفتن بکاخ ایض و محلی که دولت در خیابان سوم اسفند برای تأسیس اداره کل انتشارات در نظر گرفته بود خودداری کردم.

دو سه روز بعد مستشار‌الملک بدیدن من آمد. وی در آن تاریخ عضو پیوسته فرهنگستان بود و با اعضاء دیگر فرهنگستان که اغلب از اساتید دانش‌سرای عالی بودند دوستی و مراؤده داشت و از زبان آنها ماجرای تغییر شغل مرا شنیده بود و بواسطه سابقه مودت با من و مقامی که در آن موقع در

در بار حائز بود میخواست علت تعرض و کناره‌گیری مرا استفسار کند.

آشناei من با مستشارالملک از اینجا آغاز شد که در تابستان ۱۳۰۷ روز آدینه‌ای مستشارالملک مهمان بصیرالدوله در مبارک آباد شمیران (در باغ امیر) بود و من نیز بداجا دعوت داشتم و از لطف محاوره و سیمای جذاب و فضل و دانش و تسلط مستشارالملک بر تاریخ و ادبیات فارسی و عربی در حیرت شدم. بعضی از اشعار فرخی و خاقانی را که در ضمن صحبت بر زبان می‌ورد بحدی مناسب و جالب و دل‌انگیز بود که بدرخواست من برورقه‌ای نوشت و من از دیدن خط زیبای او بیشتر به فضائل و ذوق و هنر او پی‌بردم. در آن موقع من ریاست تعلیمات عمومی مملکت را بعهده داشتم و پیوسته در صدد بودم که دانشمندان و ادباء را برای تدریس در دیپرستانها بوزارت فرهنگ جلب کنم زیرا برای تربیت و اعزام عده کافی از جوانان باروپا مجبور بودیم بر شماره مدارس متوضه بیفزائیم. این بود که از مستشارالملک دعوت کردم که در دیپرستان شرف بتدریس زبان و ادبیات فارسی پردازد و او با خرسندی پیشنهاد را پذیرفت و چند روز بعد باعتماد الدوله وزیر فرهنگ معرفی گردید و از آغاز سال تحصیلی مشغول کارشد. در ۱۳۱۰ که ولی‌عهد برای تحصیل عازم سویس بود رضا شاه دستور داد یکی از فضلا را برای تدریس فارسی و عربی روانه آن سامان کنند.

مستشارالملک که در اثر تربیت خانوادگی و داشتن

پدری چون میرزا شفیع وزیر بیوتات عصر مظفری با آداب و رسوم دربار آشنا بود و مهارت خودرا نیز در تعلیم فارسی و عربی بمنصه ظهور رسانده بود از طرف اعتمادالدوله انتخاب و پیشنهاد شد و مورد تصویب قرار گرفت و پنج سال این خدمت بسیار ارزنده و مهم را بنحو شایسته درسوسیس انجام داد و چندبار مورد تقدیر رضا شاه واقع گردید.

مستشارالملک در اردیبهشت ۱۳۱۵ همراه ولیعهد با ایران بازگشت و از رجال دربار و نمایندگان مجلس شورای ملی و اعضاء پیوسته فرهنگستان شد.

دراوایل مهرماه ۱۳۱۹ که برای ابراز محبت واستعلام از علل عدم قبول ریاست اداره کل انتشارات منزل من آمد تمام مطلب را با کمال صراحة بیان کردم که مایه تأسف او شد بطوری که تصمیم گرفت مراتب را بولیعهد معروض دارد و درخواست حل قضیه را بکند.

ولیعهد که در اسفند ۱۳۱۶ بدانش سرای عالی تشریف آورده و با اظهار عنایت نسبت بنویسنده آنرا ترک فرموده بود مرا بدربار فراخواند و سبب عدم اشتغال بکار جدید را جویا شد که من عین حقیقت را بعرض رساندم. پس از استحضار کامل از ماواقع فرمود که با شاهنشاه مذاکره ونتیجه بمن ابلاغ خواهد شد.

دروز بعد مجدداً بدربار دعوت شدم و والاحضرت همایون بیاناتی فرمودند که مدلول آن بقرار ذیل بود: برای تأسیس اداره کل انتشارات هر یک از وزرا مأمور شده بود

سه نفر را برای آن پیشنهاد کند و در جلسه هیئت دولت در پیشگاه همایون پیشنهادها معرفت شده بود و شاهنشاه نظر باعتمادی که بنویسنده داشتند مرا برگزیده و باین ترتیب عدول از تصمیم مقدور نیست لیکن بدولت دستورداده میشود که از هر حیث وسایل تشویق رافراهم کنند و نهایت مساعدت را بنمایند تا اداره کل انتشارات جنبه فرهنگی پیدا کند و توفیق کامل نصیب شود.

پس از اطلاع از اینکه رضا شاه در اثر اعتماد مرا مأمور تأسیس اداره کل انتشارات فرموده بواسطه ایمان بی شائبه‌ای که بشخص او داشتم و اطاعت فرمان اورا واجب می‌شمردم از روز شنبه ۱۳ مهر ۱۳۱۹ با توكیل بخدای متعال بکار مشغول و وارد معراج سیاست شدم که شرح آن در مجلد دیگر باید بسلک تحریر درآید.



سر گذشت ۳۶ سال اخیر مؤلف

در چند سطر

پس از تأسیس اداره کل انتشارات و تبلیغات (که بعداً مبدل بوزارت اطلاعات شد) از ۱۳۲۰ شش بار بوزیری فرهنگ انتخاب گردید و در مرتبهٔ اول ریاست دانشگاه و تا امروز استادی آنرا بر عهده داشته است.

در ۱۳۲۸ بدوآ بنمایندگی مجلس مؤسسان سپس بنمایندگی او لین دورهٔ مجلس سنا از طرف مردم تهران انتخاب شد. در ۱۳۳۲ مجدداً بنمایندگی دورهٔ دوم و در ۱۳۴۲ بنمایندگی دورهٔ چهارم سنا برگزیده شد.

علاوه بر شغل رسمی مذکور و عضویت فرهنگستان ایران و انجمن ملی تربیت بدنی (که شرح آن در این کتاب آمد) در چند شورا و انجمن ملی عضویت یا ریاست و در تأسیس بعضی از آنها شرکت داشته که اسامی آنها بقرار ذیل است: شورای عالی فرهنگ - انجمن آثار ملی - شورای انجمن فرهنگی ایران و انگلیس - هیئت مدیره انجمن ایران و امریکا - شورای عالی بانک ملی - شورای عالی نفت - هیئت مدیره شرکت تلفن ایران - هیئت مدیره باشگاه هواپیمائی - شورای عالی و شورای اجرائی سازمان ملی حفاظت آثار باستانی. در آذرماه ۱۳۴۱ نیز بفرمان همایون عضویت شورای فرهنگی سلطنتی مفتخر گردیده است.

از ۱۳۱۹ تا کنون علاوه بر مسافرت مکرر بنقطهٔ کشور هفت سفر بارویای غربی - یک سفر بخاور میانه - چهار سفر به ممالک می‌بند امریکای شمالی - یک سفر بکانادا - سه سفر بهندوستان و پاکستان کرده که دو سفر آن در الترام شاهنشاه آریامهر بوده است.

مهمنترین تألیفاتی که از نگارنده تاکنون منتشر شده

سال خورشیدی

- | | |
|-------------|---|
| ۱۳۹۸ | نه سخن‌انی در اصول تعلیم عملی |
| ۱۳۰۳ | اصول تدریس حساب و حل مسائل فکری |
| ۱۳۰۲ | صد مسئله حل شده حساب |
| ۱۳۰۴ | صنایع ایران در گذشته و در آینده (ترجمه سخن‌انی پروفسور پوپ) |
| ۱۳۰۷ | اصول عملی علم تربیت |
| | ایران نوین و دستگاه تربیتی آن - بانگلایسی (از انتشارات |
| ۱۳۱۰ | دانشگاه کلمبیا - نیویورک) |
| ۱۳۱۱ - ۱۳۲۱ | یکسال در امریکا (دوچاپ) |
| ۱۳۱۴ - ۱۳۵۳ | روش نوین در آموزش و پرورش (۲۱ چاپ با تجدیدنظر
واضافات) |
| ۱۳۱۶ | سازمان فرهنگ ایران (سالنامه فرهنگی دانشگاه کلمبیا - نیویورک) |
| ۱۳۱۶ - ۱۳۱۹ | تاریخ مختصر آموزش و پرورش (۳ چاپ) |
| ۱۳۳۲ | سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین (از انتشارات دانشگاه تهران) |
| ۱۳۳۴ - ۱۳۵۲ | دوره مختصر فرهنگ ایران (۱۴ چاپ با تجدیدنظر) |
| ۱۳۳۶ - ۱۳۵۱ | تاریخ فرهنگ ایران (از انتشارات دانشگاه تهران -
شش چاپ با تجدیدنظر واضافات) |

- تاریخ فرهنگ اروپا (از انتشارات دانشگاه تهران - پنج چاپ با تجدیدنظر و اضافات) ۱۳۳۶ - ۱۳۵۱
- یادگار عمر (خاطراتی از سرگذشت مؤلف) ۱۳۳۸ - ۱۳۴۰ - ۱۳۵۳ ۳ جلد (جلد اول سه چاپ)
- بعضی از معضلات فرهنگی ایران در حال حاضر (از انتشارات وزارت آموزش و پرورش) ۱۳۴۸
- چهل گفتار (درباره سالگرد های تاریخی - یادبود دانشمندان معاصر - تاریخ و فرهنگ ایران) ۱۳۵۲
- گفتارهای رادیو (بر معرفی افتخارات و عظمت ایران که اغلب آنها را نویسنده گان دیگر تهیه کرده و نگارنده آنها را تنقیح و تکمیل کرده است) ۱۳۴۰ بفارسی ۲ جلد
- بانگلایسی ۱ جلد ۱۳۴۰

